



مقدمه ای در باب حقوق بشر

- حقوق بشر چیست؟
- تعهد آمریکا: حقوق بشر و سیاست خارجی
- ما به این حقایق آشکار پای بندیم ...
- یازده نفری که فرقی بر جای گذاشتند
- مرده با گفتن حقیقت چیزی را از دست نمی دهد
- زمان بندی: حقوق بشر در آمریکا
- مطالعات بیشتر در زمینه حقوق بشر
- اقدام قضایی هلسینکی
- دیده بانی حقوق بشر
- محکمه های جنایات جنگ
- اعلامیه استقلال
- ده اصلاحیه قانون اساسی (لایحه حقوق)
- چهار آزادی

مقدمه ای در باب حقوق بشر

فهرست

۲	 حقوق بشر چیست؟
۹	 تعهد آمریکا: حقوق بشر و سیاست خارجی
۱۹	 ما به این حقایق آشکار پای بندیم . . .
۳۲	 یازده نفری که فرقی بر جای گذاشتند
۴۴	 مرده با گفتن حقیقت چیزی را از دست نمی‌دهد
۴۵	 زمان بندی: حقوق بشر در آمریکا
۵۲	 مطالعات بیشتر در زمینه حقوق بشر
۵۴	 اقدام قضایی هلسینکی
۵۵	 دیده بانی حقوق بشر
۵۶	 محکمه های جنایات جنگ
۵۷	 اعلامیه استقلال
۵۸	 ده اصلاحیه قانون اساسی (لایحه حقوق)
۵۹	 چهار آزادی

مقوق بشر چیست؟

آزادی طبیعی انسان به معنای آزادی از هر گونه قدرت برتر در کره خاک است و اینکه تحت اراده یا حاکمیت قانونی هیچ فردی نباشد بلکه فقط قانون طبیعت بر او حکومت کند. آزادی انسان در جامعه‌ی بایست تحت هیچ قدرت قانونی غیر از حاکمیت آنچه که با رضایت مشترک مردم بر پا شده، قرار نگیرد . . .

جان لاک (John Locke)

فیلسوف انگلیسی (۱۷۰۴ – ۱۶۳۲)

از کتاب « در رابطه با حکومت مدنی » ۱۶۹۰

مقوق بشر چیست؟

نوشته: جک دانلی (Jack Donnelly)

حقوق بشر، به راستی، حقوقی است که هر فردی، به علت آنکه انسان است از آن برخوردار است. این تفکر بطور فریبنده ای ساده، عواقب سیاسی و اجتماعی مهمی را با خود به همراه دارد.

حقوق بشر، از آنجائیکه بر مبنای فقط انسان بودن شخص قرار دارد، جهانی، برابر و سلب نشدنی است. این حقوق بطور جهانگیر به تمام نوع بشر تعلق دارد. یک موجود یا انسان است یا نیست و از این رو حقوق بشر را بطور مساوی داراست و یا از آنها محروم است. و همانطور که یک فرد نمی تواند از انسان بودن خود باز ایستد – صرف نظر از آنکه چقدر با او بطور غیر انسانی رفتار شود – به همان شکل این حقوق از دست دادنی نیست. یک فرد حق داشتن حقوق انسانی را داشته و توسط آنها قدرت می یابد.

حقوق بشر، که هر شخصی صرف نظر از کشور و جامعه از آن برخوردار است، چهار چوبی را جهت سازمان سیاسی و استاندار حقایق سیاسی ارائه می دهد. جائیکه این حقوق بطور سیستماتیک نقض می شود، خواسته ها و مطالبات حقوق بشر بطور قاطعانه و بنیادین بروز می کند. حتی در جوامعی که حقوق بشر عموماً ارج گذاشته می شوند، افراد، جهت رسیدن به آن استانداردهای خود، دولتها را مرتب تحت فشار قرار میدهند.

مبدأ حقوق بشر

تمام جوامع دنیا عقاید و اعتقاداتی در مورد عدالت، انصاف، احترام و عزت دارند. با این حال، حقوق بشر مسیری است در جهت اجرای بینش و تکوین ویژه ای از عدالت اجتماعی. در واقع، اندیشه حقوق بشر – اندیشه ای که تمام افراد بشر، فقط بخاطر اینکه انسان هستند، از حقوق سلب نشدنی ویژه ای برخوردارند که قادرند از آنها علیه جامعه و حکمرانانشان استفاده کنند – برای تمامی جوامع غیر غربی و یا جوامع غربی غیر مدرن اصلی، پدیده ای غریب بشمار می رفت.

تقریباً تمامی جوامع پیش از عصر جدید به حکمرانان به دیده افرادی که با حاکمیت کافی به نفع اکثریت جامعه ممالک را اداره می کنند، می نگریستند. این قیومیت از طریق حکم الهی، قانون طبیعت، سنت و یا زد و بندهای سیاسی صورت می گرفت. این حق (استحقاق) تمامی نوع بشربود که زمامداران امور می بایست عادل باشند. در یک جامعه منظم، مردم می بایست از تعهدات سیاسی زمامداران امور نفع می بردند ولی مردم، حقوق انسانی یا طبیعی نداشتند تا بتوانند آنها را علیه فرمانروایان ظالم بکار گیرند.

حقوق بشر در اروپای قرن ۱۷، وارد جریان اصلی عمل کردهای سیاسی شد. رساله دوم دولت، نوشته جان لاک (که در طلوع انقلاب عظیم انگلیس که کینگ جیمز دوم را سرنگون ساخت در سال ۱۶۸۸ منتشر شد)، نخستین تئوری تمام عیار حقوق طبیعی را ارائه داد.

تئوری لاک با وضعیت طبیعت پیش اجتماعی که در آن افراد برابر، حقوقی طبیعی را در رابطه با حیات، آزادی ها و مایملک شان دارند، آغاز می گردد. گرچه، در نبود دولت، این حقوق چندان ارزشی ندارند. این حقوق غیر ممکن است که توسط عمل شخص محافظت شود و منازعه بر سر حقوق خود علت قدرتمند کشمکش هاست. از این رو، افراد، جوامع را تشکیل داده و جوامع دولت ها را تا از این طریق قادر به بهره بری از حقوق طبیعی خود کردند.

برطبق نظریه لاک، دولت براساس معاهده اجتماعی بین فرمانداران و فرمانبران است. شهروندان تنها اگر دولت از حقوق انسانی آنها، که از نظر معنوی برتر و بالاتر از خواسته ها و منافع دولت است، دفاع کند، مجبور به اطاعت از آن هستند. دولت تا حدی که بطور سیستماتیک بهره وری حقوق انسانی شهروندان خود را محافظت کند، اجازه عمل دارد.

بینش حقوق بشر در آغاز فقط به طبقه متوسط مربوط می شد. بورژوازی (طبقه متوسط) در حال رشد اروپای مدرن اولیه، علیه حقوق و خواسته های میزان رشد و نمو بالا و امتیازات و مزیت های سنتی، بسته به مساوات انسانی طبیعی و حقوق طبیعی سلب نشدنی، خواسته های سیاسی خود را به پیش برد. این انقلاب سیاسی بورژوازی (طبقه متوسط) محدودیت های شدیدی را با خود به همراه داشت. لاک، برای مثال، علیرغم گستردگی ظاهری زبان حقوق بشر، تئوری حفاظت از حقوق مردان اروپائی دولتمند و دارای ملک را ارائه داد. زنان، به همراه مستخدمین "بی تمدن"، و مزد بگیران زن یا مرد، بعنوان حق داران بشمار نمی آمدند.

ولی به محض آنکه تصور و حقوق برابر و سلب نشدنی برای همه پیش آمد، مسئولیت اثبات ادعا به سوی کسانی که مانع این حقوق برای افراد دیگر می شوند جلب شد. برای مثال، ادعاهای برتری با دلایل برتری نژادی یا داشتن فضیلت بالاتر توجیه شد. مزیت و برتری معمولاً با زور محافظت می شد. برگزیدگان حاکم بر جامعه، با قبول اندیشه حقوق بشر، روز بروز فرار از منطق حقوق بشر را مشکل تر می یافتند.

برخی از مجادلات عظیم سیاسی دو قرن اخیر در رابطه با بسط قیومیت شناخته شده حقوق بشر بوده است. کوشش در جهت اعطای حق رای ماورای تعداد اندک نخبگان مالک منجر به مجادلات شدیدی در بیشتر ممالک اروپائی قرن نوزده شد. در خواست های کارگران جهت دستمزدهای عادلانه، حق تاسیس تشکیلات در میان خود و نیز طلب شرایط کاری انسانی تر، اغلب منجر به زد و خوردهای سیاسی خشونت آمیزی در بیشتر اروپا تا جنگ جهانی اول و در ایالات متحده تا مدتها پس از آن شد. پایان دادن به عدم پذیرش سازمان یافته حقوق بشر که در ذات سیستم مستعمره گرایی قرار

داشت، مشکل سیاسی جهانی مهمی در طی دهه های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ شده و تقلاً در جهت از بین بردن تبعیض نژادی براساس نژاد و جنس در بسیاری از کشورها در طی ۳۰ سال اخیر، مسئله ای خطیر بوده است. در تمامی این موارد، گروههای محروم از حقوقی که به آنها داده شده بود جهت برسمیت شناساندن قانونی حقوقی که از آنها سلب شده بود استفاده می کردند. برای مثال، کارگران با استفاده از حق رای خود و آن اندازه که آزادی مطبوعات و اجتماعات اجازه می داد جهت از بین بردن تبعیض های قانونی که بر اساس ثروت و ملک بنا شده بود، استفاده می کردند. آنها خواستار حقوقی تازه که آزادی های واقعی، مساوات و امنیت کاری برای مردان (و سپس زنان) به ارمغان می آورد، بودند. اقلیت های نژادی، قومی و مذهبی، زنان و افرادی که تحت حکومت مستعمره ای زندگی می کردند نیز از حقوق اعطایی به آنها استفاده کرده و جهت برسمیت شناساندن خود و شرکت در امور جامعه بعنوان اعضای برابر استفاده می کردند.

در هر مسئله ای، جوهر مشاجره این بود که ما، کمتر از شما، انسان نیستیم. پس، ما نیز همان حقوق اساسی را که شما از آن بهره مند هستید خواستار بوده و مساوات و احترام برابر را از کشور انتظار داریم. در هر یک از موارد، پذیرش چنین دلایلی منجر به تغییرات سیاسی و اجتماعی عظیمی گشت.

در دو دهه اخیر، نیروی انقلابی تقاضای حقوق بشر بسیار مشخص شده است. در سرتاسر گیتی، رژیم هایی که با بدبینی، زبان حقوق بشر را مخدوش کرده اند با شهروندانی مواجه گشته اند که آنها را وادار به جدی گرفتن حقوق بشر ساخته اند. علت اصلی سقوط امپراطوری شوروی، نارضایتی همه گیر و در حال رشد اتباع بلوک کمونیست در پذیرش رد سیستماتیک حقوق بشر شناخته شده در سرتاسر گیتی بوده است. در آمریکای جنوبی و مرکزی، دولتهای سرکوبگر در طی دهه ۱۹۸۰ سقوط کردند. در آسیا و آفریقا، آزاد منش سازی و مردمی سازی، غیرعادی ولی واقعی بوده و در برخی کشورها (برای مثال، کره جنوبی و آفریقای جنوبی) چشمگیر بود.

گسترش حقوق بشر نه طبیعی و نه اجتناب ناپذیر است. پس روی، امکان دارد و حتی در بعضی موارد قابل وقوع است. دیکتاتورهای سرکوبگر باقیمانده در جهان شاید تا مدتها بر سر قدرت بمانند. ولی درسی را که از جریانات اخیر تاریخ می توان آموخت این است که هرگاه به مردم شانسان انتخاب داده شود، حقوق بشر شناخته شده در جهان را انتخاب می کنند. و هر کوتاهی و کمبودی که در میان باشد، ما در دنیائی زیست می کنیم که در آنها دولت های محدودتر از هر برهه ای از زمان قادر به رد انتخاب مردم از این آزادی ها هستند.

مقوق بشر بعنوان مسئله ای بین المللی:

در دنیای پس از جنگ سرد، تقریباً کلیه کشورها، در سراسر مناطق گیتی، در هر سطحی از توسعه، تعهد خود را بر حقوق بشر ابراز می دارند. یکی از نشانه های ژرف آن کنفرانس جهانی حقوق بشر ۱۹۹۳ در شهر وین بود که نتیجه آن امضای طیفی از اعلامیه ها و اعلام عمل های گوناگون توسط ۱۷۱ کشور جهان بود. با گسترش مداوم آزاد منش سازی و مردمی سازی سیاسی، دولت های بیشتری تحت فشار هستند تا تعهدات خود را در این زمینه ها بر مرحله عمل در آورند. در دنیای امروز، موارد مکرر نقض حقوق بشر، سستی مشروعیت ملی و بین المللی یک رژیم را حاصل

می شود.

این وضعیت از لحاظ تاریخی بی سابقه است. حقوق بشر برای فقط نیم قرن است که موردی تثبیت شده در مناسبات بین المللی شده است. تا قبل از جنگ جهانی دوم، حتی قتل عام و نسل کشی هایی چون همه کشی روسها علیه یهودیان و قتل عام ارامنه توسط ترکها فقط با یک اعلام نارضایتی مودبانه پایان می گرفت. تخلفات نه چندان چشم گیر حتی موضوع مناسبی برای مکالمات سیاسی بشمار نمی آمد.

اینکه چگونه دولتی در محدوده خود با اتباع خود رفتار می کند موضوعی کاملاً در محدوده و قلمرو داخلی آن کشور محسوب می شد. در واقع خود کشورها و جامعه بین المللی خود را متعهد دیدند تا در چنین اموری دخالت نکنند. حتی پیمان ایده آلیستی لیگ ملتها (Covenant of the League of Nations) نیز از حقوق بشر به عنوان موضوعی که از لحاظ بین المللی قانونی باشد ذکر نمی کرد.

از کشتار یهودیان تا جنگ سرد: کشتار یهودیان، که در آن نازی های آلمان بطور سیستماتیک سعی در از بین بردن یهودیان اروپا داشتند، موضوع حقوق بشر را به صحنه مناسبات بین المللی کشاند. جامعه بین الملل، با وجود قساوت تکان دهنده نازی ها، فاقد زبان سیاسی و حقوقی در محکوم نمودن آنها بود. قتل عام شهروندان خلا ف قواعد بین المللی نبود. دولت آلمان ممکن بود تحت قوانین جنگ در رابطه با رفتارشان با شهروندان در مناطق اشغالی مسئول بوده باشد ولی در کشتن آلمانی ها صرفاً از حقوق مستقل خود استفاده می کرد. و دیپلماسی " واقع گرا" سستی، که منافع ملی را بر حسب قدرت مملکت معین می نمود، هیچ گونه علاقه مربوط و اساسی را که توسط رفتار وحشیانه اتباع خارجی تهدید می شد، نمی یافت.

محکمه های جنایات جنگی نورمبرگ (Nuremberg) (۱۹۴۵ - ۱۹۴۶) اتهام بی سابقه جنایات علیه بشریت را عرضه کرد. برای اولین بار، مقامات رسمی یک کشور از لحاظ قانونی برای تخلفات شان علیه افراد و اتباع، نه کشورها، و کسانی که در بسیاری از موارد ملیت آن کشور را داشته و خارجی نبودند، در برابر جامعه مسئول شناخته شدند. ولی در سازمان ملل بود که حقوق بشر واقعاً بعنوان موضوع مناسبات بین المللی بروز کرد.

حقوق بشر در منشور سازمان ملل که در سال ۱۹۴۵ به تصویب رسید جای مخصوصی برای خود دارد. این سازمان نوپا بسرعت دست بکار شد تا معیارها و ضوابط حقوق بشر بین المللی اصیل را وضع کند. در روز ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل، اعلامیه جهانی حقوق بشر (Universal Declaration of Human Rights) را تصویب نمود. این لیست جامع حقوق انسانی، روشی را تدوین کرد که طریقی را که کشورهای جهان با شهروندان خود رفتار می کنند نه تنها یک مسئله بین المللی مشروع است بلکه منوط به استانداردهای بین المللی نیز می باشد.

با آغاز جنگ سرد، حقوق بشر نیز بیشتر و بیشتر بشکل سلاح منازعات فکری در آمد. همانطور که ایالات متحده مایل به پذیرش وحشیانه ترین عمل کردهای ضد حقوق انسانی در رژیم های ضد کمونیستی "دوستانه" بود، اتحاد شوروی نیز در موقع لزوم کاملاً آماده استفاده از زور در جهت تثبیت رژیم های خودکامه "دوستانه" که در دایره نفوذ آن عمل می کردند، بود.

بعلاوه، برخی از کشورها مایل به چیزی بیشتر از بیانیه پرقدرت ضوابط ارائه شده توسط اعلامیه جهانی حقوق بشر بودند. آنها، گرچه دیگر مایل به جدا کردن کامل حقوق بشر ماورای قلمرو بین المللی نبودند، با این حال حتی اجازه

بازبینی های چند جانبه شیوه های حقوق بشر ملی را نمی دادند چه برسد به تحمیل بین المللی یا حتی اجبار آنها. به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل حتی اجازه مرور هزاران شکایتی که در رابطه با نقض حقوق بشر به سازمان ملل می رسید، داده نمی شد.

سازمان ملل یک دولت جهانی نیست که بر کشورها حاکمیت داشته باشد بلکه سازمانی است بین دولتی. بدون تأیید اعضای خود - کشورهای مستقل - قادر به انجام هیچ کاری نیست. در طی بیست سال اول جنگ سرد، هیچیک از کشورهای بلوک مایل نبود که به سازمان ملل اجازه عمل در قلمرو حقوق بشر دهند.

تا اواسط دهه ۶۰، کشورهای آسیائی - آفریقائی بزرگترین گروه را در سازمان ملل تشکیل می دادند. این کشورها، که متحمل سلطه مستعمراتی شده بودند، علاقه ویژه ای به حقوق بشر داشتند. بلوک شرق و برخی از کشورهای اروپائی و آمریکائی با آنها همدردی میکردند. سازمان ملل مجدداً حقوق بشر را مورد بررسی قرار داد.

از این مهم تر، معاهده های حقوق بشر بین المللی در دسامبر ۱۹۶۶ به پایان رسید. این معاهده ها به همراه اعلامیه جهانی موضع اصیل حقوق بشر شناخته شده ملل هستند.

جامع بودن این معاهده ها خود سازمان ملل را ملزم می ساخت که کار حقوق بشر را از تشکیل استانداردها به اجرای استانداردها بکشاند. در این زمینه سازمان قادر به انجام هیچ کاری در دهه اول کار خود نشد.

در غیاب یک ارگان قانونی بین المللی، قانون بین المللی تا حد زیادی قراردادی باقی می ماند. بیشتر تعهدات قانونی بین المللی امروزه از پیمان هایی سرچشمه می گیرند که از معاهدات رسمی و مستند بین خود کشورها تشکیل شده است. از آنجائی که دولت ها در قبول و رد معاهده ها، بسته به مناسب بودن آنها، آزادی عملی دارند، تعهدات قوانین بین المللی تا حد زیادی داوطلبانه است. از این رو کشورها آزادانه مختارند تا تعهدات بین المللی را تشکیل دهند که از لحاظ بین المللی اعمال شدنی نیست. که دقیقاً همان کاری است که در مورد حقوق بشر به انجام رساندند.

ساختار "اجرایی" معاهدات را در نظر بگیرید. کشورها می بایست گزارشهای مکرری در رابطه با پیروی شان از قوانین تسلیم کنند. کمیته های سرپرستی قادر به پرس و جوی نمایندگان کشورها درباره گزارشات و تذکر در رابطه به ضعفهای آنها هستند. ولی این کمیته ها قادر به یافتن تخلفات از معاهده، تقاضای تغییر در روش کشورها ویا حتی در صدد جبران خسارات قربانیان نمی باشند.

گرچه ضوابط حقوق بشر تا اواسط دهه ۱۹۶۰، از لحاظ بین المللی شناخته شده بود، اجرای این ضوابط کاملاً در عهده کشورها بود. نظام حقوق بشر که در سرتاسر گیتی در حال گسترش است، استقامت و پایداری منطق احترام به اقتدار را، حتی تا به امروز، منعکس می کند.

تجدید حیات کارتر:

پیشروی های کوچکی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ بوقوع پیوست. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل اختیار یافت تا نقض حقوق بشر را در کشورهای بخصوصی مورد بررسی قرار دهد. نقض حقوق بشر در مناطق اشغالی اسرائیل، آفریقای جنوبی و شیلی مورد رسیدگی قرار گرفت. ولی نقطه عطف حقوق بشر بعنوان یک مسئله بین المللی در سال ۱۹۷۷، وقتی جیمی کارتر پست ریاست جمهوری آمریکا را بهعهده گرفت، بوقوع پیوست.

کارتر با قبول حقوق بشر بعنوان اولویت خط مشی خارجی آمریکا، لاقفل تا حدی توازن حقوق بشر جهانی را از سیاست های غرب - شرق جنگ سرد و منازعات شمال - جنوب بر سر نظم جدید اقتصادی بین المللی، برهم زد. این محرکی جدید به حقوق بشر داده و باعث مشروعیت بیشتر طرفداران حقوق بشر در سرتاسر جهان شد.

در داخل سازمان ملل، کمیسیون احیا شده حقوق بشر، به سرپرستی کانادا، هلند و کشورهای دیگر، معاهدات نوینی در رابطه باحقوق زنان (۱۹۷۹)، شکنجه (۱۹۸۴) و حقوق کودکان (۱۹۸۹) ارائه داد. افراد صالحی گماشته شدند تا تخلفات حقوق بشر را در کشورهای گوناگون مورد رسیدگی قرار دهند. کمیسیون همچنین شگرف های نوین خلاقه ای را تدبیر کرد تا با نوع ویژه ای از تخلفات، بویژه ناپدید شدگی، مقابله شود.

اواسط دهه ۱۹۷۰ شاهد بروز حقوق بشر در عرصه خط مشی خارجی دوجانبه بود. برای مثال، ایالات متحده و کشورهای اسکاندیناوی شروع به بررسی روش های حقوق بشر کشورهای دریافت کننده کمک، در رابطه با خط مشی های حمایتی خود نمودند. و لایحه پایانی هلسینکی ۱۹۷۵ (Helsinki Final Act of 1975) آشکارا حقوق بشر را در معرض مناسبات آمریکا و شوروی قرار داد.

تا اواسط دهه ۱۹۸۰، منازعه در بیشتر کشورهای غربی کمتر بر اینکه آیا حقوق بشر می بایست در خط مشی خارجی نقش داشته باشد - مسئله ای که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۸۰ هنوز بحث برانگیز بود - دور می زد تا آنکه کدام یک از این حقوق می بایست بکاربرده و اینکه در کجا اعمال شود.

دهه ۱۹۷۰ نیز دهه ای بود که در آن سازمان های غیر دولتی (NGOs) نگران حقوق بشر بعنوان یک نیروی سیاسی عظیم سر برآوردند که با دریافت جایزه صلح نوبل برای سازمان عفو بین الملل (Amnesty International) در سال ۱۹۷۷، جهت پشتیبانی این سازمان از زندانیان سیاسی، اثری بزرگ بر جای نهادند. تا سال ۱۹۸۰، حدود ۲۰۰ سازمان غیر دولتی در آمریکا وجود داشت که از طریقی با مسئله حقوق بشر ربط داشت و حدود همین تعداد نیز در انگلیس فعالیت داشتند.

این گروهها، علاوه برحمایت شان از قربانیان تخلفات و سوء استفاده از حقوق بشر، در عرصه تغییر خط مشی های حقوق بشر جهانی چند جانبه و دو جانبه نقش مهمی را ایفا نمودند. مبارزات بین المللی علیه شکنجه توسط عفو بین الملل در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقش عظیمی در صدور معاهده ۱۹۸۴ سازمان ملل بر علیه شکنجه داشت. در سطح ملی، بخش هلندی عفو بین الملل در صدور گزارش رسمی ۱۹۷۹ دولت در مورد حقوق بشر و توسعه آن نقش داشت. و فعالین ضد نظام آپارتاید در ایالات متحده و چندین کشور اروپائی تاثیری بس عظیم در خط مشی خارجی برعلیه آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۸۰ داشتند.

جو پس از جنگ سرد:

رویدادهای پس از جنگ سرد باعث تحکیم روش های چند جانبه، دو جانبه و مافوق ملیتی حقوق بشر شد. مکانیسم های چند جانبه ای موجود با شدت هر چه تمام تر و بی طرفی کامل تری اجرا شده و ابتکارات نوینی، همچون تشکیل کمیسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل، که تعهد و مسئولیت نظارت بین المللی شدیدتر بر حقوق بشر در میان کشورها دارد، بکار برده شد. در بیشتر ممالک، حقوق بشر در دستور عمل های سیاست خارجی، بیشتر بشکل یک مسئله

ریشه دار و کمتر بشکل یک مسئله پر جنجال تبدیل شده بود و مدافعین و سازمان های حقوق بشر غیر دولتی نقش مهمی را در صحنه سیاست بازی می کردند.

موارد حقوق بشر جهانی هنوز یک بحث سیاسی داغ است. در کنفرانس جهانی وین، تعداد اندکی از کشورها، نهایتاً ناموفق، مخالف کوشش های جامعه جهانی در وادار ساختن کشورها در پیروی از استانداردهای تعیین شده توسط اعلامیه جهانی و معاهده های مربوط به آن بودند. در مناسبات دو جانبه، مطرح کردن موارد حقوق بشر هنوز از نظر بسیاری کشورها خوشایند نیست همانطور که می توان از مناسبات خشک بین چین و شرکای بازرگانی آن در سالهای پس از قتل عام اهالی چین در میدان تیانان من (Tiananmen Square) آن را بوضوح مشاهده کرد. بیشتر کشورهای جهان هنوز از تحمیل حقوق بشر در سطح بین المللی به اندازه ای که برخی از NGO های حقوق بشر را راضی کند ممانعت می ورزند.

بسیاری از کشورها، با اینکه تا حد زیادی در بکار بستن این حقوق در چند دهه اخیر تلاش نموده اند ولی هنوز راه زیادی باقی مانده است. هنوز رژیمهایی در سراسر جهان – کوبا، عراق، برمه، کره شمالی و کشورهای دیگر – در قدرت هستند که تخلفات حقوق انسانی در آنها مرتب رخ می دهد. و همانطور که در گزارش های گروه های گوناگونی همچون سازمان غیر دولتی ناظر حقوق بشر و وزارت امور خارجه آمریکا، بسیاری از کشورهای جهان هنوز مشکلات حقوق بشر عظیمی دارند.

با این حال، علاقه و اشتیاق نوینی در بین جامعه ملل در جهت تحت فشار قرار دادن مواردی که نقض حقوق بشر بطور سیستماتیک صورت می گیرد بوجود آمده است. در طی جنگ سرد، نسل کشی در کمبوجیه با اظهار همدردی و تأسف همراه بود و نه بیشتر. در سال ۱۹۹۴ در کشور روواندا (Rwanda)، در عوض، جامعه ملل با دخالت نظامی به پاسخ نسل کشی رفت. در ال سالوادور، ناظرین حقوق بشر سازمان ملل نقشی بس عظیم در دستیابی به یک معاهده سیاسی و خلع نظامی پس از یک جنگ داخلی ده ساله در کشور داشتند. در سومالی، وقتی که کشور در دام سیاستهای فرمانروایان ظالم افتاد، نیروهای نظامی چند جانبه ای دخالت کرده تا عملاً صدها هزار نفر انسان بی گناه را از گرسنگی نجات دهند. و در کمبوجیه، عملیات عظیم سازمان ملل به براندازی نیروهای ویتنامی اشغال کننده و استقرار یک دولت منتخب آزاد انجامید.

حال کشور بوسنی را در نظر گیرید. پس از سه سال و نیم امتناع از سر فرود آوردن به زور و سیاست های تزکیه قومی، جامعه ملل، به رهبری ایالات متحده، موافقت نامه ای جهت پایان جنگ داخلی، که نزدیک به یک چهارم میلیون کشته و ۲ میلیون نفر را آواره کرد، را تدوین کرد. اینکه صلح تا چه حد پایدار می ماند روشن نیست. ولی تمایل کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و چندین کشور غیر عضو در اروپای مرکزی و شرقی جهت مهیا نمودن ۵۰ هزار قوای نظامی در به اجرا گذاشتن مفاد صلح دیتون (Dayton)، به روشنی، افزونی اهمیت سیاست های انسان دولتی و حقوق بشر در برنامه های کار ممالک در سطح کشوری و جهانی در دهه ۹۰ و اوایل آن را نشان می دهد.

ایالات متحده و حقوق بشر

حقوق طبیعی حقوقی هستند که به وجود انسان تعلق دارد. حقوقی همچون حقوق عقلانی، حقوق فکری و نیز تمامی حقوقی که افراد در جهت آسایش رفاه خود که منجر به صدمه به حقوق دیگر افراد جامعه نمی شود، از آن برخوردارند، را شامل می شود.

توماس پین، نویسنده و تئوریسین سیاسی آمریکا (۱۸۰۹ - ۱۷۳۷)

از کتاب حقوق انسان، ۱۷۹۲

ایالات متحده نقشی ویژه در توسعه سیاسی و گسترش روش ها و عمل کردهای حقوق بشر ایفا کرده است. اعلامیه استقلال، که توسط آن مستعمرات آمریکا پیروی خود را به پادشاهی انگلیس در سال ۱۷۷۶ قطع نمودند، حقیقت بدیهی را ابراز می کند که تمامی انسانها بطور برابر خلق شده و از حقوق غیر قابل انتقالی همچون حیات، آزادی و دنبال خوشبختی رفتن برخوردارند. این اعلامیه به مردم حق می دهد تا مناسبات سیاسی را که ظالمانه است از بین ببرند. در سیستم سیاسی که تحت قانون اساسی ایالات متحده و ده اصلحیه قانون اساسی که در رابطه به حقوق فردی است تشکیل شد، جهان شاهد اولین تجربه عملی دولتی شد که عملکرد آن بر حسب مقدار احترام و حفاظت از حقوق شهروندان دآوری می شد. از این رو حقوق از نظر بسیاری از آمریکائیان میراثی ملی بشمار می رود.

البته این میراث جنبه های منفی نیز به همراه دارد. برده داری رسماً برای بیشتر قرن اول تشکیل این جمهوری پذیرفته شده بود - قانون اساسی آمریکا در حقیقت به مدت نزدیک به ۵۰ سال تجارت برده را حمایت می کرد و تبعیض نژادی برای بیشتر قرن دوم چیزی عادی به حساب می آمد. افراد بومی مجبور شدند تا خانه ها، زمین و اکثراً تمام زندگی خود را در حالیکه آمریکا به گسترش خود ادامه می داد، از دست بدهند.

سیاست ها و عمل کردهای حقوق بشر بین المللی آمریکا دوسوگرایی مشابهی را آشکار می سازد. برای مثال، آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب بعنوان "حیات خلوت" به حساب می آمدند که در آن نیروهای آمریکا دولت هایی را که ایالات متحده غیر قابل قبول تلقی می کرد، سرنگون کند. و در طی جنگ سرد، دیکتاتورهای نظامی بی رحم تا وقتی که منافع ژئوپولیتیک و اقتصادی آمریکا را حمایت می کردند، دولتهایی آزاد و دمکراتیک خوانده شده و از حمایت نظامی و مالی آمریکا برخوردار بودند.

ولی ایالات متحده پرونده ای طولانی در عمل کردهای مثبت بین المللی در حمایت از حقوق بشر را داراست، که از جمله آنها، در طی انقلاب فرانسه و وقتی که کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی قدرت حاکمه مستعمره ای اسپانیا را در قرن نوزدهم سرنگون می کردند، را می توان نام برد. بعلاوه، در طی قرن بیستم، ایالات متحده جهت تثبیت آبروی خود در سطح جهانی وارد عمل شده است.

پس از جنگ جهانی اول، رئیس جمهور آمریکا و وودرو ویلسون، جامعه جهانی را با خود مختاری ملی و حمایت از اقلیت ها به مبارزه طلبید. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده تلاشهای فراوان و هزینه های هنگفتی را جهت تثبیت دمکراسی در اروپا و استقرار آن در ژاپن متقبل شد. ایالات متحده نقش رهبری در مستعمره زدایی و اعطای استقلال به فیلیپین در ۱۹۴۶ را بعهده داشت.

حتی در طی جنگ سرد، وقتی که ایالات متحده دیکتاتورهای سرکوبگر را بنام ضد کمونیست حمایت می کرد، واقعیتی نهفته در ادعای آمریکا بر تنها ابر قدرتی که بر تحقق حقوق بشر متعهد است وجود داشت. و با اتمام جنگ سرد، ایالات متحده بعنوان رهبر در نوآوری های حقوق بشر و انسان دوستانه چند جانبه در سومالی، هائیتی، بوسنی و کشورهای دیگر پدیدار شده است.

این نقش رهبری عناصر مشکل ساز خود را داراست. طبق سنت، ایالات متحده در عرضه خود به نوع موشکافانه حقوق بشری که در بقیه کشورها اعمال می شود، خاموش مانده است. ایالات متحده در سال ۱۹۹۲، بیش از ۲۵ سال پس از آنکه معاهده بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل توسط مجمع عمومی تصویب شد، آن را تصویب نمود. بعلاوه، در سرتاسر سیاست اصلی طیف سیاسی آمریکا، نوعی اکراه غیر عادی در جهت پذیرش برابری حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، که ضابطه اساسی و مرکزی اعلامیه جهانی حقوق بشر است، وجود داشته است. ایالات متحده طرفدار معاهده بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیست و بیشتر آمریکائیان مشکلات اجتماعی چون آموزش و پرورش، مراقبت بهداشتی، و استخدام را موارد حقوق بشر نمی دانند.

رهبری آمریکا نیز به مبارزه طلبیده شده است. در داخل کشور، سنت انزواطلبی ریشه دوا نده است. امروزه، بسیاری از آمریکائیان تمایل به پرداخت هزینه و یا در خطر انداختن جان آمریکائیان در جهت حمایت از حقوق بشر در خارج را ندارند. در خارج از کشور، زهد فروشی آمریکائی و ترجیح جهت عمل کرد یک جانبه، اغلب باعث رنجش، حتی در میان کسانی که آرمانهای زیر بنای سیاست های آمریکا را ارزش می نهند، شده است.

معهدا، ایالات متحده امروزه، همانند دو قرن قبل، در زمینه تلاش ممتد جهت حقوق بشر رهبری جهانی خود را حفظ نموده است. و تلاش جهانی جهت آرمان انقلابی که تمامی افراد، تنها به علت اینکه انسان هستند، استحقاق محافظت و امنیت، کالاها، خدمات و موقعیت های اساسی شناخته شده توسط حقوق بشر را دارند، ادامه دارد.

مکانیسم های اجرایی و بازبینی بین المللی

"جنایات گه و بیگانه صورت می گیرد که چنان عظیم و چنان هولناک است که ما را به شک می اندازد که مگر وظیفه آشکار ما نیست که با قل سعی در رد این اعمال کرده و همدردی خود را با افرادی که متحمل آن شده اند اعلام داریم. این موارد به حدی رسیده است که پیش گرفتن چنین راهی قابل توجیه است."

تئودور روزولت، بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۱۹ - ۱۸۵۸)

از حقوق بشر در سیاست خارجی، ۱۹۰۴

دگرگونی مناسبات بین المللی حقوق بشر در سطح ضابطه ای، بویژه قابل توجه بوده است. برای مثال تا اواسط سال ۱۹۹۸، معاهده های حقوق بشر بین المللی توسط ۱۳۷ از ۱۴۰ کشور، بیش از سه چهارم کشورهای جهان به تصویب رسید. گرچه ارگانهای بین المللی نقش ثانوی را در اجرای این معیارها بازی می کنند، دولتها هر چه بیشتر پاسخگوی جامعه بین الملل در رابطه با عمل کردهای حقوق بشر در کشورهایشان می باشند. معاهده بین المللی حقوق مدنی و

سیاسی سازمان ملل یک کمیته ناظر از خبرگان مستقل - کمیته حقوق بشر (The Human Rights Committee) را تشکیل داد که هدف اساسی آن مرور گزارشهای دریافتی کشورهای گوناگون جهان است. کمیته های مشابهی نیز توسط قطع نامه های حقوق بشر بین المللی در زمینه تبعیض نژادی، حقوق زنان، شکنجه و حقوق کودکان بوجود آمده است. با اینکه سؤالات ارائه شده از کمیته در طی مرور این گزارشها اغلب آگاهانه و پژوهشی است، نماینده کشور گزارش دهنده مجبور به پاسخ گویی به هیچ گونه از سؤالات نیست چه برسد که جواب قانع کننده ای دهد. برخی از گزارش ها فقط به برخی از قوانین و تکه هایی از قانون اساسی و یا بدیهتاً ادعاهای طفره آمیز از اطاعت از این قوانین، اشاره می کند. کیفیت گزارش هرچه که باشد، پس از مرور، فرآیند نظارت کننده معمولاً تا موعد گزارش بعدی اتمام می پذیرد.

طرق گزارشی قاعدتاً قادر به اعمال زور بر کشورهای متمرکز در جهت تغییر سیاست های سرکش آنها نیست. با این وجود این گزارشات قادر به ارائه مشوق های اضافی برای کشورهایی که در جستجوی بهبود یا محافظت از پرونده حقوق بشرشان باشند، می باشد. تنظیم یک گزارش ملزم به مروری جامع از قوانین و عمل کردهای آن کشور دارد، که در نتیجه احتمال دارد که باعث بر ملا شدن مواردی شود که اصلاحات لازم و یا امکان پذیر باشد. همچنین این فرآیند، یادآور متناوب مستحکمی به مقامات رسمی کشورها در جهت تعهدات قانونی بین المللی آنها، بشمار می رود.

گزارش های حقوق بشر، چون از سوی دولت های گزارش دهنده می رسد، احتمالاً ارائه گر کمترین تخطی از تمامی مکانیسم های نظاره گر بین المللی است. سیستم های گزارش دهنده همچنین این حسن را دارند که به موارد حقوق بشر قبل از آنکه شدت یابد، اجازه می دهد که مطرح شوند. ولی چون دولت کنترل این مکانیسم را در دست دارد، این روش دستخوش قصور و سوء استفاده است.

کمیته حقوق بشر همچنین ممکن است "ارتباطات" (شکایات) دریافتی از افراد کشورهای طرف در (نخستین) پروتوکل اختیاری معاهده، را مورد رسیدگی قرار دهد. گرچه یافته های کمیته حقوق بشر اعمال پذیر نیست، بسیاری از کشورها آنرا به اجرا گذاشته اند. برای مثال، کانادا در قوانین مربوط به حقوق سرخ پوستانی که در سرزمین های قبیلای خود می زیستند تجدید نظر کرد، اهالی موریتانی قوانین مربوط به حقوق زنان را تغییر دادند و هلند قانون تامین اجتماعی تبعیض گونه خود را تغییر داد. کمیته های خبره در زمینه شکنجه و تبعیض نژادی نیز قدرت هایی مشابه را دارا هستند.

مکانیسم شکایت فردی قوی تر در داخل شورای اروپا وجود دارد. تصمیمات کمیسیون اروپائی حقوق بشر، گرچه از لحاظ فنی مقید نیست، معمولاً مورد پذیرش کشورها است. دادگاه حقوق بشر اروپا تصمیمات مقید قانونی در تقریباً ۲۰۰ مورد گوناگون از جمله مواردی همچون سؤالات جنجال برانگیز در مورد وضعیت اضطراری عمومی گرفته است. این یک مورد جهانی است که در آن انتقال صلاحیت مهمی جهت اعمال حقوق بشر از کشورها به یک ارگان سیاسی مافوق ملی داده شده است. متأسفانه، موارد منطقه ای در کشورهای آمریکای مرکزی، جنوبی و آفریقا موفقیت کمتری در رابطه با شکایات فردی داشته اند و آسیا و جهان عرب حتی کمیسیون های حقوق بشر منطقه ای ندارند.

جاذبه موارد فردی در این است که عینیت و ویژگی آنها موضوع را برای کشورها جهت شانه خالی کردن از مسئولیت مشکل می سازد. جهت اجتناب از یک بی آبرویی همگانی، یک کشور امکان دارد که زندانیان سیاسی را آزاد کرده و

یا به قربانیان خسارت بپردازد - گرچه سه سیستم دادخواست معاهده گونه جهانی در مجموع، کمتر از هزار مورد را تا به حال مورد رسیدگی قرار داده است. روش های متمرکز به قربانیان انفرادی، در رسیدگی به الگوهای وسیع تر و نیروهای ساختاری عمیق تر عاجز می مانند.

از این رو، قابل توجه است که به کمیته ضدیت با شکنجه (Committee Against Torture) اجازه داده شد، تا شکایات دریافتی در مواردی که شکنجه بطور سیستماتیک اعمال می شود را مورد رسیدگی قرار دهد. ولی دقیقاً به علت اینکه چنین کار بردهایی نیاز به تغییر دولت ها را موجب می شود، به شکل وسیعی از آنها استفاده نمی شود. هیچ کمیته مستقل خبرگان دیگری این حاکمیت را ندارد و "شیوه ۱۵۰۳" مشابه در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در طی دو دهه اول کار خود، به کمتر از دوازده مورد رسیدگی کرد.

اینجا نیز همچون جاهای دیگر، می توان رابطه معکوس بین قدرت و بعد شیوه های ناظر بین المللی و تمایل کشورها به همکاری با آنها را دید. و چون کشورهای خود مختار حق شرکت نجستن در بیشتر سیستمهای اجرایی حقوق بشر بین المللی را دارند، معاوضه بین قدرت و پوشش این عمل کرد یک مسئله جدی و پایدار است.

گروه دیگری از مکانیسم های نظارت کننده حقوق بشر بر حمایت و گزارشهای تحقیقی تمرکز دارد. پیشگام در این فعالیت ها کمیسیون بین آمریکایی حقوق بشر (Inter-American Commission on Human Rights) است. گزارشهای این کمیسیون در مورد شیلی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ عنصر مهمی در مبارزه بین المللی بر علیه دولت ژنرال پینوشه بود و گزارش ۱۹۷۸ این کمیسیون در رابطه با نیکاراگوئه بنظر نقش مهمی در سرنگونی دولت سوموزا (Somoza) داشت.

در طی دو دهه اخیر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل کوشش های پیگیر و قابل توجهی را در رابطه با مطالعه ممالک، که شامل کشورهای سیاسی چون گواتمالا، ایران و برمه می شد، اختصاص داد. معمولاً کمیسیون از طریق یک راپورتر ویژه یک بازپرس و متخصص نیمه مستقل عمل می کند. این بازپرس، علاوه بر تهیه گزارش رسمی به کمیسیون، معمولاً سعی در نگهداری یک رابطه دوجانبه با دولت های تحت رسیدگی دارد تا از این طریق حضور مداوم خود را برقرار و کانال نفوذ را بازنگه دارد.

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل همچنین یک سری کوششهای "درون مایه ای" مبتکرانه جهت رسیدگی به انواع و اقسام تخلفات حقوق بشر، با برپایی گروه عمل کرد بر ناپدید شدگی اجباری یا غیر ارادی در سال ۱۹۸۰، به عمل آورد. در دهه اول کار خود، این گروه بیش از ۱۹ هزار مورد را رسیدگی نمود. در سال ۱۹۸۵، پیتر کویجمن (Peter Kooijmans)، سرپرست بازنشسته کمیسیون، به منصب بازجوی ویژه در مورد شکنجه گماشته شد. کویجمن تا سال ۱۹۹۳، زمانی که به پست وزیر امور خارجه هلند گماشته شد، در این منصب بود که این خود نشانگر افزایش ارجحیت حقوق بشر در سیاست خارجی لائاقل برخی کشورها بود. بازپرسان و گروههای عمل کردی دیگر نیز تشکیل شده تا با موارد اعدام های اختیاری و فوری، بازداشت های اختیاری، تعصبات مذهبی، تخلفات حقوق بشر توسط مزدوران و تبعیض نژادی مقابله کند.

جدیدترین ناظر حقوق بشر بین المللی، کمیسیون عالی نیمه مستقل حقوق بشر سازمان ملل است که به پیشنهاد کنفرانس جهانی وین در سال ۱۹۹۴ تشکیل شد. گرچه هنوز زود است تا اثرات این تصمیم را ارزیابی کرد ولی

برگماشتن مری رایبسنسون، رئیس جمهور سابق ایرلند، در سال ۱۹۹۷ به مقام سرپرستی این سازمان، توجه عمیق و شدید این سازمان را نشان می دهد.

سازمان های غیر دولتی و کشورها: نقش های متفاوت آنها

همانطور که پیش از این خاطر نشان شد، فعالیت های مافوق ملیتی سازمان های غیر دولتی حقوق بشر، خارج از قلمرو کشور خود و سیاست های دوجانبه ای کشورها، اغلب برای سیاست های بین المللی حقوق بشر به اندازه انستیتوهای چند جانبه ای رسمی که در بالا از آن سخن برده شد، حائز اهمیت می باشند. علاوه بر مبارزات بین المللی عفو بین الملل (Amnesty International)، چنین سازمان های غیر دولتی چون ناظر آمریکای جنوبی (American Watch)، اتحادیه آزادی های فردی آمریکا (American Civil Liberties Union)، و برخی سازمانهای دیگر بازیگران مهمی در صحنه مبارزه بر سیاست های آمریکای مرکزی در دهه ۱۹۸۰ بوده اند. در آمریکای شمالی و اروپا، این سازمان ها نقش مهمی را در منازعات ملی بر سر تحریم های گوناگون علیه آفریقای جنوبی در طی دهه ۱۹۸۰ باز نمودند.

این سازمان های غیر دولتی، به علت موقعیت خصوصی خودشان با آزادی کامل از کنترل سیاسی کشورها قادر به عمل هستند. و از آنجائی که نگران سیاست های خارجی که احتمالاً با اهداف حقوق بشرشان مغایرت دارد نیستند، اغلب قادرند که موارد حقوق بشر را بهتر ارائه دهند.

این سازمانهای غیردولتی حقوق بشر همچنین می توانند برتری ویژه ای بعنوان حامیان ملی روش های حقوق بشر بهتر دارا باشند. از آنجائیکه آنها تمرکز ویژه ای داشته و عموماً ناپیوستار هستند، اغلب قادر به مطرح کردن حقوق بشر در کشورها بشکلی که هیچ ارگانی دیگر قادر به انجام آن نیست می باشند. بویژه جاهائی که فعالیت سیاسی مستقل تحت فشار بوده و جامعه مدنی ضعیف قلمداد می شود، همچون بلوک شوروی و یا شاخ جنوبی آمریکای جنوبی در طی اواخر دهه ۷۰ و اوایل ۸۰، سازمان های غیر دولتی حقوق بشر تنها صدای ملی بودند که کاملاً خاموش نشده بودند. به همین شکل امروز نیز در کشورهایی که مردمی سازی و آزادمنش سازی ناقص باقی مانده، فعالیت های سیاسی پارتیزانی بسیار خطرناک تر از فعالیتهای حقوق بشری است که وجه پارتیزانی کمتر دارد. و هم سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر ملی و هم بین المللی نقش ویژه ای را در زمان گشایش فضای سیاسی و یا تهدید به بستن ا دارند چون هدف آنها فقط تمرکز بر روی حقوق بشر است.

گرچه، سازمانهای غیر دولتی می بایست بر قدرت تبلیغاتی تکیه کنند. این سازمانها فاقد منابع حتی ممالک ضعیف هستند. کشورها نامتقاعد باقی می مانند. و برخی کشورها حتی از قدرت های اعمال زور خود علیه اعضای سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر استفاده کرده و آنها را قربانیان تازه خود می سازند.

کشورهای حاکم تقریباً عکس قدرت ها و ضعفهای سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر را دارا هستند. کشورها در خط مشی های خارجی خود می بایست یک سری منافع خود را جای دهند. سیاست خارجی هرگز نمی تواند کاهش یافته یا شبیه سیاست های حقوق بشر شود. بعلاوه سیاست خارجی از روی طبیعت خود بیشتر به سمت تحقق منافع ملی سوق دارد که بندرت حقوق بشر را ماورای منافع سیاسی - مالی کشور قرار می دهد. ولی وقتی کشورها آرمان های

حقوق بشر را در عمل کرد خود قرار می دهند، عمدتاً از منابع، کانالهای نفوذ و حتی قابلیت های مردمی برخوردارند که سازمانهای غیر دولتی از آن برخوردار نیستند.

نقش ملی کشورها نیز باید مورد تاکید قرار گیرد. کشورها، علاوه بر اینکه تخطی کنندگان اصلی حقوق بشر هستند، مکانیسم اساسی جهت حفظ و اجرای حقوق بشر در دنیای امروزی نیز می باشند. هدف نهایی حمایت از حقوق بشر همانا تغییر عمل کردها و قوانین کشورهاست. کمک بازیگران بین المللی از این رو تقریباً همیشه در رده دوم نسبت به تلاشهای سیاسی ملی که از طریق آن شهروندان دولت های خود را مجبور به احترام به حقوقشان می سازند قرار می گیرد. عمل کرد بین المللی قادر می سازد، که این مراحل به سرعت پیش رفته، کمک های لازم را به حامیان حقوق بشر ارائه داده و انگیزه های بیشتری را به رژیم هایی که حقوق شهروندان خود را محترم می شمارند ارائه نماید. مسئله حقوق بشر می بایست در حد کشوری نهایتاً توجیه و وضع شود.

در نهایت، در تفکر در مورد فشارهای حقوق بشر بین المللی بر کشورها، نقش فعالان این حقوق که فقط بطور نامنجم درگیر هستند، یا ممکن است حتی یک قیمومت حقوق بشر آشکار نداشته باشند، را نمی توان از نظر دور داشت. برای مثال، کنفرانس جهانی حقوق بشر وین در سال ۱۹۹۳، یک گردهمایی تک موردی که فقط یکبار انجام شد، کمک نمود تا پس از جنگ سرد توجه جهانی مجدداً به حقوق بشر در جهان متمرکز شود. دادگاههای جرایم زمان جنگ برای یوگسلاوی سابق و رواندا ارگانهایی هستند که به جهت دادن به فعالیت حقوق بشر بین المللی کمک می کنند. کنفرانس جهان چهارم زنان سازمان ملل ۱۹۹۵ در بیجینگ سعی در ارائه دادن موارد زنان بشکلی بس عمیق تر به مسیر اصلی مجادلات حقوق بشر بین المللی داشت. بانک جهانی، در تاکید اخیر خود بر "حاکمیت خوب" به موارد حقوق بشر مهم دست گزارده است. و هر دو، شورای اروپا و اتحادیه کشورهای اروپایی، اهمیت گنجایش خط مشی های محافظت از حقوق بشر در پیرامون اروپا را تاکید نموده اند.

سیستم پاسخگویی بین المللی

"حاکمیت دولت ... هنوز حاکمیتی ناخالص است: برای عدالت کامل، باید تصدیق و رضایت افراد تحت حکومت را در اختیار داشت. هیچ حقی خالص بر من و اموالم بجز آنچه واگذار می کنم ندارد. پیشرفت از یک حکومت مطلق به یک حکومت محدود، و از یک حکومت محدود به یک دموکراسی، پیشرفتی است بسوی احترام حقیقی به افراد..."

هنری دیوید تورو (Henry David Thoreau) مقاله نویسنده آمریکایی (۱۸۶۲-۱۸۱۷)

از کتاب تمرد مدنی، ۱۸۴۶

گرچه کشورهای مستقل مسئولیت اصلی را در به اجرا گذاشتن حقوق بشر شناخته شده بین المللی در حوزه قلمرو خود را دارند، ولی دیگر از محافظت های سکوت دیپلماتیکی برخوردار نیستند. درست بر عکس، تخطی کنندگان دائمی حقوق بشر بیشتر و بیشتر می بایست در زیر نور افکن رسوایی بین المللی که توسط گروههای خصوصی و عمومی بحرکت در آمده اند عمل کنند. فعالان بین المللی، جهانی، منطقه ای و ملی انبوهی از فشارها را اعمال کرده اند که تقریباً برای کشورها غیر ممکن است که از یک پاسخگویی عمومی برای تخطی شان از حقوق بشر اجتناب ورزند.

مسلماً، بیشتر مکانیسم های جاری پاسخگویی، اساساً بر قدرت افشای عمومی و موشکافی تکیه دارد. ولی ارزش افشای عمومی تخلفات و سعی در بی آبرو کردن کشورها به پیروی و اطاعت بیشتر را نباید دست کم گرفت. حتی دولت های شریر نیز به شهرت و آبروی جهانی خود اهمیت می دهند. برای مثال، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، هیچ رژیم گناهکاری از رژیم نظامی آرژانتین کوشش های دیپلماتیکی قابل توجهی در ممانعت و جلوگیری از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بعمل نیاورد. بعلاوه، بر ملاشدن اغلب حداقل به چندی از قربانیان اصلی کمک می کند. مهمترین اثر تمامی این فعالیت حقوق بشر در سطح جهانی که بیشتر شفاهی است احتمالاً کمتر روی دست آوردهای فوری آن بر روی قربانیان است تا این حقیقت که روشها و انتظارات ملی و بین المللی در حال تغییر هستند. ایده حقوق بشر نیرویی اخلاقی و قدرتی محرک را در دنیای معاصر دارد که به سختی در مقابل آن می توان مقاومت کرد. و همینطور که شهروندان بیشتری در اقصی نقاط دنیا به حقوق اعطا شده خود علیه دولت هایشان می نگرند، تقاضا برای حقوق بشر مرتباً باعث فرار دیکتاتورها و سقوط دولت هایشان می شود.

شمشیر همیشه بر قدرت تر از کلام است، لاقول در کوتاه مدت. ولی کار فعالین حقوق بشر، هر جایی که باشند، کار سنتی و شریف بیان حقیقت عدالت بر قدرت است. ویکی از پرجراترین درسهای تاریخ بین المللی معاصر این است که، بیش از آنچه که به اصطلاح واقع بین ها قبول دارند، حقیقت پیروز می شود.

جک دانلی (Jack Donnelly) پروفیسور آندرو ملون در مدرسه عالی مطالعات بین المللی، دانشگاه دنور است. دکتر دانلی نویسنده کتاب "حقوق بشر جهانی در تئوری و عمل، حقوق بشر جهانی، و مقالات بیشماری در زمینه های حقوق بشر است.

تعهد آمریکا: حقوق بشر و سیاست خارجی

تعهد آمریکا: حقوق بشر و سیاست خارجی

توسط جیمی کارتر

جیمی کارتر (James Earl Carter, Jr)، که پست ریاست جمهوری ایالات متحده را از ۲۰ ژانویه ۱۹۷۷ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ بعهد داشت نگران حقوق بشر به عنوان عنصر اصلی خط مشی خارجی کشور بود. از زمان ترک پست ریاست جمهوری، او مکرراً قهرمان عدالت اجتماعی و حقوق بشر بوده است. در سال ۱۹۸۶، او مرکز کارتر را در دانشگاه آموری (Emory) در آتلانتا جورجیا، که موسسه غیر انتفاعی ناپیوستار جهت سیاست های مردمی است که جهت مبارزه با بیماری، گرسنگی، فقر، نزاع و تجاوزات گوناگون در سراسر جهان تاسیس شده است، را بر پا ساخت. او بر چندین انتخابات همگانی در کشورهای دیگر نظارت داشته، میانجیگری های متعددی در زمینه جنگ های داخلی کرده است، و نیز حمایت کامل از عملیات امدادی بین المللی داشته است. از سال ۱۹۸۴، کارتر و همسرش روزالین یک هفته از وقت و توانایی های ساختمانی خود را هر ساله به جهت تاسیس خانه جهت نیازمندان اختصاص داده اند.

متن زیر سخنان کارتر در جلسه کاخ سفید که بیادبود سی امین سالگرد امضای بیانیه جهانی حقوق بشر در

دسامبر ۱۹۷۸ برگزار شده بود، می باشد.

این هفته ما سی امین سالگرد بیانیه جهانی حقوق بشر را گرامی می داریم. ما مجدداً خود را – طبق سخنان النور روزولت، که صدر اعظم کمیسیون حقوق بشر بود – وقف این اعلامیه جهانی می کنیم چنانکه از قول او می گویم که "استاندارد مشترکی است برای تمامی افراد از همه ملت ها".

بیانیه جهانی و کنوانسیون های حقوق بشر که از آن سرچشمه می گیرند جهان را چنانکه هست تشریح نمی کند. ولی با این وجود این مدارک از اهمیت خاصی برخوردارند. اینها هدایت کننده و راهنمایی بر آینده امنیت افراد، آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی هستند.

برای میلیونها نفر در سراسر گیتی این نوید هنوز دور از دسترس است، نور کم سویی در افق تاریک محرومیت و سرکوبی. گزارشات عفو بین الملل، کمیسیون بین المللی کارشناسان حقوقی، لیگ بین المللی حقوق بشر و بسیاری دیگر از سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر به وفور عمل کردها و شرایطی که حیات و جان و روان تعداد بیشماری از انسانها را نابود می کند، را ثبت می کند.

قتل های سیاسی، شکنجه ها، حبس اختیاری و طولانی بدون محکمه یا بدون اتهام از جمله ظالمانه ترین و زشت ترین تخطی های حقوق بشر بشمار می روند. از بین تمام حقوق بشر، اساسی ترین آن آزادی از خشونت اختیاری، چه از سوی دولت و چه از سوی تروریست ها یا قاتلین و یا از ناحیان موعود خود گمارده که زیر قبای سیاست و یا مذهب عمل می کنند، می باشد.

ولی دولت ها، بواسطه قدرت شان، که ذاتاً بیش از افراد است، مسئولیتی خطیر بر عهده دارند. اولین وظیفه دولت محافظت از شهروندان است و وقتی دولت ها خودشان مرتکبین استبداد علیه شهروندان خود می شوند، قانونیت خود را خدشه دار می کنند.

تخلفات جانی و روحی دیگری نیز وجود دارد که بویژه مخرب حیات انسانی است. گرسنگی، فقر و دشمنان بالقوه انسان که به بی رحمی هر دولت سرکوبگری است.

مردم آمریکا مایلند که عملکردهای دولت شان، دولت ما، هم کاهش رنج و مصیبت انسانی و هم افزایش آزادی های فردی را شامل شود. و به این علت است که من در جستجوی برانگیزی مجدد هیزم حقوق بشر در صحنه سیاست خارجی آمریکا هستم. در طی دو سال اخیر، من سعی کرده ام تا ابراز نگرانی خود را از این حقوق ابراز دارم در حالیکه دیپلمات های ما از مهارت خود استفاده کرده و کشور ما در حال انجام تعهدات بین المللی خود است.

ما وقتی که به حقوق افراد در سرزمین های دیگر تجاوز می شود لب به سخن می گشاییم. بیانیه جهانی به این معناست که هیچ کشوری نمی تواند با ردای حاکمیت روی شکنجه، ناپدید شدن، تعصب رسماً تحریم شده و یا از بین بردن آزادی در درون مرزهای خود سرپوش گذارد. پیامی که توسط نمایندگان ما به خارج برده می شود این است که... سیاست های ما در رابطه با حقوق بشر در بافت مناسبات ما با کشورهای دیگر بسیار حائز اهمیت است.

شخصی که با روحی آزاد که بر زمینه استوار اصول اخلاقی ایستاده، و ادراکی صحیح از آنچه برای آن مبارزه می کند دارد، ذخیره ای خستگی ناپذیر از قدرت را با خود به همراه دارد. ناتان شرانسکی (Nathan Sharansky) مهاجر یهودی شوروی و وزیر بازرگانی و صنایع کنونی کشور اسرائیل – از خاطرات خود بنام "از شیطان مترس"، ۱۹۸۹

در توزیع منابع کمیاب برنامه های کمکی خارجی مان، ما هم اکنون اعلام می کنیم که عمیق ترین مناسبات را با ممالکی داریم که متعهد به مسیر دموکراتیک توسعه و پیشرفت می باشند. و در برابر رژیم هایی که تخطی های جامعی از حقوق بشر می کنند، ما نه تردیدی بخود راه می دهیم که خشم شدید خود را ابراز داریم و نه آنکه وانمود می کنیم که بر مناسبات ما بی اثر است.

تأثیر سیاست حقوق بشر ما اکنون یک حقیقت تثبیت شده است. این سیاست باعث تغییر جو - گاهی بشکل نا آرام شده ولی در عین حال پیشرفت را در جاهای گوناگونی باعث شده است. در برخی کشورها، صدها و حتی هزاران زندانیان سیاسی آزاد گشته اند. در برخی دیگر، قساوت سرکوبی کاهش یافته است. و در برخی دیگر، حرکت های دموکراتیکی و یا حکومت قانون دیده شده که تا پیش از این، این گونه نهضت ها به چشم نمی آمد.

برای کسانی که به حکمت این از خود گذشتگی ما شک دارند، من چنین می گویم: " از قربانیان سؤال کنید." از تبعیدی ها بپرسید. حتی یک نفر از آنهایی که درواقع جان خود را به خطر انداخته و متحمل رنج برای حقوق بشر می شود هرگز از من نخواستہ تا از حمایت مان از اصول اساسی حقوق بشر دست بکشیم. از زندانها، از کمپ ها، از تبعید گاههای اجباری، ما پیام می گیریم: صدایتان را بلند کنید، پافشاری کنید و بگذارید صدای آزادی شنیده شود. من افتخار می کنم که کشور ما معنایی بیش از توان نظامی و سیاسی دارد. این کشور بر روی آرمانهایی استوار است که بازتاب آنها در آرمانهای روستائیان آمریکای لاتین، کارگران اروپائی شرقی، دانشجویان آفریقا و زارعین در آسیا دیده می شود.

ما در دنیای مشکل و شگرفی زندگی می کنیم، دنیائی که در آن صلح به راستی مسئله بقا شده است. سیاست خارجی ما بایست این را به حساب آورد. گاهی یک انتخاب که ما را بسوی یک هدف سوق می دهد، ما را از هدف دیگر دور می کند. کمتر می شود که شرایط به من و شما این اجازه را دهد که قدمی برداریم که مورد رضایت همگان باشد. ولی من در اینجا مایلم مجدداً تاکید کنم که حقوق بشر دیگر جنبه پیرامونی در سیاست خارجی ایالات متحده ندارد. پیگیری ما از حقوق بشر بخشی از کوشش جامع ما در استفاده از قدرت عظیم و نفوذ خارق العاده مان است که در راه خلق دنیایی بهتر بکار می رود، دنیائی که در آن نوع بشر بتواند در صلح، در آزادی و با تامین اساسی ترین نیازهای خود زیست کند.

حقوق بشر روح سیاست خارجی ماست. و این را با اطمینان بیان می کنم چون حقوق بشر روح حس موجودیت ملی ماست.

تا حد زیادی، کشورهای دیگر از طریق نیاکان تژادی و یا قومی مشترک، یا توسط مذهب و یا آئین مشترک و یا شاید توسط وابستگی هایی کهن به زمین که شاید به قرن ها قبل برمی گردد، به یکدیگر متصل هستند. برخی از کشورها نیز توسط زور و یا قدرت حاکمه دولت به یکدیگر وابسته اند. ما با بقیه آنها فرق داریم، و من معتقدم که ما در کشورمان بسیار خوش شانس هستیم.

ما مردمی هستیم که از هر کشور و از هر نقطه دنیا آمده ایم. ما از آئین ها و مذاهب گوناگونی هستیم. ما از هر تژاد، رنگ، قومیت و زمینه فرهنگی تشکیل می شویم. ما حق داریم که به اینها و به غنایمی که این عوامل به بافت ملی ما می دهند مغرور باشیم. ولی اینها چیزهایی نیست که ما را بعنوان مردم به هم متحد می کند.

آنچه ما را متحد می سازد - آنچه ما را آمریکائی می سازد - اعتقاد مشترک ما به صلح، جامعه آزاد و تعهد مشترک ما به آزادی هایی است که در قانون اساسی ما درج شده است. آن اعتقاد و آن وقف منابع احساس تمامیت ملی ماست. منحصرأ، منابع ما همان مملکتی است که بر آرمان حقوق بشر بنا نهاده شده است. ما از تاریخ مان می بینیم که این آرمان چه عظیم است.

هفته آینده سالگرد حقوق بشر دیگری است - روز قانون حقوق اساسی (ده اصلاحیه قانون اساسی که برخی از حقوق اساسی شهروندان را تضمین می کند). کشور ما به گفته لینکلن "در آزادی بارور" شد، ولی دو قرن طول کشید تا آن آزادی به مرحله بلوغ برسد.

در طی بیشتر نیمه اول تاریخ کشور ما، سیاهان آمریکا از اساسی ترین حقوق محروم بودند. برای بیشتر دو سوم تاریخ مان، زنان از جریان سیاسی بدور بودند. حقوق زنان و حقوق بومیان آمریکا هنوز تحت قانون اساسی تضمین و اجرا نمی شود. حتی آزادی سخن نیز گه و بیگاه در تاریخ کشور ما تهدید شده است. تلاش برای حقوق بشر کامل برای همه آمریکائیان - سیاه - قهوه ای، سفید؛ زن و مرد؛ ثروتمند و فقیر - راه زیادی را در پی دارد.

بنظر من و یا شاید برخی از شما، اینها موارد و آرمانهای مطلق نیست. در مناطق روستایی جورجیا که من در آنجا بزرگ شدم، اکثریت همشهری های خود من از بسیاری از حقوق ابتدایی - حق رأی، حق سخن گفتن بدون وا همه، حق طرز برخورد مساوی در برابر قانون، محروم بودند. من شاهد دست اول اثرات سیستم محرومیت از حقوق بوده ام. من شاهد دلیری کسانی که مخالف چنین سیستمی بودند، بوده ام. و در نهایت، شاهد رهایی انرژی های پاک کننده ای بودم در زمانیکه منطقه ما از این تاریکی قدم بیرون نهاد و پا به دوران (آنچه معاونت ریاست جمهوری) هوبرت همفری، در سال اتخاذ بیانیه جهانی، آنرا "خورشید تابناک حقوق بشر" نامید گذاشت.

قانون حقوق اساسی (Bill of Rights) ۱۸۷ ساله است، و در هر سالی در این مدت، تلاش برای به واقعیت رساندن آن در جریان بوده است. بیانیه جهانی حقوق بشر ۳۰ سال از عمر آن می گذرد. از نقطه نظر تاریخی، آرمان حقوق بشر تازه مطرح شده است.

من این مقایسه را نمی کنم بخاطر اینکه صبر را موعظه کنم. من این مقایسه را بدین علت کردم که مایلم علیرغم مشکلات، بر عزم راسخ و تعهد کامل خود تاکید کنم.

صد و هشتاد و هفت سال قبل، تا آنجائیکه به آمریکائیان مربوط می شد، این قوانین، قوانین وعده و وعید بود. و هیچ تضمینی نبود که این تعهدات هرگز به وقوع بپیوندند. ما آن وعده ها را با منتظر تاریخ نشستن به اجازه اینکه مسیر طبیعی خود را طی کند بدست نیاوردیم. ما آنها را بدست آوردیم چون تقلا کردیم. آنها را به چنگ آوردیم چون بسیاری قربانی شدند و ما به آنها پی بردیم چون استقامت کردیم.

برای میلیونها نفر در سراسر جهان، اعلامیه جهانی حقوق بشر، تنها یک اعلامیه امید است. همچون شما، من نیز مایلم این امید جامه عمل بپوشد. تلاش جهت اجرای آن شاید از حیات همه ما فراتر رود. در واقع، تا وقتی حیات انسانیت وجود داشته باشد طول خواهد کشید، ولی ما باید ثابت قدم باشیم.

و ما باید با اطمینان به اینکه این کشور ما، بعنوان رهبری در جهان، که ما دوستدار آن هستیم، همیشه پرچمدار کسانی است که برای آن امید والا، رویای عظیم حقوق بشر تلاش می کنند، در انجام آن عزمی راسخ داشته باشیم.

ما به این مقایق آشکار پای بندیم...

اولین تبصره برای من این معنا را دارد که ... تنها طریق قانون اساسی که دولت ما قادر به پاسداری خود است این است که به مردم منتها علیه آزادی را داده تا تمامی سیاست های دولتی را پذیرفته، تحت انتقاد آورده و یا در صورت لزوم مورد بحث قرار دهند و نیز در صورت تمایل، پیشنهاد دهند که حتی اساسی ترین بندهای آن مناسب نیستند و باید عوض شوند...

هوگو بلک (Hugo Black)، قاضی دیوان عالی آمریکا (۱۸۸۶-۱۹۷۱)

اقتباس از نظریه مخالف او در مورد بارن بلت (Baren Blatt) علیه آمریکا، ۱۹۵۹

آمریکائیان نخستین، از "حقوق انسانی" سخن نمی گفتند. ولی از آزادی و حقوق سخن رانده و ارزش والایی برای آنها قائل بودند. بعنوان افراد تحت قیمومت انگلیس، آنها به تکامل پیوسته حقوق قانون اساسی و سیاسی حکومت انگلیس آشنایی داشتند.

برخی از نخستین مستعمره نشینان در جستجوی آزادی مذهبی که در اروپای قرن هفدهم از آنها سلب شده بود به دنیای جدید آمدند. ماساچوست توسط پیوریتن ها، پنسیلوانیا توسط کویکرها و مریلند توسط کاتولیک ها بنا نهاده شده بود. کالونیست های فرانسوی - هوگونت ها - در میانه جنوبی سعی در تشکیل یک مستعمره داده و بعدها به تعداد فراوان تری در چندین مستعمره شمالی تر سکنی گزیدند. این افراد فوق مذهبی احتمالاً از آغاز یکدیگر را قبول نداشتند؛ در واقع، برخی از آنها اراده خود را بر اقلیت های مذهبی با تأسیس مذاهب ایالتی در آمریکای مستعمراتی تحمیل می کردند. ولی در طول زمان، وضعیت های اضطراری زندگی مستعمراتی نوعی حس سازگاری مذهبی را در میان آنها ترویج داد و در بسیاری از موارد، آزادی پرستش جزو آداب و رسوم و قوانین مستعمراتی شده بود.

مستعمره نشینان آمریکائی نه تنها عقاید مذهبی خود را به دنیای جدید آوردند بلکه شوق خود مختاری را نیز آوردند. حتی قبل از آنکه آنها در سال ۱۶۲۰ در سواحل ماساچوست لنگر بیندازند، مستعمره چیان اولیه آمریکا، پیوریتن ها، "عهد نامه می فلاور Mayflower" را با خود بستند به این ترتیب که همگی از "قوانین برابر عادلانه" ای که توسط رهبران انتخاباتی خود بسته می شود اطاعت کنند. ماساچوست نمونه ای از یک دموکراسی کامل نبود ولی همچنانکه مستعمره نشینان بیشتری شهرهای ساحلی را پر کرده و در منطقه داخلی شمال شرق ایالات متحده سکنی گزیدند - منطقه ای که بعنوان نیوانگلند خوانده می شود - تمایل به سمت در خود شمردن بود. تا قرن ۱۸، ماهیت دموکراتیک مجمع شهر نیوانگلند، که در آن سکنه شهر بعنوان قدرت حاکمه قضایی گردهم می آمدند، کاملاً تثبیت شده بود. در میان بنیادگذاران آمریکا که از این زمینه پدیدار شده بودند، جان و ساموئل آدامز، بنجامین فرانکلین، راجر شرمن، جیمز اوتیس، آلكساندر همیلتون و بسیاری دیگر بودند.

در ویرجینیا، که بزرگترین مستعمره جنوبی و مستعمره ای که بافت اجتماعی بسیار متفاوتی از نیوانگلند داشت، سنت دیرپای مشارکت در دولت محلی وجود داشت. از این میراث، جورج واشنگتن، توماس جفرسون، جورج مدیسون و دیگر بنیان گزاران آمریکا سربرآوردند.

از این رو، وقتی که برای مستعمرات آمریکا زمان موعد جهت رفع مناسبات سیاسی که آنها را به انگلیس متصل می ساخت سررسید، آنها به ارگان کاملاً تثبیت شده قانون و عرف که آزادی سخن، آزادی پرستش مذهبی، آزادی

اجتماع، حق داد خواست، حق دادرسی توسط هیئت منصفه و حق سخن در اداره امور داخلی خود، را به رسمیت می شناخت، در آمده بودند. در واقع، همین حقوق و آزادی ها بود که جرعه انقلاب آمریکا را جهت کسب استقلال از بریتانیا زد.

اصول آزادی

با اینکه اولین نبردهای انقلاب آمریکا در ۱۷۷۵ رخ داد، اعلامیه استقلال توسط مستعمره نشینان آمریکا در سال ۱۷۷۶ بود که رسماً انقلاب را اعلام نمود. نویسنده اصلی این بیانیه توماس جفرسون بود، که بعدها سومین رئیس جمهور آمریکا شد.

جفرسون، با بیانیه استقلال، تاییدیه ای مختصر ولی شیوا از حقوق بشر و قانون طبیعت را بوجود آورد. در دومین پاراگراف این بیانیه، جفرسون چنین نوشت: " ما به این حقایق آشکار پای بندیم، که تمامی انسانها برابر آفریده شده اند و اینکه از سوی خالق (Creator) شان به آنها حقوق غیر قابل انتقالی بخشیده شده، که در میان این حقوق، حیات، آزادی و جستجوی خوشبختی می باشند. و اینکه در جهت تضمین این حقوق، دولت هایی در میان انسانها تشکیل می شود، که قدرتهای برابر شان از رضایت افراد تحت حکومت آنها ناشی می شود.

همچنان که آبراهام لینکلن، که ایالات متحده را در طی شدیدترین جنگ بر سر حقوق بشر- جنگ های داخلی - رهبری کرد بیش از نیم قرن پس از اعلامیه استقلال چنین گفت که امضا کنندگان این اعلامیه "به سادگی براین بودند که حقوق را چنان تعریف کنند چنانکه اجرای آن بسرعتی که اوضاع اجازه می دهد، انجام پذیرد. هدف آنها تشکیل یک اصل کلی استاندارد برای یک جامعه آزاد بود، که برای همه آشنا بوده و همه به آن احترام گذارند؛ دائماً به آن مراجعه، برای آن کار کرده، و حتی اگر هرگز تمام عیار به آن نایل نمی شدند، دائماً تخمین زده و از این رو دائماً حوزه نفوذ آنرا گسترده تر و عمیق تر کرده و خوشبختی و ارزش حیات را برای تمامی افراد از هر رنگی و در هر کجا افزایش دهد." با اینکه اعلامیه استقلال، انقلاب آمریکا را برنینگیخت، ولی پایه اساسی نبرد را که با کمک فرانسه ادامه یافته و تا تسلیم انگلیس ادامه یافت، مشخص نمود. در روز ۳ سپتامبر ۱۷۸۳، نمایندگان آمریکا و انگلیس مفاد صلح - عهد نامه پاریس را که در آن بریتانیا، استقلال، آزادی و حاکمیت ۱۳ مستعمره سابق آمریکا را که بزودی ایالات می شدند را به رسمیت شناخت.

در طی سالهای اول استقلال، ایالات آمریکا تا حد زیادی از یکدیگر مستقل ماندند و فقط توسط اصول کنفدراسیون (Articles of Confederation) تثبیت نشده که قانون پایه ای کشور جدید بشمار می رفت به یکدیگر متحد بودند. این اصول بیشتر به عنوان قراردادی بین ایالات مساوی که با یکدیگر از طریق منافع اقتصادی و امنیت نظامی در رابطه بودند وضع شده بود تا اینکه بصورت یک قانون اساسی رسمی حاکم بر کشور. این یک انتخاب عمدی توسط کسانی بود که از یک دولت مرکزی هراس داشتند و اعتقاد بر این داشتند که آزادی های فردی احتمالاً در سطح ایالتی بیشتر محافظت خواهد شد تا در سطح کشوری.

موفقیت انقلاب به آمریکائیان این فرصت را داد تا فورمی قانونی به آرمانهایشان که در اعلامیه استقلال آمده

بود بدهند و برخی از شکایات خود را از طریق قوانین اساسی ایالتی حل و فصل کنند. تا ماه می ۱۷۷۶، کنگره مصوبه ای را وضع نمود که ایالات را به تشکیل دولتهای جدیدی ترغیب می نمود "تا بدین صورت به بهترین وجه به رفاه و ایمنی سازمان دهی هایشان بیانجامد". در طی یک سال پس از اعلامیه استقلال، تمامی ایالات غیر از سه ایالات، قوانین اساسی خود را تدوین کرده بودند.

اولین هدف تدوین کنندگان قوانین اساسی ایالتی مصونیت حقوق غیر قابل انتقالی بود که تخطی از آنها باعث شده بود که مستعمرات سابق مناسبات خود را با بریتانیا به هم بزنند. از این رو، هرکدام از این قوانین با اعلامیه و یا قانون حقوق اساسی آغاز می شد. قانون اساسی ویرجینیا، که از آن بعنوان الگویی برای بقیه استفاده شد، شامل اعلام اصولی همچون حاکمیت مردمی، تناوب در پست های سیاسی، آزادی انتخابات و نیز چندی از آزادی های اساسی - ضمانت متعادل و تنبیه و مجازات انسانی، محاکمه سریع توسط ژوری، آزادی مطبوعات و حق اکثریت در اصلاح ویا تغییر دولت، می شد.

ایالات دیگر، تعداد آزادی ها را افزایش دادند. ولی قوانین اساسی ایالتی محدودیت های چشمگیری نیز داشت. مستعمرات حد جنوب پنسیلوانیا، جمعیت برده خود را از حقوق غیر قابل انتقال شان بعنوان انسان محروم کردند. زنان هیچگونه حقوق سیاسی نداشتند. هیچ ایالتی تا حد اعطای کامل حق رأی مردان به جلو نرفت و حتی در ایالتی که به تمامی مالیات دهندگان حق رای داده شده بود، متصدیان شاغل دولتی لازم بود تا مقدار معینی ملک داشته باشند.

قانونی اساسی ایالات متمدنه

تا سال ۱۷۸۷ طول کشید تا اینکه نمایندگان ایالات در فیلادلفیا، پنسیلوانیا جمع شده تا قانون اساسی ایالات متحده را تدوین کنند. آنچه در آنجا طرح ریزی شد، سندی از مصالحه و برابری پارلمانی و انتخابی بود، سندی که با شرایط در حال تغییر، خود را به خوبی به مدت دویست سال وفق داده است. همانطور که پایه ریزان این سند در مقدمه این قانون پایه ای ایالات متحده ذکر کرده اند، سند "در جهت تشکیل اتحادی کامل تر، برقراری عدالت، تضمین آرامش داخلی، تشکیل دفاع مشترک، ترویج رفاه عمومی و حفاظت نعمات آزادی برای خود و نسل های آینده ..." نوشته شده است. بسیاری با قانون اساسی جدید مخالفت داشتند. رضایت این افراد فقط پس از این تضمین وعده که یک سری تبصره های آتی در جهت تضمین آزادی های فردی که بخشی از بیشتر قوانین اساسی ایالتی بود، ضمیمه خواهد شد، بدست آمد.

در سال ۱۷۹۱، ده تبصره که در مجموع لایحه حقوق خوانده می شود - به قانون اساسی اضافه شد. این اصلاحیه ها بویژه آزادی مذهب، سخن و مطبوعات را تضمین می کند. آنها به حق مردم به اجتماعات صلح آمیز؛ دادخواست به دولت جهت رفع شکایات؛ حمل اسلحه؛ مصونیت افراد، منازل، مدارک در مقابل تفتیش و توقیف نامعقول؛ موعد گذاشتن دادخواهی؛ و محکمه ای مردمی و سریع توسط یک هیئت ژوری منصف؛ ارج می گذارند.

از زمان تصویب این حقوق، فقط ۱۷ اصلاحیه دیگر به قانون اساسی اضافه شده است. بسیاری از این اصلاحیه ها، بافت و طریق عملیات دولت فدرال را بازنویسی کرد ولی بسیاری دیگر رویه های لایحه حقوق را دنبال کرده و حقوق و

آزادی های فردی را گسترده تر ساخت.

ولی با اینکه ایالات متحده با مجموعه ای استوار از حقوق و آزادی ها حیات خود را آغاز نمود ولی دو قرن طول کشید تا بتوان گفت که این حقوق و آزادی ها تمامی آمریکائیان را شامل می شود.

یک قدم دیگر بسوی دربرگیری بیشترهمگان همانا بسط حق رای ماورای مقررات وقت بود که اصرار داشتند فقط مالکین مرد سفید پوست قادر به رای و خدمت در پست های دولتی هستند. تا اوایل قرن نوزدهم، عملاً تمامی ایالات مالکیت را از لیست اقلام لازمه جهت واجد شرایط بودن برای رای و یا نگهداری پست دولتی حذف کردند و نخبه های اشرافی که دولت را در دست داشتند تا حد زیادی از سوی انسان خودساز، آمریکائی نوین بکنار زده شده بودند. همانطور که نویسنده فرانسوی الکسیس دی تاکویل (Alexis de Tocqueville) در مقدمه رساله خود بنام دموکراسی در آمریکا در اوسط ۱۸۰۰ خاطر نشان می سازد، "هرچه بیشتر جامعه آمریکا را بررسی کردم بیشتر پی بردم که این برابری وضع، حقیقتی بنیادی است که از آن بقیه مشتق می شوند."

گسترش حق رای منجر به تصویری نوین از آموزش افراد شد، به این علت که دولتمردان در هر کجا به تهدید حق رای یک رأی دهنده بی سواد و ناآموخته پی بردند. این افراد توسط ارگان های کارگری سازمان یافته، که رهبرانشان تقاضای مدارس رایگان، با پشتیبانی مالیات برای تمامی کودکان داشتند، پشتیبانی می شدند؛ ایالات، بتدریج قوانینی را که چنین آموزشی را ملزم می ساخت تصویب نمودند. در حالیکه سیستم مدارس عمومی در سرتاسر قسمت شمالی کشور براه افتاد، در مناطق دیگر، جدال جهت آموزش عمومی تا سالهای زیادی ادامه یافت.

جستجوی آمریکا جهت حقوق وموقعیت های فراوان شاهد طلوع سازمان های کارگری بود. در سال ۱۸۳۵، نیروهای کارگری در فیلادلفیا، پنسیلوانیا، در کاهش ساعات کار از "تاریکی تا تاریکی" به ده ساعت در روز، به موفقیت رسیدند. اصلاحات دیگر عصر مربوط به زندان ها و مراقبت از دیوانگان می شد. تلاشهایی نیز جهت تبدیل زندانها، که تاکید بر تنبیه زندانیان داشتند، به ندامتگاهها که مجرمان تحت توان بخشی قرار می گیرند صورت گرفت. بیمارستان های ایالتی جهت مراقبت از دیوانگان، که تا پیش از آن محدود به زندانها و نوان خانه ها می شدند، تشکیل شد.

فانه ای مجزا

علیرغم گسترش دموکراسی، برده داری، ایده آزادی و درجستجوی خوش بختی بودن بعنوان حق تمام آمریکائیان را، به مسخره گرفت. نبرد جهت کاهش و در نهایت لغو برده داری تقریباً سه چهارم قرن بطول انجامید. توماس جفرسون، که خود برده دار بود، اولین ضربه را وارد آورد. قانون شمال غربی ۱۷۸۷ او، که تحت اصول کنفدراسیون پذیرفته شده بود، برده داری را در بیشتر مناطق شمالی ایالات متحده ممنوع می ساخت.

داد و ستد بین المللی برده در ۱۸۰۸ لغو شد، و بسیاری بر این اعتقاد بودند که این، به برده داری در آمریکا نیز پایان می دهد. ولی توقعات غلط از آب در آمد، چون در طی نسل بعدی، جنوب ایالات متحده بشکلی راسخ در پشتیبانی از سنت برده داری متحد ایستاد چون رونق صنایع محتاج کار سخت نواحی جنوبی چون کتان، تنباکو و نیشکر، برده داری را بی نهایت پر منفعت ساخت. از این رو، رهبران جنوب سفت و سخت به برده داری چسبیدند و بر ضد هر حرکت در

حال رشد در زمینه لغو برده داری ایستادند.

برده داری، ذاتاً سیستمی بی رحمانه و زورگو بود که در آن ضرب و شتم و فرو پاشی خانواده ها از طریق فروش برده ها امری عادی بود. با این حال، برای بسیاری برنده ترین انتقاد علیه برده داری تخطی اساسی از حق هر انسان برای آزادی بود.

با انتخاب آبراهام لینکلن بعنوان رئیس جمهور کشور در سال ۱۸۶۰، وضع شروع به تغییر کرد. "خانه ای که از درون مجزا باشد، سرپا نخواهد ایستاد." لینکلن این سخن را در نطق مبارزات انتخاباتی سنا در ۱۸۵۸ ایراد نمود. "من اعتقاد دارم که دولت نیم برده دار و نیم آزاد پایدار نخواهد ماند." لینکلن در روز ۴ مارس، ۱۸۶۱ بعنوان ریاست جمهوری قسم یاد کرد. و در روز ۱۲ آوریل آن سال، جنوبی ها به سربازان فدرال که در فورت سامتر در چارلستون بندر کارولینای جنوبی مستقر شده بود، آتش گشودند، و جنگهای داخلی آمریکا آغاز شد. این جنگ - که برده داران جنوبی را که بدنبال استقلال از ایالات متحده بودند، علیه اهالی شمال به مبارزه طلبید - قبل از آنکه در سال ۱۸۶۵ به پایان پذیرد، باعث کشته شدن نیم میلیون آمریکائی شد.

لینکلن در ۱ ژانویه، ۱۸۶۳ با الغای برده داری، که تمامی بردگانی را که در مناطقی که شورش به پا کرده بودند، "همیشه آزاد" اعلام می کرد، پایان دوران برده داری را اعلام کرد. برده داری رسماً در دسامبر ۱۸۶۵ توسط سیزدهمین تبصره قانون اساسی لغو شد، بدین شکل که برده داری و بندگی غیرارادی، بجز بعنوان تنبیه برای جرایمی که طرف بر طبق مقررات و قوانین محکوم اعلام شود، در خاک ایالات متحده، یا هر جایی که حوزه قضایی آن باشد، وجود نخواهد داشت."

در طی چند ماه پس از پایان جنگ، کنگره شروع به طرح ریزی نقشه ای برای دوره بازسازی جنوب، که توسط جنگهای داخلی نابود شده بود، نمود. تا اواسط ۱۸۶۶، کنگره لایحه حقوق انسانی را تصویب و نیز اداره فریدمن را بنیاد نهاد که هر دو جهت جلوگیری از تبعیض نژادی علیه سیاهان توسط قانون گزاران جنوبی، تشکیل شده بود. کنگره همچنین چهاردهمین تبصره قانون اساسی را تصویب نمود که مقرر می سازد که "تمامی افراد متولد یا تبعه ایالات متحده، و نیز تحت حوزه قانونی آن، شهروندان ایالات متحده و ایالاتی که در آن اقامت دارند می باشند. هیچ ایالتی نباید قانونی را وضع و یا به اجرا گذارد که امتیازات، مزایا و یا مصونیت های شهروندان ایالات متحده را بکاهد؛ همچنین هیچ ایالتی نباید کسی را از حق حیات، آزادی و یا داشتن ملک بدون طی مراحل قانونی آن، محروم سازد." این خود قانون پیشینی را که به نام برده سیاهی که شاکی شده بود تصمیم درد اسکات (Dred Scott) خوانده می شد و برده ها را از حق تبعیت محروم می کرد، باطل نمود.

تمامی قانونگذاران جنوب بجز یک مورد، از تصویب این تبصره امتناع ورزیدند. تنها پس از آنکه کنگره تصویب تبصره را به عنوان شرطی برای فرار ایالات جنوبی از تشکیل یک دولت نظامی در جنوب به تصویب رساند این تبصره در ۱۸۶۵ بتصویب رسید.

در سال ۱۸۷۰، تبصره دیگری به قانون اساسی اضافه شد مبنی بر اینکه نژاد نمی بایست محدودیتی برای حق رای باشد. تبصره ۱۵ که در ۳۰ مارس آن سال به تصویب رسید، مقرر می سازد که "حق شهروندان ایالات متحده جهت رای نباید برحسب نژاد، رنگ یا وضعیت سابق بندگی توسط ایالات متحده و یا هیچیک از ایالات آن رد و یا کاسته شود."

علیرغم قوانین مصوبه و کوشش های انجام شده جهت تسویه مشکلات جنوب، دوباره سازی از بسیاری جهات دوره پس روی بود. قانون گذاران ایالتی جنوب "کدهای سیاه" را تصویب نمودند که هدفشان تحمیل مجدد وابستگی به برده های آزاد بود. این کدها از ایالت تا به ایالت فرق داشت. ولی برخی از مفاد آن شبیه به هم بود. سیاهان موظف بودند تا معاهده های کاری سالیانه ببندند و در صورت تخطی، جرایمی نیز بپردازند، بچه های وابسته تحت شاگردی اجباری و تنبیه بدنی اربابهایشان بودند؛ و آوارگان در صورت عدم پرداخت جرایم سنگین به بخش خصوصی فروخته می شدند. بیست و پنج سال پایانی قرن نوزدهم همچنین شاهد کثرت قوانین "جیم کراو (تبعیض نژادی)" در ایالات جنوبی بود که اساساً مدارس عمومی را مجزا ساخته، دسترسی سیاهان را به اماکن عمومی همچون پارکها، رستورانها و هتل ها ممنوع یا محدود می ساخت و از بیشتر سیاه پوستان حق رای دادن را با اعمال مالیاتهای گوناگون و تست های بی سوادی اختیاری سلب می نمود.

در واقع، به بردگان آزادی داده شده بود نه مساوات. نیازهای اقتصادی آنها تماماً توسط شمالی ها برطرف نمی شد. با اینکه اداره فریدمن سعی در محافظت از بردگان از اعمال خشونت بر آنها داشت، ولی قادر به ارائه موقعیت های اقتصادی و سیاسی برای آنها نبود. سیاهپوستان به سفید پوستان شمالی که برخی نژاد پرست نیز بودند متکی بودند تا آنها را از کوکلاس کلان (Ku Klux klan)، سازمان سفید پوستانی که سیاهپوستان را تهدید کرده و مانع از استفاده از حقوقشان می شد، محافظت کند. برخی از سیاهان جنوبی، بدون منابع اقتصادی، مجبور می شدند تا روی زمین هایی که توسط اربابان سابق شان اداره می شد بعنوان زارعین مستاجر در یک چرخش تمام نشدنی فقر کارکنند. شکست دوران بازسازی بدین معنا بود که تلاش آمریکاییان آفریقائی الاصل برای آزادی و مساوات تا قرن بیستم به تعویق افتاد، زمانیکه دیگر به یک مسئله ملی تبدیل شده بود و نه فقط مربوط به جنوبی ها.

جنگ جهت حق (رای زنان)

یکی از پر قدرت ترین صداهای آزادی در قرن نوزدهم، فردریک داگلاس (Frederick Douglas) بود. او که بعنوان یک برده جنوبی در سال ۱۸۱۷ بدنیا آمده بود به شمال فرار کرده بود و بعدها به طریقی آزادی خود را به تضمین علیه بازگردانده شدن به جنوب بعنوان یک کالا، خریداری کرد.

گرچه ممنوع بود که برطبق قانون، بردگان خواندن را یاد بگیرند، داگلاس، به محض رهایی، دریافت که استعدادی ویژه در نوشتن و سخن گویی در میان جمع دارد. او نشریه ای را بنیاد نهاد به نام ستاره شمال (North Star) تا علیه برده داری مبارزه کند. انبوهی از مقالات را در جراید به تحریر در آورد و سخنگوی جامعه ضد برده داری ماساچوست شد. داگلاس همچنین از راه آهن زیر زمینی (Underground Railrond)، شبکه ای از خطوط مخفی که در آن هم سیاهان و هم سفید ها به بردگان فراری کمک می کردند تا راهشان را به سوی شمال آزاد بیابند، کمک گرفت.

داگلاس، صدای پرنفوذ آزادی فقط برای سیاهان آمریکا نبود. او برای حقوق بشر تمامی افراد، منجمله حق رای زنان، مبارزه کرد. نبرد برای رای دادن زنان، خونریزی کمتری از جنگ علیه برده داری داشت و در قرن نوزدهم آغاز گشت و تا اوایل قرن بعد نیز ادامه یافت ولی معهدا مستلزم یک جدا ل طولانی و دشوار علیه کوه فکری، سنت، تعصب و

محرومیت بود.

در طی دهه های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، زنان نقش های مهمی را در برخی از نهضت های اصلاح طلبانه آمریکا، همچون خود داری از مصرف مشروبات الکلی، لغو برده داری، و اصلاحات آموزشی، ایفا کردند. و با اینکه کار آنها چشم گیر بود ولی زنان بزودی دریافتند که آنها نه قادر به گرفتن نقش رهبری و نه قادر به جلب رای جهت موقعیت های خود هستند. انتظار می رفت که آنها در حاشیه بمانند. برای بعضی ها، وضعیت غیر قابل تحمل شد.

اولین "گرد همایی مهم زنان" در سال ۱۸۴۸ در وسلیان چپل (Wesleyan Chapel) در سنکافالز نیویورک برگزار شد. تعجبی نداشت که برگزارکنندگان اصلی آن در نهضت لغو برده داری نیز دست داشتند. الیزابت کیدی استنتون (Stanton) و لوکریتا مات (Mott) قبلاً در یک جلسه ضد برده داری در لندن شرکت جسته بودند ولی چون زن بودند، از آنجا اخراج شده بودند. خشم آنها از این رفتار منجر به گردهمایی سنکافالز شده بود. در آن ۲۴۰ نفر، که ۴۰ نفر مرد بودند، شرکت جستند تا "بیانیه حقوق زنان" را که از اعلامیه استقلال اقتباس شده بود را به رشته تحریر در آوردند. گرچه مصوبه شامل تبصره ای می شد که به زنان حق رای می داد، بیشتر نمایندگان از تصویب چنین لایحه ای اکراه داشتند و فقط پس از آنکه فردریک داگلاس برای اجتماع سخن گفت، مورد قبول اعضا قرار گرفت و تصویب شد.

از این لحظه به بعد، کسب امتیاز خواست هر کنوانسیون حقوق زنان بود. بتدریج، به زنان اجازه داده شد تا در ملأ عام سخن گویند و برخی ایالات قوانینی را وضع کردند که به زنان حق می داد تا زمین و املاکی به نام خود داشته، در آمد خود را برای خود نگه داشته و در صورت طلاق، نگهداری فرزندانشان را به عهده گیرند.

در سال ۱۹۶۹، الیزابت کیدی استنتون و سوزان بی آنتونی (Anthony) انجمن ملی رای زنان را تشکیل دادند و نهضت همه جانبه ای را جهت اتخاذ تبصره ای به قانون اساسی آمریکا در جهت دادن حق رای به زنان، آغاز نمودند. این دو یک ائتلاف ۵۰ ساله را تشکیل می دهند که سرانجام صریح ترین طرفداران نهضت زنان در سرتاسر آمریکا می شد. همان سال، ایالت غربی وایومینگ، اولین ایالتی می شد که به زنان در درون مرزهای خود، حق رای می داد. ولی تصویب تبصره نوزدهم قانون اساسی که به هر زن بالغی در کشور حق رای می دهد تا سال ۱۹۲۰ طول کشید.

نیو دیل (The New Deal)

مشکل دیگری که وجود داشت در رابطه با کارگر بود. زندگی یک کارگر ساده قرن نوزدهم آمریکا بسیار مشکل بود. حتی در مواقع خوب، دستمزدها پائین بود، ساعتها طولانی و شرایط کاری مخاطره آمیز بود. قبل از ۱۸۷۴، وقتی که ماساچوست اولین قانون کشور را مبنی بر محدود ساختن ساعات کار زنان و بچه ها در کارخانجات به ده ساعت در روز تصویب نمود، عملاً هیچ قانون کار در کشور وجود نداشت. در حقیقت، دهه ۱۹۳۰ بود که دولت فدرال بطور جدی دست بکار شد.

در سال ۱۹۳۲، فرانکلین دلانو روزولت (Roosevelt) به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. با انتخابات آن سال، ایده حقوق، گسترش یافته و حقوق اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر گرفت. برنامه های رفاهی کمک مستقیم دولت در زمینه

تامین اقتصادی، که به نیودیل شهرت دارد، پشتیبانی اکثریت تام مردم آمریکا را بر خود گرفت و سپس با کساد عظیم دهه ۱۹۳۰ مواجه شد.

در سال ۱۹۳۵، کنگره آمریکا قانون تامین اجتماعی (Social Security Act) را تصویب نمود. تامین اجتماعی، سیستم بیمه ای را برای سالمندان، بیکاران و ناتوانان بر اساس وجه اهدایی کارمند و کارفرما، تاسیس نمود. این برنامه تا حد زیادی توسط مالیات اتخاذ شده از دستمزد کارمندان تامین می شد. برنامه تامین اجتماعی، گرچه در ابتدا، متعادل بود ولی امروزه یکی از بزرگترین برنامه های داخلی تحت نظر دولت آمریکا بشمار رفته، که به میلیونها آمریکائی، اندکی تامین مالی را تضمین می کند.

در طی همان سال، کارگران، حق تشکل و مذاکره جمعی با کارفرمایان را بدست آوردند. و در سال ۱۹۳۸، حداقل دستمزد و حداکثر ساعت کار در هفته تثبیت شد.

گرچه روزولت تا حدی زیادی خود را همگام با سنت توماس جفرسون و آبراهام لینکلن در زمینه مسایل سیاسی می دید ولی، از روی نیاز، سر او با مشکلات فقر و نیازهای اولیه اقتصادی مشغول شد. بروز جنگ در اروپا در سال ۱۹۳۹ روزولت را مجبور ساخت تا از مشکلات عظیم داخلی کشور دست کشیده و شروع به بررسی دنیایی که احتمال می رود از خرابی و نابودی چندین میلیون حاصل می شود، نماید. در ژانویه ۱۹۴۱، در آنچه که به سخنرانی "چهار آزادی" شهرت دارد، روزولت از تمامی دولت ها خواست تا آزادی از احتیاج و ترس و نیز آزادی سخن و پرستش را برای شهروندان خود تضمین کنند.

در ماه آگوست ۱۹۴۱، روزولت و نخست وزیر انگلیس وینستون چرچیل بر منشور آتلانتیک (Atlantic Charter) موافقت نمودند که اساساً بر دیدی وسیع از دنیای جدید پس از جنگ بر اساس دموکراسی، آزادی، خلع سلاح و همکاری بین المللی پایه ریزی شده بود. در ژانویه ۱۹۴۲، ۲۴ کشور در حال جنگ با ژاپن و آلمان نازی، اصول اساسی منشور را پذیرفتند. واژه "ملل متحد" روزولت برای اولین بار در این مدرک آمده است.

در ماه دسامبر ۱۹۴۱، ژاپنی ها به پایگاه نیروی دریائی پرل هاربر، هاوایی حمله کردند. شرارت حمله و ترس از جاسوسی آسیائی ها منجر شد که دولت آمریکا بدون در نظر گرفتن مراحل قانونی، زندگی آمریکائیان ژاپنی الاصل را برهم زند. در ماه فوریه ۱۹۴۲، نزدیک به ۱۲۰ هزار آمریکائی ژاپنی الاصل مقیم کالیفرنیا از خانه های خود تخلیه شده و در ده قرارگاه موقتی که با سیم خاردار محاصره شده بود سکنی گرفتند. این قرارگاهها بعدها به "مراکز تخلیه" در خارج از شهرهای دور افتاده جنوب غرب کشور انتقال یافت. بیش از ۶۰ درصد این آمریکائیان ژاپنی الاصل در آمریکا متولد شده و تبعه ایالات متحده محسوب می شدند. هیچ مدارکی از جاسوسی هرگز رو نشد. در واقع، آمریکائیان ژاپنی الاصل اهل هاوایی و اهل سرزمین اصلی آمریکا با شایستگی در جبهه ایتالیا جنگیدند، در حالیکه مابقی این افراد بعنوان مترجم در پاسیفیک خدمت کردند. گرچه طرد ژاپنی ها از ساحل غربی آمریکا در سال ۱۹۴۴ توسط دادگاه عالی آمریکا در مورد کورماتسو علیه ایالات متحده به اجرا در آمده بود، در سال ۱۹۸۳، دولت آمریکا به غیر عادلانه بودن عملکرد خود اعتراف کرده و به آن عده از آمریکائیان ژاپنی الاصل آن دوره که هنوز در قید حیات بودند غراماتی پرداخت نمود.

در طی جنگ جهانی دوم، روزولت به شدت علاقمند به صلح پایدار و پایه ریزی موثر ارگان های بین المللی

جهت ترویج حقوق اساسی بشر برای تمامی انسانها، و نه فقط آمریکائیان، ماند. همانطور که فیلسوف سیاسی آیزیا برلین (Isaiah Berlin) می گوید، "دید روزولت از مسئولیت بین المللی، از او قهرمان مستمندان و ستم دیدگان ماورای مرزهای جهان انگلیسی زبان ساخت."

عقیده روزولت بر اینکه دنیائی بهتر پس از جنگ وجود خواهد داشت هرگز از بین نرفت. او در سخنرانی افتتاحیه ای خود در ژانویه ۱۹۴۵ چهارمین و آخرین نطق وی گفت که: "حقیقت بزرگ بیاد ماندنی این است که روند تمدن همیشه بسوی بالا می رود." در زمان مرگ او در ۱۹۴۵، ملل متحد و ارگانه های مالی بین المللی که او در جهت تشکیل شان تلاش کرده بود، در راه تثبیت کامل بودند. برخلاف سالهای پس از جنگ جهانی اول، زمانی که ایالات متحده از عضویت در لیگ ممالک امتناع ورزید و خط مشی انزوطلبی را پیشی گرفت، شرکت آمریکا در کنفرانس ۱۹۴۵ سانفرانسیسکو که در جهت برپایی چارچوب ملل متحد برگزار شده بود به جهان نشان داد که ایالات متحده قصد در ایفای نقش مهمی در امور بین الملل دارد.

نهضت حقوق مدنی

تغییراتی که فرانکلین روزولت و جنگ جهانی دوم بر آمریکا وارد آوردند به آغاز فرآیند ارائه مزایای کامل آزادی به آمریکائی های آفریقائی الاصل منجر شد. علیرغم لایحه حقوق انسانی، تبصره های گوناگون قانون اساسی مبنی بر اعطای حقوق شهروندی، و دستورات اجرائی متعدد ریاست جمهوری، آمریکائیان آفریقائی الاصل دائماً از تبعیض نژادی گسترده یا جنجال برانگیز و اغلب قانونی رنج می بردند.

آمریکائیان آفریقائی الاصل در سالهای پس از جنگ بیش از حد بی قرار شدند. در طی جنگ، آنها تبعیض نژادی را در خدمت نظام و در محل کار به مبارزه طلبیدند و فواید محدودی را نیز کسب کردند. میلیون ها سیاهپوست، مزارع جنوبی را رها کرده و بسوی شهرهای شمالی سرازیر شده تا آنجا شغل های بهتری را بیابند. در عوض آنها با شرایط شلوغ محله های فقیر نشین شهرها مواجه شدند. نظامیان سیاهپوست به کشور بازگشته بودند، و قصد در رد قبول شهروند دست دوم داشته، مانند بقیه سیاهپوست ها استدلال می کردند که زمان کاملاً جهت برابری نژادی مساعد است.

سیاهان جنوب فقط از حقوق سیاسی و مدنی بسیار ناچیزی برخوردار بودند. بیش از یک میلیون سرباز سیاهپوست در جنگ جهانی دوم جنگیده بود ولی آنهایکه از جنوب آمده بودند نمی توانستند رأی دهند. سیاهپوستانی که درصد ثابت نام جهت رأی دادن بر می آمدند اغلب با کتک، ضرب و شتم، از دست دادن شغل، از دست دادن اعتبار و یا تخلیه ملک مواجه می شدند. اعدام های بدون محاکمه هنوز رخ می داد و قوانین جیم کراو، تبعیض نژادی را در اتومبیل ها، قطارها، هتل ها، رستورانها، بیمارستان ها، مراکز تفریحی و در استخدام به کار می برد.

پرزیدنت هری ترومن (Harry Truman)، یک دموکرات، از مبارزه جهت حقوق مدنی پشتیبانی می کرد. او با اعطای یک برنامه حقوق مدنی ده نکته ای به کنگره به این مشکل پاسخ داد. وقتیکه دموکرات های جنوب، عصبانی از موضع گیری حقوق مدنی شدید ترومن، حزب دمکرات را در سال ۱۹۴۸ ترک کردند، ترومن دستور اجرایی صادر کرد و تبعیض نژادی را در استخدام دولتی ممنوع ساخته و دستور به برابری رفتار در نیروهای مسلح داده و کمیته ای را منصوب

کرد تا مسئول پایان دادن به تبعیض نژادی در ارتش شود.

سیاه پوستان نیز شروع کردند تا جریان را در دست خود بگیرند. در سالهای پس از پایان برده داری، سیاه پوستان تعداد بیشماری از سازمانهای غیر دولتی تشکیل دادند تا از این طریق به حقوقی که دیگر آمریکائیان، عادی فرض می کردند، دست یابند. پرنفوذترین این سازمانها، انجمن ملی پیشرفت افراد دورگه (National Association for the Advancement of Colored People, NAACP) بود که در سال ۱۹۰۹ تاسیس شد و بسیاری از غیر سیاهانی که اعتقاد به عدالت برابر داشتند را شامل می شد.

در دهه های پس از جنگ جهانی دوم، ترگود مارشال (Marchall) که وکیل بود و در آن زمان مشاور کل حقوقی NAACP بود و سپس به عنوان اولین سیاهپوست در دیوان عالی ایالات متحده خدمت کرد، به سراسر کشور مسافرت کرد تا بنیاد های حقوقی را جهت یک تهاجم همه جانبه بر علیه تبعیض نژادی بنا نهد. کوشش های او در تصمیم دیوان عالی ایالات متحده در سال ۱۹۵۴ مورد براون بر علیه وزارت آموزش و پرورش به اوج خود رسید که در آن تبعیض دانش آموزان سیاه و سفید را در مدارس عمومی غیر قانونی اعلام کرد. یک سال بعد، دیوان عالی از هیئت سرپرستی مدارس محلی خواست تا با "سرعت لازم" جهت اجرای این تصمیم به حرکت در آیند.

علیرغم دستور دیوان عالی، سیاهپوستان آمریکا از سرعت پیشرفت انجام این قوانین بستوه آمدند. در روز اول دسامبر ۱۹۵۵، یک واقعه بنظر بی اهمیت در موتنگمری آلاباما بوقوع پیوست در جایی که هنوز دژ مستحکم تبعیض نژادی جنوب بشمار می رفت نهضت حقوق مدنی مدرن آغاز شد. یک زن آمریکایی آفریقائی الاصل بنام روزا پارکس (Rosa Parks) از واگذاری صندلی خود در اتوبوس به یک مرد سفید پوست، در شهر موتنگمری، که قانون آلاباما در آن موقع بود، امتناع ورزید. او دستگیر شد.

عمل سرپیچی او اگر به خاطر مارتین لوتر کینگ جونیور نبود احتمالاً جلب توجه نمی کرد. کینگ، یک کشیش بپتیست جوان، رهبری یک تحریم ۳۸۲ روز سیستم حمل و نقل عمومی شهر را بعهدہ گرفت که شهر را به یکپارچگی کشاند. در سال ۱۹۶۰، دانشجویان سیاه پوست کالج در یک پیشخوان ناهار خوری مجزا در کارولینای شمالی نشسته و حاضر به ترک محل نشدند. بست آنها توجه رسانه های عمومی را بخود جلب کرد و منجر به تظاهرات مشابهی در جنوب شد. سال بعد، کارمندان حقوق مدنی "سواره های آزادی" را براه انداختند که در آن سیاهپوستان سوار در اتوبوس به سوی ترمینالهای مجزای جنوب بحرکت در آمدند.

مارتین لوتر کینگ جونیور در این فعالیت ها شرکت جست. کینگ، یک طرفدار دراز مدت احتراز از خشونت، بهمرآه واعظین دیگر، کنفرانس رهبری مسیحیت جنوب (Southern Christian Leadership Conference) را بنیاد نهادند که به مبارزه بدون خشونت علیه تبعیض نژادی تخصص داشت. ولی او در تلاش خود جهت عدالت نژادی با نیروهای دیگر دست به دست داد تا آنطور که خود می گفت "آمریکا را آنچه که باید باشد بسازیم."

نقاط عطف مهمی در نهضت حقوق مدنی وجود داشت. یکی از بیاد ماندنی ترین آنها در یک روز آگوست در سال ۱۹۶۳ بوقوع پیوست وقتی که دویست هزار آمریکائی، سیاه و سفید در یادبود لینکلن در واشنگتن دی سی گرد هم آمدند. انبوهی از سخنرانان برای جمعیت سخن گفتند، ولی آن روز متعلق به کینگ بود، که نطق آماده شده خود را بکناری گذاشت و از قلب خود سخن گفت. او گفت: "من رویا ئی دارم، رویا ئی که عمیقاً در رویای آمریکا ریشه دوانده است.

رویائی دارم که روزی این کشور بپا خواسته و به معنای واقعی آرمان خود زیست خواهد کرد: "ما به این حقایق آشکار اعتقاد داریم؛ که تمامی انسانها برابر خلق شده اند."

کینگ شاهد بود که کنگره ایالات متحده در سال ۱۹۶۵ قانون حقوق مدنی را تصویب نمود، که تبعیض را در تمامی اماکن عمومی منع کرد، و در سال ۱۹۶۵، قانون حق رأی را به تصویب رسانید که بر اساس آن دولت فدرال اختیار یافت تا ناظرینی را در صندوق های رأی، جائیکه مقامات محلی، رای گیری از سیاهان را غیرممکن ساخته بودند، بگمارد. سال پس از تصویب قوانین فوق، چهارصد هزار سیاه در اعماق جنوب کشور، جهت رأی دادن ثبت نام نمودند. کینگ در آوریل ۱۹۶۸، در حالیکه مشغول بازدید شهر ممفیس، تنسی بود تا از حقوق کارگران زهکشی فاضلاب آنجا، که اکثراً سیاه و فقیر بودند، دفاع کند، توسط یک گلوله بقتل رسید.

هدف اصلی کینگ، مساوات برای آمریکائیان آفریقائی الاصل بود. ولی او پی برد که نژادپرستی فقط مشکل آمریکا نیست بلکه مشکلی است جهانی. او گفت: "یکی از وظایف اخلاقی عصر ما این است که خود را به مبارزه بطلبیم تا با سایر نقاط جهان با عزم راسخی همکاری کنیم تا بقایای پایانی نژادپرستی را از جهان محو کنیم. این دیگر یک پدیده آمریکائی نیست. چنگ وحشیانه آن مرزهای جغرافیائی نمی شناسد."

نارضایتی و تغییر

در طی منازعات لایحه حقوق مدنی ۱۹۶۴، برخی از قانونگذاران با ارائه پیشنهاد در مورد یک تبصره مبنی بر غیر قانونی شمردن تبعیض نژادی بر اساس جنسیت نیز همانند نژاد، سعی در شکست این قانون داشتند. نخست، خود تبصره و سپس قانون به تصویب رسید و به زنان این راه قانونی را داد که از حقوق خود دفاع کنند.

زنان خودشان نیز قدمهایی برداشتند تا موقعیت خود را تثبیت کنند. در سال ۱۹۶۶، ۲۸ تن از زنان حرفه ای سازمان ملی زنان (National Organization for Woman) (NOW) را تشکیل دادند تا "در جهت شرکت دادن زنان آمریکا در روند کلی جامعه آمریکا قدم بردارند." چهار سال بعد، عضویت سازمان به ۱۵ هزار نفر رسید. NOW و سازمانهای مشابه به زنان یاری کردند تا هرچه بیشتر از موقعیت های محدود خود واقف شده و عزم خود را در افزایش این موقعیت ها راسخ تر کنند.

فعالیت های سازمان داده شده جهت حقوق زنان در اوایل دهه ۷۰ به اوج خود رسید. در سال ۱۹۷۲، کنگره تبصره مساوات حقوق را به قانون اساسی اضافه نمود، که چنین بیان می کرد: "مساوات حقوق تحت قانون نمی بایست توسط ایالات متحده و یا هیچ ایالت از کشور بر مبنی جنسیت رد و یا کاسته شود." در طول چند سال پس از آن، ۳۵ ایالت از ۳۸ ایالت لازم این تبصره را پذیرفتند و این خود برای تصویب نهایی کافی نبود و این تبصره در سال ۱۹۸۲ در حینی که نهضت زنان از حرکت ایستاده بود، منسوخ شد. با اینکه تلاش جهت حمایت از زنان از تبعیض جنسی تا امروز ادامه یافته، دست آوردهای بدست آمده توسط زنان در طی دهه ۱۹۷۰ و در سالهای پس از آن، موقعیت آنها را در تمامی جنبه های زندگی آمریکا تثبیت نمود.

در آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، گروههای مکزیکی زبان نیز با تبعیض مواجه شدند. آنها، که اکثراً از کوبا، پورتوریکو، مکزیک و آمریکای مرکزی مهاجرت می کردند، اغلب غیر متخصص بوده و قادر به صحبت به زبان انگلیسی نبودند. برخی

در مزارع مشغول بکار شده و گه و بیگاه درحین برداشت محصول، با قساوت از آنها بهره کشی می شد؛ برخی دیگر به سوی شهرها کشیده شدند، جایی که همچون مهاجرین دیگر، در صدد حصول یک زندگی بهتر، با مشکلات فراوانی روبرو شدند.

لایحه ملی مناسبات کار (National Labor Relations Act) ۱۹۳۵، که منافع فراوانی را برای کارگران آمریکا تضمین ساخت، کارگران مزارع را به داشتن حق کار جهت سازماندهی و مذاکره بین خود و کارفرما شامل نمی شد. ولی مثال کنش گرایی سیاهان اهمیت سیاست های فشار را در یک جامعه کثرت گرا به هیسپانیکها آموخت. سزار چاوز (Cesar Chavez)، بنیانگذار سازمان قاطع کارگران مزارع یونایتد هیسپانیک، تحریم برخی از محصولات کشاورزی را از سوی مصرف کنندگان خواستار شد که این خود تثبیت دستمزدهای بالاتر و بهبود شرایط کاری برای مهاجرین را پایه ریزی کرد. هیسپانیکها همچنین در طی این دوره از لحاظ سیاسی فعال تر شده و همگون سازی خود را در جامعه آمریکا افزایش دادند.

گروه دیگری که در طلوع نهضت حقوق مدنی شروع به مطالبه حقوق خود شدند، بومیان آمریکا بودند، در دهه ۱۹۵۰، دولت فدرال برنامه ای را به اجرا گذاشت تا بومیان آمریکا را از کوچ نشین های خود به شهرها نقل مکان دهد، تا شاید در آنجا بتوانند بخشی از "روند کلی زندگی آمریکا" شوند. نه تنها آنها زمین های خود را از دست دادند؛ برخی از سرخپوستان بی خانمان اغلب با مشکلات گوناگونی در وفق با زندگی شهری مواجه شدند.

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آمریکائیان بومی در زمینه اصرار به دستیابی به حقوق خود پافشاری بیشتری کردند. نسل جدیدی از رهبران به دادگاهها هجوم بردند تا از آنچه از زمینهای قبیله ای باقیمانده بود دفاع کرده و یا آنچه را که به طور غیر قانونی، در زمان های پیشین غصب شده، پس گیرند. در بسیاری از ایالات، آنها تخلفات از معاهدات را عرضه کرده و در سال ۱۹۶۷، به اولین پیروزی خود از بین چندین پیروزی متمادی در زمینه تضمین حقوق آب و خاک که مدتها از آن سو، استفاده شده بود دست یافتند. نهضت آمریکائیان بومی (American Indian Movement)، که در سال ۱۹۶۸ تاسیس شد، کمک به سوق دادن وجوه دولتی به سازمانهای تحت کنترل سرخپوستان نموده و به یاری سرخپوستان مورد غفلت واقع شده در شهرها شتافت.

کنش گرایی سرخپوستان نتایجی نیز ببار آورد. آمریکائیان به نیازهای بومیان آمریکا واقف شدند و مقامات رسمی در تمامی شاخه های دولت می بایست به فشارهایی که جهت مساوات، که مدتها از آن چشم پوشی شده بود، پاسخ می دادند.

جنگ سرد و ماورای آن

جنگ سرد، از آغاز خود، بر روی افرادی که امید داشتند تا حقوق بشر را ارجحیت بین المللی نخستین آمریکا قرار دهند محدودیت گذاشت. ایالات متحده، در رقابت پایاپای با اتحاد شوروی، بر آن شد تا مسئولیت مخالفت با حرکات کمونیستی در اروپای شرقی و مرکزی و جاهای دیگر را بعهده گیرد.

شگرف آورترین دفاع آزادی غرب در برلین بوقوع پیوست، وقتی که نیروهای اشغال گر شوروی شهر را در ژوئن ۱۹۴۸ که هنوز در تلاش در بهبود خرابی جنگ بسر می برد، مسدود کردند. ایالات متحده و نیروهای متفقین ۲۷۷

هزار عملیات پروازی را بر روی شهر انجام داده و شهر را زنده نگاه داشتند تا اینکه روس ها تحریم اقتصادی را حدود ۱۰ ماه بعد از میان برداشتند.

با آغاز دوران تشنج زدائی (Detente)، عصر کاستن تشنج در مناسبات بین آمریکا و شوروی آغاز شد. نقطه عطف این دوران، معاهده هلسینکی (Helsinki Accords) بود. این معاهده که در سال ۱۹۷۵ امضا شد، زمینه را جهت مبارزه برای آزادی و حقوق بشر که در سقوط دیوار برلین، حدود ۱۴ سال بعد، به اوج خود رسید، فراهم ساخت.

در نوامبر ۱۹۷۶، پرزیدنت کارتر به عنوان ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. کارتر دو ماه بعد، با تعهدی راسخ به حقوق بشر در مسند خود نشست. در سال ۱۹۷۷، اداره حقوق بشر در داخل وزارت امور خارجه آمریکا گشایش یافت. نخستین گزارشات حقوق بشر همان سال منتشر شد. از آن به بعد، هر ساله گزارشاتی منتشر می شود؛ این گزارشات تمامی کشورها را، و برای اولین بار در سال ۱۹۹۵، خود آمریکا را نیز شامل می شود.

برای برخی از مردم، اعتقاد کارتر به همه گیر بودن حقوق بشر بسیار آرمان گراییانه بود. معهذاً، علیرغم اختلافات آرمانی، دولت های بعدی آمریکا، حقوق بشر را مبنای اساسی خط مشی ها و سیاست های ملی قرار دادند.

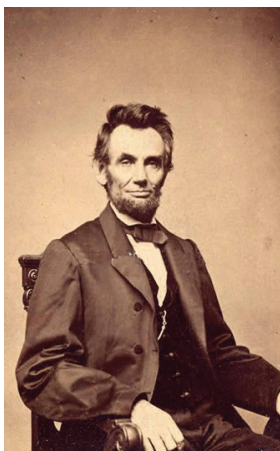
آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا، در اول ژانویه ۱۸۶۳ لغو برده داری را صادر نمود که از طریق آن تمامی بردگان در تمامی مناطقی که در حالت شورش بر علیه ایالات متحده بودند، آزاد اعلام شدند.

اعتبار عکس: متیو بریدی (Matthew Brady)، کتابخانه کنگره

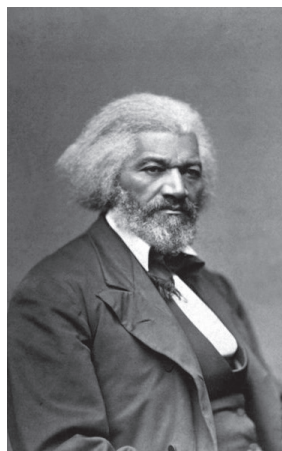
فردریک داگلاس، سخنگوی شیوای لغو برده داری در ایالات متحده و گسترش حقوق کامل سیاسی به آمریکائیان آفریقائی الاصل. اعتبار عکس: آرشیو ملی.

فرانکلین دلا نو روزولت، رئیس جمهور آمریکا از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵، در ژانویه ۱۹۴۱ از تمامی دولت ها خواست تا آزادی از احتیاج و آزادی از ترس، و نیز آزادی سخن و پرستش را برای شهروندان خود تضمین کنند. اعتبار عکس:

پرونده های USIA



Photographer: Brady's Gallery
Date: February 9, 1864
Place: Washington, D.C.



Frederick Douglass, ca. 1879



Franklin Delano Roosevelt
delivered 6 January, 1941 (photo of FDR in 1936)

۱۱ نفری که فرقی بر جای گذاشتند

هرگاه انسانی بر روی آرمان و یا عمل کردهایی ایستاده تا سرنوشت افراد را بهبود بخشد و یا علیه بی عدالتی می ایستد، او در واقع ریز موجی از امید را می فرستد و با گذشت از میلیونها مرکز انرژی و جرات این ریزموجها به یکدیگر پیوند خورده موجی عظیم می سازند، که می تواند غول آساترین دیوارهای ظلم و مقاومت را درهم کوبد.



رابرت، اف، کندی، دادستان کل سابق آمریکا (۱۹۶۸-۱۹۲۵)
از سخنرانی در روز تایید در دانشگاه کیپ تاون،
آفریقای جنوبی، ژوئن ۱۹۶۶
در اینجا، از زبان خودشان، آرمانهای ۱۱ هواخواه حقوق بشر می آید:

اسکار آریاس سانچز (Oscar Arias Sanchez)

اسکار آریاس سانچز (۱۹۴۱) اولین نسخه طرحی که صلح و ثبات به آمریکای مرکزی، که از کشمکش های گوناگون ویران شده بود می آورد، در سپتامبر ۱۹۸۵، ۵ ماه قبل از انتخابات خود بعنوان جوان ترین رئیس جمهور کستاریکا، را به رشته تحریر در آورد. طرح آریاس، تاریخی را برای آتش بس بین نیروهای دولتی و شورشی معین نموده، عفو را برای زندانیان سیاسی تضمین کرده و زمان بندی انتخابات دموکراتیک و آزاد را در کشورهای آمریکای مرکز مشخص می نمود. در ماه آگوست ۱۹۸۷، در یک گردهمایی ۵ رئیس جمهور آمریکای مرکزی که در گواتمالا انجام شد، آریاس از چهار رهبر دیگر خواست تا یکبار دیگر به صلح، شانس بدهند. تلاش های او باعث شد که در سال ۱۹۸۷، جایزه صلح نوبل را برنده شود. آریاس اکنون سرپرستی بنیاد صلح و انسانیت آریاس (Arias Foundation for Peace & Humanity) را بعهدہ دارد.

... صلح درباره جوایز و مدال ها نیست. حاصل یک پیروزی و یا فرماندهی نیز نیست. صلح خط پایانی ندارد، موعد پایانی نداشته و هیچ تعریف ثابتی برای دست یابی بدان را نیز ندارد.

صلح یک فرآیند پایان ناپذیر است، حاصل تصمیمات گوناگون برخی از افراد در کشورهای مختلف است. صلح یک نهش، یک طریق زندگی، روندی برای حل مشکلات و حل و فصل منازعات است. به کوچکترین کشورها آن را نمی توان تحمیل کرده و یا بزرگترین کشورها نمی توانند آن را تحمیل کنند. اختلافات ما را چشم پوشی نکرده و یا علائق مشترکمان را نادیده نمی گیرد. ما را ملزم می سازد که با یکدیگر کار کرده و در کنار یکدیگر زندگی کنیم.

صلح تنها بیان کلمات برجسته و گفتارهای قصار نیست. ما خود واژه های زیاد و سخنان شیوا که در منشورهای ملل متحد، دادگاه جهانی، سازمان کشورهای آمریکا، و نیز در شبکه ای از معاهده ها و قوانین بین المللی، حک شده را در اختیار داریم. ما نیاز به عمل کردهایی داریم که آن کلمات را ارج نهد، آن معاهدات را احترام گذارد و از آن قوانین اطاعت کند. ما نیاز داریم که ارگان های صلح خود همچون سازمان ملل متحد را تقویت نمائیم، تا قطعیت حاصل کنیم که این سازمانها هم توسط کشورهای ضعیف و هم قوی استفاده می شود.

من به اشخاص شکاک و مخالفینی که مایل نیستند به این نکته ایمان آورند که می توان یک صلح پایدار را توسط کسانی

که تحت یک بیرق آرمانی متفاوت گام برمی دارند بدست آورد توجه نمی کنم، و یا به کسانی که به توپهای جنگی بیشتر عادت کرده اند تا به مذاکرات صلح.

ما در آمریکای مرکزی بدنبال صلح به تنهایی و یا صلحی که روزی پیشرفت سیاسی بدنبال داشته باشد نیستیم، بلکه بدنبال صلحی همگام با دموکراسی هستیم، غیر قابل تفکیک، و پایانی به خونریزی ها، که از پایان سرکوبی حقوق بشر جدایی ناپذیر است.

ما سیستم های عقیدتی یا سیاسی هیچ کشوری را که بطور آزاد انتخاب شده و هرگز صادر نشده، داوری نمی کنیم چه برسد که محکوم کنیم. ما نمی توانیم کشورهای خود مختار را ملزم کنیم تا خود را با الگوهای دولتی که انتخاب خودشان نیست، وفق دهند. ولی می توانیم و اصرار بر این داریم که هر دولتی به آن حقوق جهانی بشر که معنایی ماورای مرزهای کشور و برچسب های عقیدتی دارد، احترام گذارد. ما معتقدیم که عدالت و صلح قادرند تنها با یکدیگر شکوفا شوند و نه جدای از یکدیگر. کشوری که به شهروندان خود بی حرمتی می کند، به احتمال زیاد همین رفتار را با همسایگان خود دارد.

از سخنرانی جایزه صلح نوبل آریاس، دسامبر ۱۰، ۱۹۸۷

بنیاد نوبل ۱۹۸۷

آنگ سان سو کای (Aung San Suu kyì)

آنگ سان سوکای (۱۹۴۵)، دختر رهبر فقید نهضت ملی گرای برمه، شهرت و نیکنامی چشمگیری را بعنوان رهبر نهضت طرفدار دموکراسی در کشور خود بدست آورده است. آنگ، بعنوان یکی از بنیانگذاران لیگ ملی در جهت دموکراسی برمه، که تلاشهای فراوانی جهت استقرار یک دولت غیر نظامی در کشور انجام داده است، کشور برمه را با سخنرانی های آتشین خود در رابطه با دموکراسی و حقوق بشر به حرکت وا داشته است. او درجولای ۱۹۸۹ توسط حاکمین نظامی کشور تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. این حرکت تا حدی به جهت عقب نشاندن او قبل از جریان انتخابات ملی بود. آنگ سان سوکای تا ۶ سال تحت همین شرایط بازداشت خانگی باقی ماند، که در طی آن، نوشته های وی بعنوان حامی ثابت قدم دموکراسی، علاوه برکسب شهرت جهانی، جوایزی را بدست آورد که از آن جمله جایزه صلح نوبل ۱۹۹۱ بود.

... در میان آزادی های اساسی که انسان برای یک زندگی کامل و آرام آرزو می کند، آزادی از ترس، هم بعنوان وسیله و هم بعنوان نیاز از همه مهم تر است. مردمی که کشوری را بنا می نهند که در آن ارگانهای قوی و دمکراتیک با استحکام بنیاد نهاده شده است، نخست می بایست بیاموزند تا افکارشان را از بی اعتنایی و ترس آزاد سازند...

بی باکی شاید یک هدیه است ولی شاید قیمتی تر از آن، شهامت حاصله از طریق کوشش و تلاش است، شهامتی که از پرورش عادت امتناع از قبول ترس که بر اعمال یک شخص تحمیل شود بدست می آید، جرأتی که می توان آنرا "فیض تحت فشار" توصیف کرد فیضی که مرتباً باوجود فشار بی امان و شدید احیا می شود.

در درون نظامی که وجود حقوق اساسی انسان را نادیده می گیرد، ترس، قانون روزبشمار می رود. ترس از زندانی شدن، ترس از شکنجه، ترس از مرگ، ترس از دست دادن دوستان، خانواده و اموال و یا وسایل امرار معاش، ترس از

فقر، ترس از انزوا، ترس از شکست. یک شکل ناآشکار ترس، ترسی است که خود را بشکل عقل سلیم یا حتی حکمت، جلوه می دهد، و اعمال دلیر روزانه کوچکی را که کمک می کند تا شخص عزت نفس و متانت درونی خود را حفظ کند به عنوان ابلهانه، بی پروا، و ناچیز محکوم می کند.

برای مردمی که ترس آنها را احاطه کرده آسان نیست تحت قاعده آهنین اصلی ای که می گوید زور حق است، خود را از محیط بی رمق ترس رها سازند. ولی حتی تحت شدیدترین دستگاههای ارباب، شجاعت مکرراً ایستاده، چون ترس، وضعیت طبیعی انسان متمدن نیست.

سرچشمه دلیری و تحمل در برابر قدرت لجام گسیخته، معمولاً اعتقاد راسخ به حرمت اصول اخلاقی همراه با یک حس تاریخی است که علیرغم تمامی پس روی ها، وضعیت بشر بر روی یک طریق نهایی پیشرفت مادی و معنوی قرار گرفته است.

دید انسان از دنیایی که مناسب انسانیت متمدن و منطقی است منجر می شود که او جرأت یافته و متحمل رنج شود تا جوامعی آزاد از فقدان و ترس را بسازد. اندیشه هایی چون حقیقت، عدالت و ترحم را نمی توان چون چیزهای توهالی رد کرد چون همین ها اغلب تنها سنگری هستند که علیه قدرتهای بی رحم ایستادگی می کنند.

از مقاله "هدیه فیض تحت فشار"، سیاستمدار و جامعه نوین، ۱۱ اکتبر، ۱۹۹۱

این مقاله به صورت کامل در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۱ در نشریه سیاستمدار و جامعه نوین چاپ شد.

رالف بونچی (Ralph Bunche)

رالف بونچی (۱۹۷۱ - ۱۹۰۴) یک دیپلمات آمریکایی و عضو کلیدی سازمان ملل برای بیش از دو دهه بشمار می رفت. او در طرح ریزی اولیه سازمان ملل دست داشته و در سال ۱۹۴۷، به عنوان سرپرست بخش هیئت امنا، به دبیر خانه سازمان ملل ملحق شد. سپس او بعنوان معاون دبیر سازمان ملل در امور سیاسی ویژه، نقش میانجی را در مذاکرات آتش بس ۱۹۴۹ بین اعراب فلسطین و یهودیان بعهدہ داشت. او به جهت مهارت و استقامت خود در این کوششها جایزه صلح نوبل را در سال ۱۹۵۰ دریافت داشت. او همچنین سالهای طولانی در تلاش جهت حقوق مدنی و تساوی نژادی در ایالات متحده فعالیت نمود. او از بنیانگزاران کنگره ملی سیاهان (National Negro Congress) بود و به مدت ۲۲ سال عضو هیئت مدیره انجمن ملی پیشرفت افراد دورگه (NAACP) بود.

... در مناسبات میان افراد یا در عمل کرد مکانیزم های یک دموکراسی، شاید هرگز کمال وجود نداشته باشد. ولی در یک دموکراسی، فاصله بین ایده آل و عمل باید مرتباً تنگ تر و تنگ تر شود. برای آنکه دموکراسی، شکوفا شده و یا حتی زنده بماند، باید همیشه پویا بماند. باید جهت رسیدن به اهداف آزادی های بیشتر، زندگی بهتر، احترامی بس فراتر برای مردمی که در خدمتشان است بسوی جلو حرکت کند. هر قدم به عقب، هر تخطی به حقوق شهروندان این دموکراسی، هر تعدی بر حرمت افراد، و هر پس روی در رفاه افراد این جامعه، به قدرت آرمان های آن لطمه وارد آورده و از مسیر پیشرفت بشریت منحرف می شود.

ما در آمریکا نه فقط دموکراسی داریم بلکه آنرا روی بنیادهای واحدی استوار ساخته ایم اتحاد مردمانی که تنوع و گوناگونی آنها در اصلیتشان را تا کنون جامعه دیگری در خود ندیده است...

در مسیر این تجربه عظیم، ما یاد گرفته ایم که لازم نیست که اختلافات را از میان برداریم، و یا یک الگوی انسانی واحد را دنبال کنیم، تا از دموکراسی لذت برده و یا به یگانگی ملی دست یابیم. بلکه یاد گرفته ایم که تنها لازم است که مردم طرز برخورد ها، گرایش ها و خرافات خود را در رابطه با این اختلافات تغییر دهند و اینکه این کار انجام شدنی است و در حال انجام شدن است. در واقع، ما فهمیده ایم که اختلاف نژادی، مذهبی و فرهنگی در واقع باعث غنای جامعه می شود.

به قطعیت، در تمامی قلمرو فعالیت های بشری، چیزی الهام بخش تر از این نیست که انسان های آزاد از هر نژاد و مذهبی به محرک آرمان ها، اهداف و علایق مشترک، گرد هم آیند. تصور دنیایی که در آن تمامی انسانها بتوانند در صلح و برادری در کنار یکدیگر زندگی کنند شاید از واقعیت بسیار بدور باشد ولی برترین آرمان موجودیت انسان می باشد... از "راهی به سوی صلح"، اقتباس از سخنرانی در انجمن آموزش و پرورش ملی، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۴ در نیویورک به مناسبت نود و دومین کنوانسیون این انجمن، اقتباس از سخنان حیاتی روز

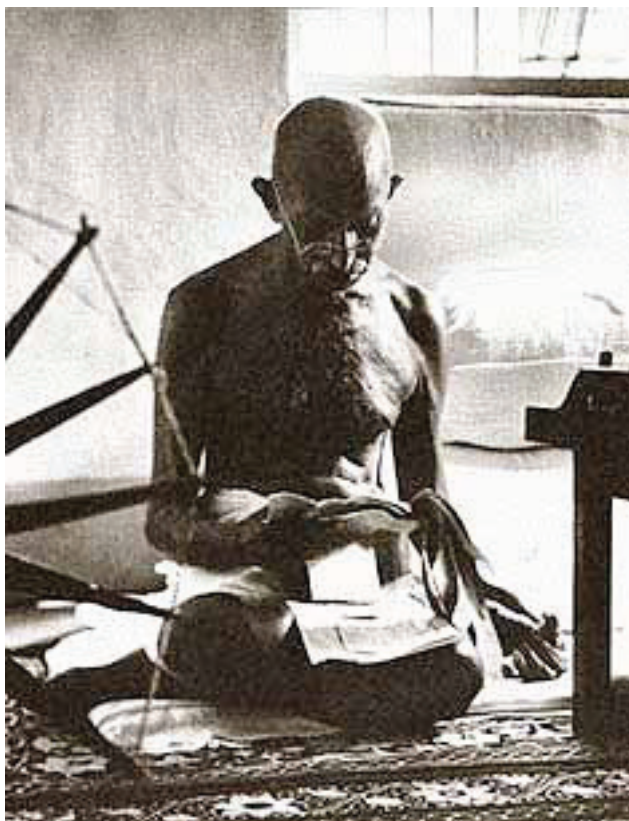
مهاتما گاندی (Mahatma Gandhi)

موهانداس کرامچند (ماهاتما) (Mahatma) گاندی (۱۹۴۸ - ۱۸۶۹)، اهل هند بوده و حقوق را در انگلیس تحصیل کرد، و سپس ۲۱ سال را در آفریقای جنوبی بکار پرداخت تا اقدامات دولتی را که او برای هندی ها غیر عادلانه می دید ساقط سازد.

او در سال ۱۹۱۵ به هند مراجعت نمود و در عرض ۵ سال، سرپرستی نهضت ملی هند را بعهد گرفته و یک مقاومت غیر خشونت آمیز موفق علیه حکومت انگلیس و کسب استقلال و خود کفایی اقتصادی هند را رهبری نمود. در سال ۱۹۴۸، درست یک سال پس از رسیدن به هدف خود که همانا هند خود مختار بود، توسط یک هندو که مخالف برنامه صلح و شکیبائی برای تمامی مرام ها و مذاهب بود، به قتل رسید.

... عاطفه و مهربانی قابل تولید و کنترل قواعد قانونی نیست. اگر کسی عاطفه ای نسبت به شخص و یا نظامی ندارد، تا موقعی که او عزم، قصد ترویج و یا تحریک خشونت نداشته باشد، باید او را آزاد گذاشته تا عدم نارضایتی خود را ابراز دارد. ولی این بخش که در آن آقای بانکر (Banker) و من مورد اتهام قرار گرفته ایم ابراز می دارد که ترویج نارضایتی جرم است. من برخی از مواردی را که تحت این قانون بررسی شده اند مطالعه کرده ام و واقف هستم که برخی از وطن پرستان محبوب هند تحت این قانون محکوم شده اند. از این رو من آن را امتیازی می دانم که تحت این قانون محکوم شوم. من سعی تمام کرده ام که علل نارضایتی خود را به خلاصه ترین وجهی بیان کنم. اینجانب هیچگونه خصومت شخصی علیه هیچ حاکمی ندارم چه برسد که نارضایتی از خود شخص پادشاه داشته باشم. ولی این را فضیلتی می دانم که از دولتی که بطور کل بیش از هر نظام پیشین به هند صدمه رسانیده، نارضایتی کامل دارم. هند تحت حکومت انگلیسی ها بزرگ منشی را خود بیش از پیش از دست داده است. من، با داشتن چنین اعتقادی، گناه می دانم که به این نظام علاقه ای داشته باشم. و برای من فضیلت گرانمایی است که بتوانم آنچه در مدارکی که علیه من استفاده می شود را بنویسم.

در واقع، من معتقدم که من با نشان دادن عدم همکاری به وضعیت غیر طبیعی که هر دو کشور هند و انگلیس در آن زندگی می کنند، خدمتی را به کشور هند و انگلیس کرده ام. به نظر فروتنانه من، عدم همکاری با بدی همان قدر انجام وظیفه است که همکاری با خوبی است. ولی در گذشته، عدم همکاری با خشونت نسبت به کسی که بدی کرده اعمال می شد. من کوشش می کنم تا به هم وطنان خود نشان دهم که عدم همکاری خشونت آمیز فقط بدی را چند برابر می کند و چون خشونت فقط بدی را حفظ و ادامه می دهد برحذر شدن از حمایت بدی، نیازمند از بین بردن کامل خشونت است. عدم خشونت، نشان دهنده تسلیم داوطلبانه به جریمه عدم همکاری با بدی است. پس من در اینجا مشتاقانه دعوت کرده و حاضر به پذیرفتن شدیدترین مجازاتی که بر من وارد است هستم چون مجازاتی که در قانون یک جنایت عمد است، بنظر من بالاترین وظیفه یک همشهری است...



از شهادت نامه در دادگاهی که در آن او به اتهامات وارده بر او در زمینه نوشتن مقالات فتنه برانگیز اعتراف نمود، ۱۱ مارس، ۱۹۲۲. اقتباس و ترجمه از گاندی ریدر: کتاب منبعی از حیات و نوشته های او، تنظیم از هومر ای. جک. انتشارات دانشگاه ایندیانا ۱۹۵۶. اجازه گرفته شده از تراست نواجیوان (Navajivan Trust)، احمد آباد، هند. مهاتما گاندی در حال مطالعه در کنار چرخ گردان، سمبول تلاش هند جهت خود کفایی، خود. اعتبار عکس: پرونده های (USIA).

وکلای هاول (Vaclav Havel)

وکلای هاول (۱۹۳۶)، اهل پراگ بوده و شغل نمایشنامه نویسی داشت، در سال ۱۹۷۷ به تاسیس منشور ۷۷ (Chapter 77) که یک سازمان حقوق بشر در چکسلواکی است، کمک نمود. بدین دلیل او مورد مزاحمت و آزار پلیس قرار گرفته و تقریباً به مدت چهار سال، از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳، در زندان بسر برد. وقتی که تظاهرات عظیم ضد دولتی در پراگ در ماه نوامبر ۱۹۸۹ به راه افتاد، هاول به یک چهره شناخته شده در سیویک فوروم (Civic Forum)، ائتلاف نوین جبهه غیر کمونیست ها برای اصلاحات دموکراتیک، تبدیل شد. یک ماه بعد، با سرنگونی رژیم کمونیست، هاول بعنوان پرزیدنت موقت کشور انتخاب شد؛ او در جولای ۱۹۹۰ به سمت ریاست جمهوری برگزیده شد. هاول به عنوان رئیس جمهور، به افزایش آزادی های اساسی در جمهوری چک کمک نمود و یک سیستم اقتصادی بر اساس بازار آزاد را معرفی نمود.

... ما از لحاظ اخلاقی سقوط کرده ایم چون عادت کرده ایم که یک چیزی را بزبان آورده ولی فکرمان چیز دیگری باشد. یاد گرفته ایم که به هیچ چیز اعتقاد نداشته باشیم، یکدیگر را محل نگذاشته و فقط به فکر خودمان باشیم. تصوراتی چون محبت، دوستی، عاطفه، فروتنی یا بخشش، عمق و ابعاد خود را از دست داده اند ... رژیم سابق، مجهز به تکبر و تعصب، انسان را تا حد وسیله تولید و طبیعت را تا ابزار تولید پائین آورد...

در تلاش جهت سروسامان دادن به امور مشترک، ما می توانیم از گذشته اخیر بعنوان زیر بنا استفاده کنیم. گذشته اخیر و بویژه شش هفته پایانی انقلاب صلح آمیز ما .. نشانگر استعداد روحی، اخلاقی و انسانی عظیم مردم بوده است: فرهنگ مدنی که در اجتماع ما زیر ماسک بی تفاوتی به خواب رفته بود. هر وقت کسی به طور مطلق ادعا می کرد که ما اینطور یا آن طور هستیم، من همیشه اعتراض می کردم که جامعه یک مخلوق بسیار مرموز است و عاقلانه نیست که به چهره ای که تصمیم دارد خود را نشان دهد اعتماد کرد. خوشحالم که اشتباه نمی کردم. مردم سراسر جهان در تعجب ماندند که چگونه این افراد فروتن، سربزیر و بد بین چکسلواکی، که بنظر می رسید به هیچ چیز اعتقاد ندارند، قدرت این را یافتند تا سیستم استبدادی را در چند هفته سرنگون کنند و این را از یک طریق مسالمت آمیز و شایسته به انجام رسانند. و بگذارید بپرسیم: مردم جوانی که هرگز سیستم دیگری را با آن آشنایی نداشتند، اشتیاق به حقیقت، عشق به تفکر آزاد، تصورات سیاسی، دلیری فردی و دوراندیشی مدنی را یافتند؟ والدین آنها دقیقاً نسلی که بنظر می رفت گمشده اند چگونه به آنها پیوستند؟ چطور ممکن است که این همه افراد ناگهان دریافتند که چکار باید می کردند بدون آنکه از کسی نصیحت و یا دستورالعملی گرفته باشند؟

بنظر من دو علت اصلی وجود دارد: بیش از هرچیز افراد هرگز حاصل جهان خارجی نیستند آنها همیشه قادر به پاسخ گویی به چیزی برتر هستند، مهم نیست که جهان خارج به چه شکل سیستماتیکی در صدد نابود ساختن و یا خفه ساختن این توانایی باشد. دوم، سنت های انسان گرا و دموکراتیک بودند که در ضمیر نیمه خودآگاه اقلیت های ملی و مملکتی ما در خواب غفلت فرو رفته بودند. این سنت ها به طور غیر علنی از نسلی به نسل دیگر سپرده شده بود، تا هر یک از ما در موقع مناسب آنها را یافته و به کردارها و عملکردها تبدیل کنیم ...

از سخنرانی سال جدید او در اول ژانویه ۱۹۹۰ خطاب به مردم چکسلواکی، سه روز پس از آنکه به مقام ریاست جمهوری چکسلواکی منصوب شد. اقتباس و ترجمه با اخذ اجازه از " افکار غیر محبوس "، انتشارات انستیتو دموکراسی اروپای شرقی.

نلسون مندلا (Nelson Mandela)

نلسون رولیلالا مندلا (۱۹۱۸) در تاریخ ۹ مه ۱۹۹۴ به ریاست جمهوری آفریقای جنوبی انتخاب شد، واقعه ای که به مبارزه تمام عمر او جهت دست یابی به دموکراسی چند تژادی درکشورش پایان داد. مندلا کار سیاسی خود را حدود ۵۰ سال پیش از آن به عنوان یک سازمان دهنده کنگره ملی آفریقا (African National Congress)، گروه مخالف با حکومت اقلیت سفید در آفریقای جنوبی، آغاز نمود. با شروع سال ۱۹۵۲، مندلا، بعنوان قائم مقام AMC به سراسر کشور مسافرت کرد، تا مقاومت با قانون گذاری تژاد پرستانه بر اساس طبقه بندی تژادی را ترتیب دهد. در سال ۱۹۶۴، او به اتهام خرابکاری و خیانت به حبس ابد محکوم شد؛ او ۲۷ سال را در زندان سپری کرد. وقتی که در

فوریه ۱۹۹۰ از زندان آزاد شد، او فوراً دست به مکالمات و مباحثاتی زد که دموکراسی و مساوات را به آفریقای جنوبی آورد. در سال ۱۹۹۳، مندلا همراه با رئیس جمهور وقت آفریقای جنوبی، اف، دبلیو، کلرک، به جایزه صلح نوبل دست یافتند.

... ما در اینجا از مبارزه دوگانگی جنگ و صلح، خشونت و عدم خشونت، نژاد پرستی و مقام والای انسانی، ستم و سرکوبی و آزادی و حقوق بشر، فقر و آزادی از نیاز سخن می گوئیم.

ما امروز در اینجا بعنوان نماینده میلیونها تن از مردمانمان ایستاده ایم که جرات یافته اند تا علیه یک سیستم اجتماعی که ذات آن جنگ، خشونت، نژادپرستی، ستم، سرکوبی، و فقر تمامی یک ملت می باشد، بپاخیزند.

ارزش پاداش مشترک ما باید از روی صلح مسرت بخشی که پیروز خواهد شد سنجیده شده و بشود، چون انسانیت مشترکی که سیاه و سفید را به یک نژاد انسانی پیوند می دهد به تک تک ما می گوید که همه ما باید همچون فرزندان بهشت زندگی کنیم.

از این رو ما اینچنین زندگی می کنیم، چون ما جامعه ای را بنا می نهیم که برای آن مشخص است که تمامی انسانها برابر آفریده شده و هر یک حقی برابر در حیات، آزادی، خوشبختی، حقوق بشر و حکومتی سالم دارند.

چنین جامعه ای نه تنها هرگز نباید اجازه دهد که دوباره زندانیان وجدان وجود داشته باشند بلکه حقوق انسانی هیچ شخصی نیز نباید پایمال شود.

و اینطور نباشد که یکبار دیگر راههای دستیابی به تغییرات صلح جویانه توسط غاصبینی که بدنبال قبضه قدرت از دست مردم، در جهت اهداف ننگین خود می باشند، مسدود شود.

بگذارید هرگز نسل های آینده نگویند که بی تفاوتی، بد گمانی، یا خودخواهی باعث شد که ما از دست یافتن به آرمانهای انسانی که جایزه صلح نوبل را در بر می گیرد، با شکست مواجه شدیم. باشد که تلاشهای ما ثابت کند که گفته مارتین لوتر کینگ جونیور حقیقت داشته وقتی که می گفت انسانیت دیگر قادر به تحمل اسف بار نیمه شب های بی ستاره نژاد پرستی و جنگ نیست.

باشد که تلاشهای ما ثابت کند که او فقط یک خیال باف نبود وقتی که از زیبایی برادری اصیل و صلح که ارزشی والاتر از الماس یا طلا دارد، سخن می گفت. بگذارید که عصر جدید طلوع کند!

اقتباس از سخنرانی جایزه صلح نوبل او، ۱۰ دسامبر ۱۹۹۳

بنیاد نوبل ۱۹۹۳



النور روزولت (Eleanor Roosevelt)

آنا النور روزولت (۱۸۸۴ - ۱۹۶۲)، یک انسان دوست آمریکائی و همسر رئیس جمهور فرانکلین دی روزولت، یک مدافع بی پروای کارگران و فقرا و پشتیبان مبارز آموزش و پرورش، بهداشت و دیگر مسایلی که بر کودکان اثر می گذاشت، بود. در طی جنگ جهانی دوم، او مسافرتها متعددی از طرف همسر خود و آرمانی که همسرش وقف آن بود، به انجام رساند؛ تشکیل یک سازمان بین المللی موثر جهت جلوگیری از جنگ های آینده. النور روزولت، پس از مرگ او در سال ۱۹۴۵، به مقام نماینده ایالات متحده در سازمان ملل تازه تاسیس شده منصوب شد و در اوایل سال ۱۹۴۶، بعنوان نخستین مدیر عامل کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برگزیده شد. در این مقام، او نقش شاخصی را در پیشبرد اعلامیه جهانی حقوق بشر ایفا نمود. او تا سال ۱۹۵۲ در خدمت سازمان ملل بود.

... همانطور که به کارهای کمیسیون حقوق بشر که تا کنون به انجام رسیده نظر می افکنم، اهمیت آنرا دو جانبه می بینم.

نخست، ما برخی از حقوق ذاتی را به قلم آوردیم. ماورای آن، دریافته ایم که شرایط جهان معاصر ما تعدادی از محافظت های مشخصی را که یک فرد جهت داشتن حس امنیت و احترام خود، نیاز دارد، ملزم می سازد. اثر این عمل جداً آموزشی است. در واقع، من فکر می کنم که بیانیه باعث پیش برد آموزش مردم دنیا خواهد شد.

به نظر من از همه مهم تر این است که تمامی کشورهای عضو، بیانیه را بپذیرند، نه به علت اینکه فوراً به تمامی مفاد و تبصره های آن عمل کنند بلکه به علت اینکه می بایست استانداردهایی را پشتیبانی کنند که ملت ها می بایست به آن سو پیش روند. از آنجائی که اهداف به روشنی بیان شده است، به اعتقاد من انسان های پاک طینت در هر کجا که باشند با انرژی و امید بیشتری برای موفقیت سعی در نیل بدان می کنند.

همانطوری که کشورها یکی پس از دیگری از کنوانسیون پیروی می کنند، قوانین قابل لمس تحقق یافته و می توانند قبل از قوانین کشورهای تصویب کننده قابل اجرا باشند. در همه جا افراد بسیاری احساس امنیت بیشتری خواهند نمود. همانطور که ابر قدرتها نسبت به قوانین تصویبی خود احساس مسئولیت می کنند، کشورهای کوچکتر که از امکان سوء استفاده ابر قدرتها از قدرت عظیم خود در هراسند، احساس امنیت بیشتری را خواهند داشت.

زحمات کمیسیون در جلوه دادن به آرمانهایی که انسانها باید در جهت دستیابی به آنها تلاش کنند از ارزش والایی برخوردار است. انسان نمی تواند تنها با نان زندگی کند.

از مقاله او بنام "وعده حقوق بشر" امور خارجی، آوریل ۱۹۴۸، چاپ با کسب اجازه از امور خارجی، آوریل ۱۹۴۸. حق چاپ محفوظ ۱۹۴۸ توسط شرکت شورای مناسبات خارجی.

آندره ساخاروف (Andrei Sakharov)

آندره دیمیتریوویچ ساخاروف (۱۹۸۹ - ۱۹۲۱)، یک فیزیک دان هسته ای موفق روسی، با انتشار بیانیه خود در سال ۱۹۴۸ در غرب بنام "پیشرفت، همزیستی و آزادی تفکر" بعنوان قهرمان دموکراسی و حقوق بشر شناخته شد. در سال ۱۹۷۰، او به گشایش کمیته حقوق بشر در اتحاد شوروی کمک نمود. کوشش های او با اعطای جایزه صلح نوبل

در سال ۱۹۷۵ به رسمیت شناخته شد. بدنبال انتقاد از دولت در پایان سال ۱۹۷۹، ساخاروف به شهر دور افتاده گورکی (Gorky) تبعید شد. او در سال ۱۹۸۶ آزاد شد و به اجرا در آمدن بسیاری از اهدافی که برایشان جنگیده بود را مشاهده کرد. در سال ۱۹۸۹، او به سمت قانون گذاری جدید اتحاد شوروی، کنگره نمایندگان مردم، برگزیده شد. او مدتی بعد در همان سال در گذشت.

... در ادامه تلاش جهت حفظ حقوق بشر، من معتقدم، ما می بایست نخست و بیش از هر چیز دیگر، محافظین قربانیان بیگناه رژیم هائی که در کشورهای دیگر برقرار شده اند باشیم، بدون اینکه تقاضای نابودی و یا محکوم ساختن کامل این رژیم ها را داشته باشیم. ما نیاز به اصلاح داریم نه انقلاب. ما نیاز به جامعه ای مطیع، کثرت گرا و سازگار داریم که بطور دست چین شده و مرونده قادر به ارائه اعمال غیر متعصب و آزاد از تجربیات تمام سیستم های اجتماعی باشد. تنش زدایی چیست؟ آشتی چیست؟ ما نگران کلمات نیستیم بلکه مشتاق به ساخت جامعه ای بهتر و دوستانه تر، و یک نظم جهانی بهتر هستیم.

هزاران سال قبل، قبایل انسان در جهت تلاش بقا از محرومیت رنج برد. در این تلاش، نه تنها مهم بود که افراد قادر



به جمع شدن باشند، بلکه توانایی درست فکر کردن، و مراقبت از دانش و تجربه ای که قبیله بدست آورده بود، و فراهم آوردن روش هایی که همکاری را با قبیله های دیگر فراهم کند نیز حائز اهمیت بود. امروزه، تمامی تژاد بشر با آزمایشی مشابه مواجه است. در فضایی لایتناهی، بسیاری از تمدن ها زیست می کنند، و در میان آنها، تمدن هایی وجود دارد که حکیم تر و "موفق" تر از تمدن ما هستند. من فرضیه کیهانی را که می گوید بسط کهکشان در ساده ترین مشخصه های خود بتعداد بی نهایتی تکرار می شود را قبول دارم. بر طبق همین فرضیه، تمدن های دیگر، منجمله آنهایی که "موفق تر" هستند، می بایست به تعداد بی نهایت در صفحات "پیشین" و "بعدی" کتاب عالم زیست کنند. با این حال این نباید تلاش های

مقدس ما را در این دنیا، جائی که همچون شعله های کم سویی در تاریکی، ما لحظه ای از پوچی نا خود آگاه تاریک به حیات مادی قدم نهادیم بکاهد. ما باید دلیل و برهان را پذیرفته و زندگی پرباری در شأن خود و اهدافی که تنها به مبهمی درک می کنیم خلق کنیم.

از سخنرانی جایزه صلح نوبل ۱۹۷۵ او، " صلح، پیشرفت و حقوق بشر " بنیاد نوبل ۱۹۷۵

رائول والنبرگ (Raoul Wallenberg)

رائول والنبرگ (۱۹۴۵ - ۱۹۱۲) دیپلماتی از یک کشور بیطرف، سوئد، بود که به کمک یهودیان اروپا در طی جنگ جهانی دوم شتافت.

رائول والنبرگ، یک دیپلمات سوئدی که تلاش موفقیت آمیزی جهت نجات جانهای بیشماری از یهودیان از قتل عام نازی ها را به انجام رساند. اعتبار: مدارک (USIA)

والنبرگ، نماینده خارجی یک شرکت بازرگانی اروپای مرکزی، در سال ۱۹۴۴ وزارت امور خارجه سوئد را وادار کرد



تا او را با یک پاسپورت دیپلمات به بوداپست بفرستد. در آنجا او هزاران یهودی را در "خانه های محفوظ" پناه داد در حالیکه پرچم های سوئد و دیگر کشورهای بیطرف بر فراز آنها در احتراز بود. او افراد را از قطارهای حامل اخراجیان و پیاده رویهای بسوی مرگ نجات داد؛ به آنهایی که قادر به نجاتشان نبود غذا و البسه می داد. والنبرگ در روز ۱۷ ژانویه ۱۹۴۵ ناپدید شد. در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۱، کنگره آمریکا به رائل والنبرگ تابعیت افتخاری آمریکا را اعطا نمود دومین شخصی که به چنین افتخاری نائل می آمد. نیاز به کوپن های آذوقه، مدارک غسل تعمید، مدارک شناسایی؛ لزوم پوشیدن ستاره داوود؛ منع عبور و مرور برای یهودیان در اکثر اوقات روز؛

کنترل شدید خیابان ها در شب؛ فقدان پول نقد در میان یهودیان؛ همدردی کم اشتیاق مسیحیان؛ و سهولت ممیزی و نقشه برداری حومه ها همه دست به دست هم داده و برای یهودیان مشکل است با فرار از سرنوشت خود دوری کنند. تصور می شود تقریباً نزدیک ۲۰ تا ۵۰ هزار یهودی از طریق دوستان مسیحی شان، در بوداپست پنهان شده اند. از میان آنهایی که در خانه ای یهودی باقی مانده اند، احتمالاً اکثرأ کودکان، زنان و افراد سالخورده هستند. مردان را به بیگاری کشانیده اند. در طی هفته ای که در ۷ جولای به پایان رسید، تعداد زیادی غسل تعمید توسط کشیشان کاتولیک صورت گرفت. محدودیت های بیشتری اکنون اعمال می شود بدین منوال که ۳ ماه آموزش قبل از انجام غسل تعمید لازم است. بسیاری از کشیشان دستگیر شده اند. یهودیان، با گرفتن غسل تعمید، امید داشتند که از شایعه ای که می گفت طی قوانین جدید کسانی که غسل تعمید گرفته اند از حمل (پوشیدن) ستاره داوود معذورند استفاده کنند. تعداد یهودیان تعمیدگرفته در مجارستان بیش از ۷۰ هزار نفر نمی باشد. امکان ناچیزی وجود دارد تا بتوان مدارک (آریان Aryan) که متعلق به افرادی می شود که یا زیر بمباران قرار گرفته و یا کشته شده اند را بدست آورد. با این حال این مدارک مبلغ بسیار بالایی لازم دارند. با این وجود من هیچ اطلاعی از هیچ مورد مدرک تقلبی ندارم و بنگاه های انتشاراتی تحت چنان کنترل شدیدی هستند که هم اکنون، تقریباً غیر ممکن است بتوان از این طریق فرار کرد...

... فعالیت های امداد به مقیاس بسیار محدود در جریان بوده است. وجه مالی از یک سازمان مذهبی که در کمک به یهودیان بسیار فعال بوده، و نیز از شورای یهودیان مسیحی یهودی، تقاضا شد ولی دریافت نشده است. قطعاً تمایل بسیاری وجود دارد که این جریان بیشتر دنبال شود، چه از طریق پشتیبانی اردوهای از سوی صلیب سرخ، و یا در شکل کمک به افراد، یا سازمانها و افرادی که مفید هستند. فقط متأسفانه کسانی که بیش از همه مشتاق به فرستادن من به اینجا بوده اند، متوجه نشده اند که وجوه مالی بسیار اساسی است. رنج و مشقت بی پایانی وجود دارد که در اینجا باید هموار ساخت.

از " نامه ها و ارسال ها" او، ۱۹۴۵-۱۹۲۴. حق چاپ محفوظ، ۱۹۸۷، ۱۹۵۵ توسط بریژیت والنبرگ (Brigitte Wallenberg) و گوستاو سودرلند (Gustaf Soderlund). حق ترجمه محفوظ، ۱۹۹۵ توسط شرکت انتشاراتی آرکید (Arcade) اقتباس با اجازه از انتشارات آرکید، نیویورک، نیویورک

وی جینگ شنگ (Wei Jingsheng)



وی جینگ شنگ (۱۹۵۰)، یک برقکار، در بیجینگ رشد یافته و فرزند دو عضو حزب کمونیست است. وی نخست از طریق مقالاتی به صحنه آمد که از برنامه های دولت خود در اواخر دهه ۷۰ برای مدرنیزه کردن با تمرکز بر اصلاحات اقتصادی و حذف اصلاحات دموکراتیک، انتقاد می کرد. یک هفته پس از به نمایش گذاردن آخرین مقاله خود بر دیوار دموکراسی بیجینگ در ماه مارس ۱۹۷۹، وی دستگیر شده و به ۱۵ سال زندان محکوم شد. وقتی که بطور غیر منتظره ای در سپتامبر ۱۹۹۳ آزاد شد، فوراً کار قبلی خود را دنبال کرد. در اوایل ۱۹۹۴، وی مجدداً دستگیر و در روز ۱۳ دسامبر ۱۹۹۵ به ۱۴ سال زندان محکوم شد. اتهامات ذکر شده از طرف دولت تلاش در "تدبیر نقشه ای که تشکیل سازمانی جهت گردآوری اعانه برای پشتیبانی از فعالیت های نهضت دموکراتیک را شامل می شد"، وی در نوامبر ۱۹۹۷ از طریق معافیت پزشکی آزاد شده و به آمریکا فرستاده شد، جاییکه او به هدف دموکراسی برای مردم چین از طریق نوشتار و سخنرانی ها ادامه داده است.

... دموکراسی واقعی چیست؟ به معنای حق مردم در انتخاب نمایندگان خودشان تا آنها بر طبق اراده و منافع مردم کار کنند. فقط می توان بدین دموکراسی گفت. علاوه، مردم می بایست قدرت داشته تا نمایندگان خود را در هر زمان جانشین سازند تا این نمایندگان نتوانند به گمراه کردن دیگران به نام مردم ادامه دهند. آیا وقتی مردم از دموکراسی لذت برند نا آرامی و اغتشاش عظیمی در سرتاسر کشور و سرپیچی از قوانین انسانی و آسمانی پدید خواهد آمد؟ آیا جرایم اخیر نشان نمی دهد که فقط بخاطر فقدان دموکراسی، دیکتاتورهای بزرگ و کوچک از قوانین انسانی و آسمانی تخطی ورزیده اند؟ اینکه چگونه باید از دموکراسی محافظت نمود، یک مسئله داخلی است که لازمه آن حل مسئله توسط خود مردم است و نیازی نیست تا خان های ممتاز نگران آن باشند. از این رو، با داوری تاریخ گذشته، یک نظام اجتماعی دموکراتیک پیش آورد اساسی ویا پیش در آمدی است جهت تمام اصلاحات یا مدرنیزه کردن. بدون این پیش آورد و یا پیش در آمد، غیر ممکن است که نه تنها پیشرفت و توسعه ادامه یابد بلکه میوه های وضعیت کنونی توسعه را محکم و تثبیت نمود. تجربه وطن بزرگ ما در طی سی سال گذشته بهترین شاهد آن است. چرا می بایست تاریخ بشر راه بسوی رونق و مدرنیزه شدن را بپیماید؟ علت آن است که بشر نیاز به جامعه پررونق دارد تا میوه های واقع بینانه تولید کرده و به مردم بیشترین موقعیت را ارائه داده تا بدنبال نخستین آرمان خوشبختی، یعنی آزادی، باشند. دموکراسی یعنی بالاترین حد آزادی که تا کنون برای بشر شناخته شده است. کاملاً واضح است که دموکراسی، آرمانی در تلاشهای اخیر بشر شده است.

از مقاله او "مدرنیزه شدن پنجم" که در طی "بهار دموکراسی" در ۱۹۷۹-۱۹۷۸ نوشته شده است.

الی ویزل (Elie Wiesel)

الیزر (الی) ویزل (۱۹۲۸)، یک نویسنده آمریکائی، در یک جامعه هسیدیک (Hasidic) کوچک در سیگت (Sighet) رومانی بدنیا آمد و اوایل زندگی خود را در آنجا گذراند. در سال ۱۹۴۴، در طی جنگ جهانی دوم، او به اتفاق خانواده

خود و دیگر یهودیان شهر به آشویتز (Auschwitz) و سپس به بازداشتگاه های بوشنوا لد (Buchenwald) فرستاده شدند. او نجات یافت. پس از اتمام جنگ، ویزل در فرانسه بعنوان یک روزنامه نگار با جراید فرانسوی و اسرائیلی کار کرد. در سال ۱۹۵۶ او به ایالات متحده مهاجرت کرد و تمامی حیات خود را وقف نوشتن و سخن گفتن از وحشتی که او در طی قتل عام یهودیان شاهد بود و نیز جهت کمک به قربانیان ستم و نژادپرستی در همه جا نموده است. برای قدردانی از تلاشهای او در آشکار ساختن خشونت و تنفر در دنیا، ویزل جایزه صلح نوبل را در سال ۱۹۸۶ دریافت نمود.

... وقتیکه در موزه قتل عام (یاد بود آمریکا) قدم می زنیم، و به چشمان قاتلین و قربانیان آنها نگاه می کنید، از خود بپرسید: چطور چنین قاتلینی می توانند چنین کاری کرده و به زندگی خود ادامه دهند؟ چرا برلین در اعتقاد خود تشویق شد که می توانست با مصونیت، فتوای تحقیر، آزار و نابودی یک نژاد را صادر کند؟ چرا خطوط راه آهن به مقصد بیرکنو (Birkenau) توسط نیروهای متفقین بمباران نشد؟ چرا هیچ گونه فریاد اعتراض و یا خشم عام شنیده نشد؟ سؤال دیگر: از کجا جنگنده های نه چندان مسلح در جو باره ها و جنگل ها جرات این را می یابند تا در برابر عظیم ترین قشون و لشکر اروپا بایستند؟

و بهت انگیزترین سؤالها: چرا خدا نیز همچون انسان سکوت کرد؟ در واقع، سؤالات بی انتها هستند و برای همیشه بی جواب خواهند ماند. در حقیقت اگر جوابی نیز برای این قتل عام باشد، باید برطبق تعریف جواب اشتباه باشد. موزه نیز جوابی نیست؛ یک علامت سؤال است. هر رویدادی که با آن دوره مربوط شود با ادراک انسان مقابله می کند. مشکل این نیست که چون من نمی توانم تشریح کنم شما نمی فهمید؛ به این علت است که شما نمی توانید درک کنید که من نمی توانم آنرا شرح دهم. ذات این تراژدی به شکلی است که هرگز نمی توان آنرا کاملاً بیان کرد...

و با این حال ما موظفیم که سعی کنیم. انجام ندادن آن به معنای فراموشی است. فراموش کردن به معنای این است که قربانیان را برای بار دوم کشته ایم. ما قادر به جلوگیری از مرگ نخست آنها نبودیم؛ ولی نباید بگذاریم که مجدداً نابود شوند. یاد آوری نه تنها پیروزی در طول زمان است بلکه پیروزی بر بی عدالتی است.

این یکی از درس هایی است که ما آموخته ایم. درسهای دیگری نیز هست. ما یاد گرفته ایم که گرچه قتل عام اساساً یک تراژدی یهودیان بود ولی معنای ضمنی آن جهان گیر است. گرچه تمامی قربانیان یهودیان نبودند ولی تمام یهودیان قربانی بودند. یاد گرفتیم که هر آنچه برسر یک جامعه آید، نهایتاً بر هر جامعه ای تاثیر خواهد گذاشت. یاد گرفته ایم که گرچه هر انسانی حق دارد متفاوت باشد، هیچکس حق ندارد نسبت به رنج و مشقت بی تفاوت باشد.

از مقاله "برای مردگان و زندگان"، رهبر جدید، مه ۱۹۹۳. با اجازه از "رهبر جدید"، مه ۳۱ - ۱۷ - ۱۹۹۳. حق چاپ محفوظ ۱۹۹۳ شرکت کنفرانس کار مناسبات بین المللی آمریکا.

مرده با گفتن حقیقت پیزی را از دست نمی دهد

به مناسبت پنجاهمین سال پذیرش بیانیه جهانی حقوق بشر

مرد برگ ها را که آزادانه پر می زنند می ببند.

زن اسب وحشی و گنجشک را می ببند.

که آزادانه کار کرده، با ممنوع خود سازگار بوده و انتخاب کرده و انتخاب می شوند.

مرد می ببند که آنها به حسب فصل، تغذیه شده و تغذیه می کنند.

زن حرکت قاره ها را می ببند، مرد هوای تغییر را استشمام می کند.

مرد مزه دوده تولد تازه در باد را می چشد.

زن فریاد انسان را در استخوان های خود حس می کند.

چکارکنند تا توجه ما را بخود جلب کنند؟

برقصند؟ در هوا بچرخند؟ آیا با پاهای خود و یا با صدای خود و

یا با پوسته گوش های سوزان خود رأی دهند؟

آیا باید به جهان بگویند که فریاد جهان را بشنوید؟

آیا جسد ها، زندان ها، تل هیزم ها را بشمرند یا قبرها را نشان داده

یاغل و زنجیرهای خونین را بنمایش گذارند؟

چند سر از بدن جدا لازم است؟

چند دست و پای قطع شده لازم است؟

چند گونه خالی، شکم گرسنه و یا چشمان تهی؟

چند اسکلت بدون حافظه؟

آن مرد آن جا بوده است و آن زن آنها را دیده است، آنها مدت مدیدی زندگی کرده و مرده اند.

آن مرد حرفی درباره اینکه هر کس چه کرده دارد.

آن زن حرفی درباره زنده ها دارد.

بگذار تاریخ زمزمه های وجدان را که ورای زمین شنیده می شود ارج نهد.

بگذار آنهايي که مشتی گره کرده را باز نموده اند ستوده شوند.

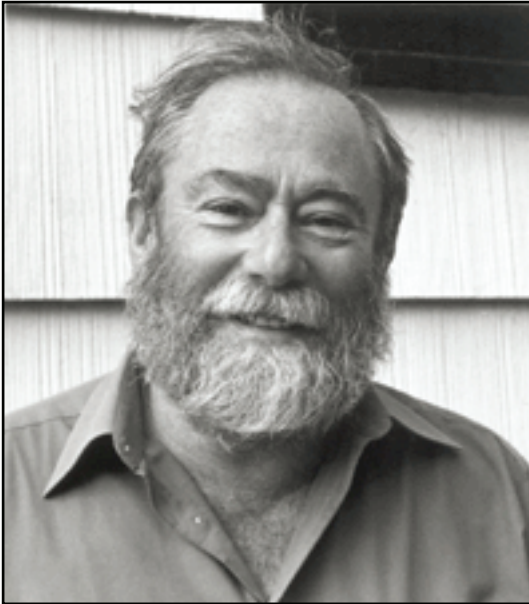
آنهايي که آزادی گنجشک را به مردان و زنان تقدیم نمودند.

آنهايي که به ما یاد دادند دوباره فکر کنیم.

و به ما آموختند که قحطی روزه نیست.

که آوارگی آخرین قدم است.

که حقوق عده ای باید توسط بسیاری نوشته شود.



مرد برگ ها را که آزادانه پر می زنند می بیند.

زن اسب وحشی و گنجشک را می بیند.

که آزادانه کار کرده، باهمنوع خود سازگار بوده و انتخاب کرده و انتخاب می شوند.

رد می بیند که آنها به حسب فصل، تغذیه شده و تغذیه می کنند.

زن حرکت قاره ها را می بیند، مرد هوای تغییر را استشمام می کند.

مرد مزه دوده تولد تازه در باد را می چشد.

زن فریاد انسان را در استخوان های خود حس می کند.

ماروین بل (Marvin Bell)

حق چاپ محفوظ، ۱۹۹۸ توسط ماروین بل

ماروین بل پروفیسور فلانری اوکانر (Flannery O'Connor) مقالات در کارگاه نویسندگان دانشگاه آیووا است. او نویسنده ۱۵ کتاب شعر و مقالات گوناگون است که آخرین آنها آردور (Ardor) (کتاب انسان مرده، جلد دوم)، شعری برای شبی در نیمه تابستان (با نقاشی از مری پاول) (Mary Powell)، و نیز شعرهای منتخب که در ایرلند چاپ می شود، می باشد.

زمان بندی: حقوق بشر در آمریکا

مردم آمریکا، حقوق بشر را ویژگی خاصی از میراث ملی خود قلمداد می کنند. و در طی چهارصد سالی که این کشور تحت سکنی قرار گرفته است، گام های مهمی در جهت تضمین اینکه تمامی آمریکاییان و نیز مردم سراسر جهان به عنوان بشر از آن حقوق برخوردارند، برداشته شده است. بعضی اوقات حرکت بسوی جلو بسیار آهسته بوده است. با این حال، تعهد ایالات متحده، بعنوان یک ملت، بسوی حقوق جهانی بشر استوار باقی مانده است.

۱۶۰۷- کاپیتان جان اسمیت و ۱۰۵ رادمرد دیگر سوار بر ۳ کشتی در روز ۱۴ مه در جیمزتاون واقع در سواحل ویرجینیا لنگر انداختند و نخستین مستعمره دائمی انگلیس را در "دنیای جدید" برپا نمودند.

۱۶۱۹- نخستین کارگران آفریقائی نوکران ملزم به خدمت در مستعمرات آمریکای شمالی انگلیس در ماه آگوست به جیمز تاون وارد می شوند با اینکه برده داری تا ۳۰ سال پس از آن هنوز قانونی شناخته نمی شد.

۱۶۲۰- پیوریتن های جدایی طلب از کلیسای انگلستان در روز ۱۹ نوامبر به بندر پلیموت در سواحل ماساچوست

می رسند. آنها سوار بر کشتی می فلاور (Mayflower)، "عهد نامه می فلاور" را، که نخستین قانون اساسی آمریکا محسوب می شد، نوشتند که بر طبق آن توافق کردند تا "با کمک یکدیگر ارگان سیاسی اجتماعی را جهت رفاه عموم مستعمره" تشکیل دهند.

۱۶۲۱ - پیوریتن های مستعمره پلیموت به همراه سرخپوستان بومی و مپانوک (Wampanoag) با برگزاری مراسم شکرگزاری (Thanksgiving) محصول خوب و صلح را جشن گرفتند. ولی مناسبات دوستانه به طول نمی انجامد و طولی نمی کشد که جدال بین مستعمره نشینان اروپائی و آمریکائیان بومی عادی می شود. این در تمامی مستعمرات آمریکا وفق می کند چون مستعمره نشینان در صدد تصاحب زمین های هر چه بیشتر از سرخپوستان بودند.

۱۶۳۴ - مریلند به عنوان یک مستعمره کاتولیک که آزادی مذهبی را مجاز می شمارد، تشکیل می شود.

۱۷۳۵ - یک دادگاه در شهر نیویورک آزادی مطبوعات و مراحل قانونی را با تبرئه ساختن جان پیتر زنگر (Peter Zenger)، سر دبیر مجله هفتگی ویکی جورنال (Weekly Journal)، به رسمیت می شناسد. زنگر به جهت انتقاد از فرماندار انگلیسی در رابطه با عمل کرد او در این پست متهم به افترا و تهمت شده بود. آلکساندر هامیلتون، که از زنگر دفاع می کرد، با موفقیت علیه اتهامات سخن گفته و ادعا کرد که اتهامات ذکر شده علیه فرماندار توسط زنگر، حقیقت داشته و افترا آمیز نبوده است.

۱۷۶۱ - وکیل اهل بوستون جیمز اوتیس (James Otis)، با اصرار به این که "خانه یک نفر قلعه اوست"، با صدور خلاف قانون اساسی دادگاه عالی مبنی بر حکم مساعدت حکم های قانونی تفتیش عمومی در جهت کمک در به اجرا گذاشتن قانون شکر ۱۷۷۳ مخالفت خود را اعلام می دارد. با اینکه اوتیس در دادگاه شکست خورد ولی برهان او در اعلامیه استقلال در رابطه با حقوق حیات، آزادی و ملک، اثر گذاشت.

۱۷۷۶ - در روز ۷ ژوئن، در دومین کنگره منطقه ای نمایندگان مستعمرات آمریکا، ریچارد هنری لی از ویرجینا بیان کرد که "این مستعمرات متحد، ایالاتی آزاد و مستقل بوده و حق دارند که چنین بمانند." موافقت نامه در روز ۲ جولای پذیرفته شد؛ اعلامیه استقلال (مستعمرات آمریکا از کشور بریتانیا) در روز ۴ جولای تصویب شد.

۱۷۸۳ - دیوان عالی ماساچوست با اشاره به لایحه حقوق ایالات مبنی بر این که "تمامی افراد آزاد و برابر زاده شده اند" برده داری را در آن ایالت غیرقانونی می کند.

۱۷۸۷ - کنوانسیون قانون اساسی در ۲۵ ماه مه در فیلادلفیا تشکیل می شود. قانون اساسی آمریکا در روز ۱۷ سپتامبر توسط نمایندگان اتخاذ شده و در روز ۲۱ ژوئن ۱۷۸۸ پس از آنکه ۹ ایالت آن را به تصویب رساندند به اجرا

گزارده شد.

۱۷۸۷- در روز ۱۳ جولای، کنگره منطقه ای، "فرمان شمال غربی" را که آزادی مذهب و حمایت از مدارس را تضمین و برده داری را در "مناطق شمال غربی" آمریکا ممنوع اعلام می دارد را به تصویب رساند.

۱۷۹۱- ده اصلاحیه قانون اساسی که برخی از حقوق اساسی شهروندان مانند آزادی بیان و مذهب را تضمین می کند، در تاریخ ۱۵ دسامبر به اجرا گذاشته شد.

۱۸۰۷- کنگره آمریکا ورود بردگان آفریقائی را به ایالات متحده غیر قانونی می کند. با این حال نزدیک ۲۵۰ هزار برده بشکل غیر قانونی بین ۱۸۰۸ و ۱۸۶۰ وارد آمریکا شدند.

۱۸۳۰- کنگره جهت آزاد نمودن زمین ها جهت مستعمره نشینی، قانون جابجائی سرخپوستان را تصویب می کند، تا دولت اجازه یابد تا قبیله های بومی شرق نشین را به سرزمین های باریک غرب رودخانه می سی سی پی نقل مکان دهد. در عرض ده سال، دولت ایالات متحده سعی در جابجا نمودن ۷۰ هزار آمریکائی بومی نمود، که بسیاری از آنها در این مسافرت دشوار جان خود را از دست دادند.

۱۸۴۸- حدود ۲۰۰ زن و ۴۰ مرد در سنکافالز نیویورک گردهم آمده تا پیش نویس "لایحه حقوق" اجتماعی، مدنی و مذهبی زنان را عرضه نمایند.

۱۸۵۷- بر اساس تصمیم دیوان عالی در روز ۶ مارس که به علت اسم مدعی به رای "درد اسکات" شهرت دارد در صورتیکه یک برده به یک ایالت آزاد برده شود، آن برده آزاد تلقی نمی شود و همچنین کنگره قادر به منع برده داری از یک ایالت نیست و نیز سیاهان قادر نیستند که تبعه شوند.

۱۸۶۱- جنگ های داخلی خونین ترین نبرد آمریکا در جهت حفظ اتحادیه، در روز ۱۲ آوریل آغاز می شود. قبل از پایان جنگ در سال ۱۸۶۵، نیم میلیون آمریکائی جان خود را از دست داده و ۱۱ ایالت جنوبی "شورش" از ایالات متحده جدا شده بودند.

۱۸۶۳- در روز اول ژانویه، پرزیدنت آبراهام لینکلن، اعلامیه لغو برده داری را صادر می کند، که بر "طبق آن تمامی اشخاصی که در هر ایالتی و یا بخشی از یک ایالت برده خوانده می شوند،" "برای همیشه آزاد" هستند.

۱۸۶۵- سیزدهمین اصلاحیه قانون اساسی، که برده داری را در ایالات متحده لغو نمود، در روز ۱۸ دسامبر به مرحله

اجرا گذاشته شد.

۱۸۶۶ – کوکلاس کلان (Ku Klux Klan)، سازمان مردان سفید پوست، در جنوب شکل گرفته تا سیاهانی را که قصد رای دارند مورد تهدید و ارباب قرار دهد. گرچه این سازمان بین سالهای ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ منحل شد ولی کلان دومی بعد ها تاسیس گشت.

۱۸۶۸ – چهاردهمین اصلاحیه قانون اساسی در روز ۲۸ جولای بتصویب رسید. اصلاحیه تلخیص، حقوق تبعیت را منع کرده و اصول مراحل قانونی و حفاظت در برابر قانون را جهت افرادی که در ایالات متحده بدنیا آمده و یا تبعه شده اند را مجدداً تایید و منوط به قوانین فوق می داند.

۱۸۶۹ – الیزابت کیدی استنتون (Elizabeth Cady Stanton) و سوزان بی آنتونی (Susan B. Anthony)، انجمن ملی حق رأی زنان را تشکیل داده و مبارزه ۵۰ ساله کسب حق رأی را برای زنان آغاز می کنند.

۱۸۷۰ – پانزدهمین اصلاحیه قانون اساسی، که مقرر می سازد که "حق شهروندان ایالات متحده جهت رای دادن نمی بایست توسط دولت ایالات متحده یا توسط ایالات متعلق بر اساس نژاد، رنگ پوست و یا وضعیت بردگی شخص" رد شده و یا کاهش یابد، در روز ۳۰ مارس به اجرا گذاشته می شود.

۱۸۸۷ – کنگره، قانون داوز (Dawes) (سورالتی/Severalty) را تصویب می کند و بر اساس آن زمین های قبیله ای بومیان آمریکا را به واحدهای کوچکتر تقسیم کرده و آنرا به تک تک سرخپوستان داد. و زمین های باقی مانده به مستعمره نشینان سفید پوست فروخته شد.

۱۸۹۶ – دیوان عالی ایالات متحده، در مورد پلسی بر علیه فرگوسن، جداسازی نژادی تحت عقیده ای که "جدا ولی برابر" را ترویج می داد، را تصویب می کند که بر اساس آن سیاه پوستان از همان نوع امکانات سفید پوستان برخوردار خواهند بود، ولی دو دسته از یک تسهیلات استفاده نخواهند کرد. این به برخی از ایالات اجازه می داد تا تفکیک نژادی را علناً قانونی کنند و قوانین تبعیض نژادی توسط قانون مورد قبول بوده و محافظت می شد.

۱۹۰۹ – کنفرانس ملی سیاه پوستان در ۳۰ مه برگزار شد که منجر به تاسیس انجمن پیشرفت افراد دورگه (NAACP)، یکی از پر قدرت ترین سازمان های حقوق مدنی آمریکا، شد.

۱۹۲۰ – نوزدهمین اصلاحیه قانون اساسی که به زنان حق رأی می داد، در آگوست ۲۶ به تصویب رسید.

۱۹۲۴ - قانون اسنایدر (Snyder) توسط کنگره بتصویب رسید که در نتیجه آن به تمامی آمریکائیان بومی که در ایالات متحده متولد می شوند، تبعیت قانونی آمریکا داده می شود.

۱۹۳۳ - در یک جلسه ویژه ۱۰۰ روزه، کنگره "نیودیل" را تصویب می کند و بدین وسیله اقدامات و قدم های اجتماعی و اقتصادی برای تمامی کارگران در کشور تضمین می شود.

۱۹۳۴ - کنگره قانون سازمان دهی مجدد سرخپوستان را تصویب می نماید که مالکیت قبیله ای سرزمین های سرخپوستان را به آنها مسترد کرده و حساب اعتباری را برای خرید زمین توسط آمریکائیان بومی گشایش می دهد.

۱۹۴۱ - پرزیدنت فرانکلین روزولت، در خطابه خود به کنگره، "چهار رکن آزادی" را لازمه تمامی افراد می داند آزادی سخن، مذهب، آزادی از فقر و آزادی از ترس.

۱۹۴۱ - پرزیدنت فرانکلین روزولت ونخست وزیر انگلیس وینستون چرچیل در ۱۴ آگوست، منشور آتلا تیک را اتخاذ می کنند، که در آن هر دو امید خود را، به انضمام چیزهای دیگر، به "آنکه تمامی انسانها در سرزمین های خود باید بتوانند آزاد از ترس و فقر زندگی کنند" را اظهار داشتند.

۱۹۴۲ - در پی حمله ژاپن به ایالات متحده در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، دولت آمریکا قریب به ۱۲۰ هزار آمریکائی ژاپنی الاصل را به اجبار از غرب ایالات متحده به اردوهای حبس نقل مکان می دهد؛ اخراج این افراد ۳ سال به طول می کشد. حدود ۴۰ سال بعد، دولت ناعدالتی عملکرد خود را با پرداخت وجوهی به آمریکائیان ژاپنی الاصل آن دوره که هنوز در قید حیات هستند، اعلام می دارد.

۱۹۴۵ - ایالات متحده عضو مؤسس سازمان ملل می شود، سازمانی که علاوه بر نقش های گوناگون خود، تعهد خود را بر "ایمان به حقوق اساسی بشر، به احترام و ارزش انسانی یک شخص و نیز به برابری حقوق تمام مردان و زنان در تمامی کشورهای کوچک و بزرگ، اعلام می دارد."

۱۹۴۷ - کمیته نظارت فعالیت های غیر آمریکائی مجلس نمایندگان، صنعت فیلم سازی آمریکا را زیر بازجویی برده تا معلوم شود که آیا تعصبات کمونیستی در فیلم های مردمی و مشهور جلوه گر می شود یا خیر. برخی از نویسندگان از شهادت دادن امتناع ورزیده و به جرم اهانت، به زندان انداخته شدند.

۱۹۴۸ - ایالات متحده، به همراه تمامی اعضای دیگر مجمع عمومی سازمان ملل، بیانیه جهانی حقوق بشر را تصویب می کنند. این قانون حقوق سیاسی و مدنی اساسی را به انضمام حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی معین "تمامی

اعضای خانواده بشری" را مشخص می کند.

۱۹۵۰- سناتور آمریکا جوزف مک کارتی، مبارزه ضد کمونیستی شدیدی ولی نه با مدرک را آغاز کرده و در آن حتی پست های بالا رتبه دولت آمریکا را به خیانت متهم ساخت.

۱۹۵۲- آخرین سدهای قومی و نژادی جهت تبعه شدن بیگانگانی که در ایالات متحده زندگی می کنند در ماه ژوئن با تصویب قانون مهاجرت و اتباع ۱۹۵۲ برداشته شد.

۱۹۵۴- تبعیض نژادی در مدارس عمومی توسط دیوان عالی ایالات متحده در روز ۱۷ ماه مه در یک حکم که به براون علیه هیئت آموزش و پرورش مشهور است، به اتفاق آراء خلاف قانون اساسی اعلام شد. این حکم، علناً، حکم "جدا ولی برابر" پلیسی علیه فرگوسن را لغو می کند.

۱۹۵۵- در روز ۱ دسامبر ۱۹۵۵، یک زن آمریکائی آفریقائی الاصل بنام روزا پارکس از اعطای صندلی خود به یک مرد سفید در اتوبوس در مونتگومری، آلاباما خود داری می ورزد، عملی که اغلب بعنوان نقطه آغازین نهضت حقوق مدنی ایالات متحده تلقی می شود.

۱۹۵۷- در پاسخ به نهضت حقوق مدنی، کنگره آمریکا در تاریخ ۲۹ آوریل، نخستین لایحه مدنی را برای سیاه پوستان جهت حفاظت حق رای آنها از دوران بازسازی پس از جنگ های داخلی بتصویب می رساند.

۱۹۶۲- انجمن کارگران مزارع ملی (که بعدها به کارگران مزارع متحد آمریکا تبدیل شد) توسط سزار چاوز (Cesar Chavez) جهت محافظت از حقوق کارگران مزارع آمریکا بویژه هیسپانیک ها، تشکیل شد. در طی چند سال پس از تشکیل، گروه با موفقیت تلاش کرده و عهد نامه های گوناگونی را با تعداد زیادی از صنایع کشاورزی بدست آورد.

۱۹۶۳- در روز ۲۸ آگوست بیش از ۲۰۰ هزار نفر از نژادهای گوناگون در واشنگتن دی سی به حمایت از تقاضاهای سیاه پوستان جهت تساوی حقوق به تظاهرات پرداختند.

۱۹۶۴- لایحه حقوق مدنی آمی باس (Omnibus) در روز ۲۹ ژوئن، در طول ریاست جمهوری لیندون جانسون، بتصویب رسید که بر اساس آن تبعیض نژادی در رای گیری، استخدام، امکانات عمومی و دیگر فعالیت ها ممنوع اعلام شد.

۱۹۶۵- در روز ۶ آگوست چند لایحه حقوق رأی گیری به قانون تبدیل یافت. این قانون، دولت آمریکا را مجاز می کند تا بازرسانی را جهت ثبت رأی دهندگان در جاهائی که مقامات محلی علیه ثبت رأی سیاهان مشکل ایجاد می کردند بگمارد.

۱۹۷۱- سنای ایالات متحده در روز ۲۲ مارس یک اصلاحیه دیگر به قانون اساسی اصلاحیه حقوق برابر اضافه می کند که بر اساس آن تبعیض نژادی علیه زنان برحسب جنسیت آنها ممنوع شد؛ این اقدام جهت تایید به ایالات ارسال شد ولی در سال ۱۹۸۲، با شکست مواجه شد.

۱۹۷۵- ایالات متحده، کانادا، اتحاد شوروی و ۳۲ کشور دیگر، که بیشتر اروپائی بودند، قانون نهایی کنفرانس امنیت و مشارکت در اروپا (عهد نامه هلسینکی) را به امضاء می رسانند که علاوه بر نکات گوناگون، تعهدی بود به احترام گزاردن به حقوق انسانی اتباع.

۱۹۷۷- اداره حقوق بشر در داخل وزارت امور خارجه آمریکا تشکیل می شود. و هر ساله گزارش حقوق بشر را انتشار می دهد.

۱۹۸۰- دیوان عالی آمریکا به دولت فدرال دستور می دهد تا مبلغ ۱۲۰ میلیون دلار به ۸ قبیله بومی آمریکایی سوو (Sioux Indians) به جهت جدایی زمین های آمریکائیان بومی که بطور غیر قانونی در سال ۱۸۷۷ توسط دولت غصب شده بود، بپردازد.

۱۹۸۴- پرزیدنت رونالد ریگان لایحه ای را به امضاء می رساند که توسط آن دبیرستان های عمومی را منع می کند که از تجمع دانش آموزانی که مایلند جهت فعالیت های سیاسی یا مذهبی خارج از ساعات مدرسه گرد هم آیند، جلوگیری کند.

۱۹۸۵- سنای ایالات متحده در روز ۱۱ جولای در اعتراض علیه سیاست های آپارتاید (تبعیض نژادی) دولت آفریقای جنوبی، تحریمات اقتصادی برعلیه آن کشور اعمال می کند.

۱۹۸۶- ایالات متحده برای نخستین بار، بطور رسمی تولد رهبر حقوق مدنی، دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور را به عنوان تعطیل ملی به رسمیت می شناسد.

۱۹۹۰- لایحه آمریکائیان ناتوان به قانون تبدیل شد. این قانون "یک ممنوعیت جامع و روشنی را علیه تبعیض بر اساس عدم توانایی" بنیاد می نهد.

مطالعات بیشتر در زمینه حقوق بشر

آزادی در جهان: بررسی سالیانه حقوق سیاسی و آزادی های مدنی، ۱۹۹۶-۱۹۹۵. نیویورک، نیویورک: فریدوم هوس (Freedom House)، ۱۹۹۶

براونلی ایان (Brownlie, Ian)، سردبیر. مدارک اساسی حقوق بشر، چاپ سوم. نیویورک، نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۲

بکاریا، سزار (Beccaria, Cesare). جنایات و مکافات و نوشته های دیگر، ویراستاری توسط ریچارد بلامی. نیویورک، نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۵ (چکیده در لاکور Laqueur، خواندنی حقوق بشر Human Rights Reader). (Reader)

بورک، ادموند (Burke, Edmund). بازتاب های انقلاب فرانسه، نیویورک، نیویورک: انتشارات لیبرال آرتز (Liberal Arts Press)، ۱۹۵۵

بورگنتال، توماس (Buergenthal, Thomas). حقوق بشر جهانی بطور خلاصه. سنت پال، مینه سوتا: انتشارات وست بورگنتال (West Publishing)، ۱۹۹۵

پلاتنر، مارک اف (Plattner, Marc F.). "حقوق بشر" در سیمور مارتین لیپست، (Seymour Martin Lipset) سردبیر، دایرة المعارف دموکراسی. واشنگتن دی سی. کانگرشنال کوارترلی (Congressional Quarterly)، ۱۹۹۵

پین، توماس (Paine, Thomas). حقوق انسان. نیویورک، نیویورک: وایکینگ، پنگوئن، (Viking Penguin)، ۱۹۹۵
تورو، هنری دیوید (Thoreau, Henry David). ناطاعتی مدنی و مقالات دیگر، نیویورک. نیویورک: انتشارات دوور (Dover Publishing)، ۱۹۹۳ (چکیده در راویچ، دموکراسی ریدر - Democracy Reader).

دانلی، جک (Donnelly, Jack). حقوق بشر بین المللی. بولدر، کلرادو: انتشارات وست ویو (Westview Press)، ۱۹۹۳

دانلی، جک (Donnelly, Jack) و رودا ای هاوارد (Rhoda E. Howard)، سردبیران. رساله بین المللی حقوق بشر. نیویورک، نیویورک: انتشارات گرین وود، ۱۹۸۷

دایرة المعارف حقوق بشر: ادوارد لاسون (Edward Lawson) ، جمع آوری کننده، نیویورک، نیویورک: تایلور و فرانسیس، ۱۹۹۱

دی تکاویل، آلکسی (De Tocqueville, Alexis). دموکراسی در آمریکا. نیویورک، نیویورک: نال / داتون (NAL/Dutton)، ۱۹۵۶ (چکیده در راویچ دموکراسی ریدر (Democracy Reader))

رابرتسون، ای، اچ (Robertson, A.H.). حقوق بشر در جهان: مقدمه ای بر مطالعه حقوق بشر بین المللی، چاپ سوم. نیویورک، نیویورک: انتشارات سنت مارتین، ۱۹۹۰

راویچ، دیان (Ravitch, Diane) و ابیگیل ترنستورم (Abigail Thernstrom)، سردبیران. دموکراسی ریدر: سخنرانی ها، مقالات، اشعار، بیانات و مدارک کلاسیک و مدرن در زمینه آزادی و حقوق بشر در سراسر جهان. نیویورک، نیویورک: هارپر کالینز (Harper Collins)، ۱۹۹۲

روسو، ژان ژاک (Rousseau, Jean-Jacques). معاهده و گفت و شنوهای اجتماعی. نیویورک، نیویورک: آلفرد، ای، ناف (Alfred A. Knopf)، ۱۹۹۳ (چکیده در لیکور، خواندنی حقوق بشر).

کلاد، ریچارد پی (Claude, Richard P.). و برنزاچ وستون (Weston)، سردبیران. حقوق بشر در جامعه جهانی: موارد و عمل کردها، چاپ دوم. فیلادلفیا، پنسیلوانیا: انتشارات دانشگاه پنسیلوانیا، ۱۹۹۲

کنت، ایمانوئل (Kant, Immanuel). "تئوری و عمل، بخش دوم." در هانس ریس، سردبیر، نوشته های سیاسی کانت. کمبریج، انگلیس: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۷۰ (چکیده در لاکور، خواندنی حقوق بشر)

لاک، جان (Locke, John). رساله دوم دولت مدنی. آهرست، نیویورک: کتابهای پرومتیوس (Prometheus Books)، ۱۹۸۶ (چکیده ای در راویچ، دموکراسی ریدر، و در لاکور، خواندنی حقوق بشر).

لاکور، والتر (Laqueur, Walter) و بری روبین (Barry Rubin)، سردبیران. خواندنی حقوق بشر. فیلادلفیا، پنسیلوانیا: انتشارات دانشگاه تمپل، ۱۹۷۹

لانگلی، وینستون، ای (Langley, Winston E.). سردبیر، حقوق بشر: ۶۰ ابزار جهانی معرفی، چاپ و فهرست بندی شده. جفرسون، کارولینای شمالی: مک فارلند، ۱۹۹۲

میل، جان استوارت (Mill, John Stuart). آزادی و مقالاتی دیگر. نیویورک، نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد. ۱۹۹۱ (چکیده در راویچ، خواندنی دموکراسی، و در لاکور، خواندنی حقوق بشر).

مینر، لری (Minear, Larry) و توماس جی، ویز. ترجم تحت آتش: جنگ و جامعه انسانیت جهانی. بولدر، کلرادو: انتشارات وست ویو (Westview Press)، ۱۹۹۵

وزارت کشور ایالات متحده. گزارشات عمل کرده های حقوق بشر کشورها، واشنگتن، دی. سی. : وزارت امور خارجه ایالات متحده، انتشارات سالیانه

هنکین لوئیس (Henkin, Louis)، سردبیر. لایحه حقوق بین المللی: تعهد حقوق سیاسی و مدنی. نیویورک، نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۱۹۸۱

هوبز توماس (Hobbes, Thomas). لویتان، نیویورک. نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۶ (چکیده در راویچ (Ravitch)، خواندنی دموکراسی

اقدام قضایی هلسینکی

یکی از برجسته ترین سازمانهای منطقه ای در جریان حقوق بشر همانا سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) است، که پیامد پس از جنگ سرد کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا است، سلسله کنفرانس هایی که در سال ۱۹۷۵ آغاز شد. آرمان این سازمان در لایحه نهایی کنفرانس در سال ۱۹۷۵ (توافق نامه هلسینکی) ذکر شده است. بسیاری از صاحب نظران، اعتبار سقوط کمونیسم مستبد در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی را به اقدام قضایی هلسینکی می دهند. قطعاً، تعهد کشورهای اروپا، ایالات متحده و کانادا به ده اصل ویژه به تاسیس چهار چوبی کمک نمود که در آن مدافعین حقوق بشر قادر به ارائه موضوع خود شوند:

احترام به استقلال؛

• خود داری از بکاربردن زور یا تهدید به زور؛

• تخطی ناپذیری مرزها؛

• تمامیت ارضی کشورها؛

• فیصله صلح آمیز منازعات؛

• عدم دخالت در امور داخلی؛

• احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی، شامل آزادی فکر، شعور، مذهب و اعتقاد؛

- تساوی مردمان و حق تصمیم برای خود؛
- همکاری در میان کشورها؛
- تحقق تعهد های قضایی بین المللی با نیت خوب.

دولت های غربی، رسانه های بین المللی و سازمانهای حقوق بشر، چون دیده بانی هلسینکی (Helsinki Watch) و منشور ۷۷، فشارهای مداومی به ممالک بلوک شرق در جهت آزادی مخالفین، اجازه آزادی بیشتر، و گشودن کشورهايشان به استانداردهای حقوق بشر بین المللی، وارد آورده اند.

در سالهای پس از پایان جنگ سرد، OSCE شروع به تاسیس یک تاسیسات امنیتی اروپائی نوین نمود که هدف آن جلوگیری از شکل گرفتن خطوط جداکننده ای که قاره را از هم جدا می کرد بود. در این زمینه، کاهش تسلیحاتی بزرگی در عهدنامه نیروهای مسلح سستی (غیر اتمی) (Conventional Armed Forces) در اروپا، که تحت توجهات و همکاری های OSCE مورد مذاکره قرار گرفته و در سال ۱۹۹۰ به امضا رسید، تعیین شد.

هم اکنون در بیش از ۳۰ کشور از جمله آلبانی، بلغارستان، یونان، رومانی، مسدونی و کانادا کمیته های هلسینکی وجود دارد. بنیاد هلسینکی بین المللی در وین واقع شده است. بسیاری از مردم اعتقاد دارند که OSCE می تواند نمونه ای برای دیگر تلاشهای منطقه ای و نیز راهی برای احترام بیشتر برای حقوق بشر در دیگر نقاط جهان و نیز اروپا باشد. نوشته: دیوید پیتز (David Pitts)، نویسنده، وزارت امور خارجه آمریکا

دیده بانی حقوق بشر

دیده بانی حقوق بشر که در آمریکا واقع است، یکی از چندین سازمان غیردولتی هم در آمریکا و هم در سراسر جهان است که نقش مهمی را در حفاظت از حقوق بشر ایفا نموده است. دیده بانی حقوق بشر در سال ۱۹۷۸ با گشایش دیده بانی هلسینکی آغاز بکار کرد که پیروی کشورهای عضو اروپا، ایالات متحده و کانادا را از اصول حقوق بشری که در معاهده هلسینکی به توافق رسیده شده بود، نظارت می نمود.

امروزه، دیده بانی حقوق بشر شامل ۵ بخش می شود که آفریقا، قاره آمریکا، آسیا و خاورمیانه، و نیز امضا کنندگان عهدنامه های هلسینکی را در بر می گیرد. همچنین شامل ۵ پروژه درون مایه ای می شود که نقل و انتقال تسلیحات، حقوق کودکان، آزادی بیان، شرایط زندان ها و حقوق زنان را در برمیگیرد. این سازمان اداراتی در نیویورک، واشنگتن دی. سی، لوس آنجلس، لندن، بروکسل، مسکو، دوشنبه، هنگ کنگ و ریو دو ژانیرو دارد.

این سازمان، گزارش جهانی دیده بانی حقوق بشر را در هر ژانویه منتشر می کند که در آن وضعیت و تجزیه و تحلیل جزئیات پیشرفت های حقوق بشر را در بیش از ۷۰ کشور جهان ارائه می دهد. این گزارش به "تازه های دیده بانی حقوق بشر"، یک بولتن سه ماهه که تحولات نوین را از زمان انتشار گزارش سالیانه درج می کند، ضمیمه است. بعلاوه، دیده بانی حقوق بشر حدود ۱۰۰ گزارش ویژه در هر سال در موارد حقوق بشر منتشر می سازد.

دیده بانی حقوق بشر اطلاعات خود را برای این جراید از طریق هیئت های اطلاعات یا بویژه، ملاقات با مقامات رسمی

دولت، کوشش های مشترک با دیگر سازمان های حقوق بشر غیر دولتی، جمع آوری می کند. کنت رات (Kenneth Roth)، مدیر اجرایی دیده بانی حقوق بشر، می گوید که تمرکز گزارش های حقوق بشر در عرض ده سال اخیر از بدبختی زندانیان سیاسی به سوی قربانیان خشونت همگانی تغییر جهت داده است. جهت مبارزه با چنین سوء استفاده های نوینی، نهضت حقوق بشر می بایست "روال سنتی رسوائی بین المللی تخطی کنندگان بین المللی خود را با اقدامات شدیدی جهت تحریمات اقتصادی آنها همراه کند." رات می گوید: "بیشتر خشونت های همگانی را که امروزه شاهد آن هستیم آنطور که عقل عام می گوید متناسب به دشمنی های دیرینه نیست، بلکه متناسب به دولت هایی می شود که آنها را از لحاظ سیاسی مناسب و راحت دیده اند که آتش ملی گرایی را جهت تثبیت پایه های سیاسی خودشان روشن کنند." ولی او این را روشن میکند که فقط دولت ها نیستند که خطا کارند. بسیاری از گروههای متشکل غیر دولتی که قادرند اراده خود را تحمیل کنند نیز خطاکار محسوب می شوند.

رات بر اهمیت بکارگیری جامعه تجاری "یکی از بزرگترین ابزارهای دست نخورده" در جهت حمایت از حقوق بشر تاکید می کند. او معتقد است که جامعه حقوق بشر باید اقدامات بیشتری جهت متقاعد ساختن تجارت برای این که رژیم هایی که استبداد را رد کرده و موجب احترام به حقوق بشر می شوند، برای داد و ستد مناسب ترند، انجام دهد. نوشته: دیوید پیتز، نویسنده، وزارت امور خارجه ایالات متحده

محکمه های جنایات جنگ

این عقیده که تجاوزات به حقوق بشر از سوی کسانی که جنگ های تهاجمی براه می اندازند باید مورد محاکمه قرار گیرند که این شامل طرح ریزی خصمانه توسط مقامات عالی رتبه دولت نیز می شود بیش از ۵۰ سال قبل در نورمبرگ آلمان، جاییکه نازی های بالارتنه تحت محاکمه قرار گرفتند، تثبیت شد.

این اصل نخست بطور رسمی در اعلامیه ۱۹۴۳ مسکو اعلام شد، که توسط رئیس جمهور آمریکا فرانکلین دلانو روزولت، نخست وزیر بریتانیا وینستون چرچیل، و صدراعظم اتحاد شوروی جوزف استالین به امضا رسید. در نتیجه این اعلامیه، متفقین، کمیسیون جنایات جنگ که در طی سال ۱۹۴۴ در لندن ملاقات نمود، را تشکیل دادند و لیستی از جانیان جنگ را تهیه و طریق مقابله با آنها را مورد بررسی قرار دادند.

مخالفت های فراوانی در میان اعضای کمیسیون و نیز در بین دولت های متفقین در رابطه با سرنوشت خاطیان نازی حقوق بشر وجود داشت. برخی طرفدار اعدام فوری برای بدترین خطاکاران بوده و برخی دیگر از یک محاکمه سریع طرفداری می کردند. ولی نهایتاً توافق شد که رهبران نازی بر طبق اصول پذیرفته شده قانون می بایست تحت محاکمه قرار بگیرند بشکلی که سابقه و رسم با شدت هرچه تمامتر تثبیت شود.

در کنفرانسی در لندن، طرح سیستم محاکمه پذیرفته شد و منشور لندن (London Charter) نام گرفت که مدرک اصلی محکمه نظامی بین المللی و تمامی مراحل دادگاهی نورمبرگ شد.

در مهم ترین مواردی که در دادگاه نورمبرگ از آن نامبرده شد، کیفر خواست نام ۲۲ رهبر نازی را اعلام کرده و آنها را متهم به توطئه علیه صلح، جنایت علیه صلح و تخطی از قوانین جنگ نمود. حتی از این مهم تر، این رهبران بعلت

تخطی های گوناگون علیه حقوق بشر که علیه افراد مملکت خود مرتکب شده بودند، به جرم جنایت علیه انسانیت، گناهکار شناخته شدند. دادیاران از معاهده هایی چون کنوانسیون ۱۹۰۷ هاگ و معاهده ۱۹۴۹ ژنو جهت حمایت از کیفر خواست خود استفاده کردند. از ۲۲ مجرم، ۱۹ نفر گناهکار شناخته شده و ۳ تن از اتهامات تبرئه شدند. ادوارد مورو (Murrow)، گزارشگر رادیویی که پخش برنامه های زمان جنگ او از اروپا باعث مطلع شدن میلیون ها آمریکایی گشت، در رابطه با معنی نورمبرگ به نسل های آتی چنین می گوید. "اکنون تثبیت شده است که طراحی، آمادگی و اقدام به جنگ تهاجمی یک جنایت بین المللی بشمار می رود. و همچنین مشخص شد که دشمنی جنایت علیه انسانیت دیگر تنها مسئولیت کسانی که مرتکب آن می شوند نیست بلکه مسئولیت عالی رتبه ترین مقامات دولت نیز می باشد."

با خلق محکمه جنایی بین المللی برای یوگسلاوی در سال ۱۹۹۳ و نیز برای رواندا در سال ۱۹۹۴، بسیاری بر این اعتقادند که این ابزار مدتها استفاده نشده جهت تنبیه تخطی کاران حقوق بشر زمان جنگ امکان دارد سلاح قدرتمندی جهت جلوگیری از تخطی های آینده شود.

توسط دیوید پیترز، نویسنده، وزارت امور خارجه ایالات متحده

اعلامیه استقلال

(چکیده ای از مدرک ۱۷۷۶ که در آن مستعمرات آمریکا استقلال خود را از بریتانیا اعلام کردند).

وقتی در مسیر وقایع بشری، برای یک گروه از مردم لازم می شود تا مناسبات و تعلقات سیاسی را که آنها را با دیگری مرتبط ساخته است، از بین برند، و در میان قدرت های زمین، موقعیتی مجزا و برابر که قوانین طبیعت و خداوند طبیعت به آنها داده، تقبل کنند، احترام شایسته به نظرات بشر ایجاب می کند که این افراد می بایست دلایلی که آنها را وادار به جدایی می کند اعلام کنند.

ما به این حقایق آشکار معتقدیم، که تمامی انسانها برابر آفریده شده اند، و اینکه خالق به آنها حقوق غیر قابل انتقالی را اهدا کرده و اینکه در میان این حقوق، حیات، آزادی و در پی خوشبختی رفتن می باشد. و اینکه جهت تضمین این حقوق، دولتهایی در میان انسان ها برقرار شده، که قدرت آنها از رضایت افراد تحت اداره آنها ناشی می شود. اینکه هرگاه هر شکلی از دولت، مخرب این وضعیت شود، این حق مردم است که یا دولت را تغییر و یا منحل سازند و دولتی جدید تشکیل دهند که بنیادهای آن بر این اصول باشد و قدرت های خود را چنان تشکیل دهد که بنظر آنها بر ایمنی و خوشبختی آنها اثر می گذارد. مصلحت اندیشی، در واقع، حکم خواهد کرد که دولت هایی که مدتهاست برسرکار بوده اند نمی بایست به علل سبک و ناپایدار تغییر یابند؛ و بر همین منوال تمامی تجربیات نشان داده که بشریت بیشتر خواهان تحمل است، چون بدی قابل تحمل است، تا خود را با از بین بردن اشکالی که به آن خو گرفته اند، اصلاح کنند. ولی زمانی که رشته طولانی سوء استفاده ها و زورستانی ها ادامه یافته و بدنبال همان حکومت استبدادی مطلق می باشد، این حق مردم است، وظیفه آنهاست تا چنین دولتی را برکنار کرده و حفاظ های نوینی را برای امنیت آینده خود اتخاذ کنند. چنین بوده است تحمل بردبارانه این مستعمرات؛ و به همین علت لازم است که آنها سیستم دولت

سابق خود را تغییر دهند...

از اینرو ما، نمایندگان ایالات متحده آمریکا، درکنگره عمومی، گردهم آمده به داور عالی جهان برای درست اندیشی آمل خود روی آورده و به نام و حاکمیت مردم خوب این مستعمرات، رسماً اعلام می داریم که این مستعمرات متحد، حق آزادی و استقلال داشته و دارند... و جهت پشتیبانی از این اعلامیه، با اتکای ثابت به محافظت از مشیت الهی، ما بطور متقابل با یکدیگر حیات مان، سرنوشت مان و افتخار مقدس خود را عهد می بندیم.

ده اصلایه قانون اساسی (لایحه حقوق)

(ده اصلایه قانون اساسی که در ۱۷۹۱ به قانون اساسی ضمیمه شد تا حقوق افراد و ایالات را تضمین کند)

اصلایه ۱- کنگره نمی بایست قانونی جهت به رسمیت شناختن تشکیل یک مذهب، یا ممنوع نمودن انجام آن وضع کند؛ حق آزادی سخن، یا مطبوعات، یا حق اجتماع صلح آمیز افراد و حق استیناف به دولت جهت جبران شکایت نباید کاسته شود.

اصلایه ۲- یک ارتش منظم و تحت اداره، جهت امنیت یک کشور آزاد لازم می باشد، حق افراد جهت نگهداری و حمل اسلحه نمی بایست سلب شود.

اصلایه ۳- هیچ سربازی نمی بایست نه در زمان صلح، و نه در زمان جنگ بدون اجازه صاحب خانه، در خانه ای اقامت گزیند، مگر بطریقی که توسط قانون مشخص شده است.

اصلایه ۴- حق افراد جهت داشتن امنیت برای خود، منازل، مدارک و اموال آنها، علیه تجسس و بازرسی و توقیف نامعقول، نمی باید مورد تخطی قرار گیرد.

اصلایه ۵- هیچ فردی را نمی بایست جهت جرم یا هر عمل ناشایستی مورد بازجوئی قرار داد، مگر در یک بازنمایی یا کیفرخواست هیئت ژوری ... و نیز هیچ شخص را نمی بایست بخاطر یک تخطی یا گناه دوبار در معرض خطر جانی یا عضوی قرار داد؛ و یا در هیچ مورد جنایی مجبور کرد که علیه خود شهادت دهد و یا از حق حیات، آزادی یا اموال بدون طی مراحل قانونی سلب شود؛ یا اینکه اموال شخصی وی بدون جبران عادلانه از او جهت استفاده عموم گرفته شود.

اصلایه ۶- در تمامی دادخواهی های جنایی، متهم می بایست حق یک دادگاه و محکمه عمومی و سریع، به همراه یک هیئت ژوری بی طرف ایالت و منطقه ای که در آن جرم مرتکب شده و آن منطقه پیش از این توسط قانون مشخص شده، و از ماهیت و سبب اتهام مطلع شده باشد؛ با شهودی که علیه او هستند مواجه شده؛ روند اجباری جهت تهیه شهود به نفع

خود و نیز داشتن کمک مشاور در دفاع از خود داشته باشد.

اصلاحیه ۷- در دادخواهی های قوانین رایج، جایی که ارزش مورد دعوی از ۲۰ دلار بیشتر باشد، حق محاکمه توسط ژوری محفوظ می ماند.

اصلاحیه ۸- ضمانت اضافی نمی بایست مقرر شود و همچنین جریمه اضافه نمی بایست اعمال شود و تنبیه ها و مجازات غیرعادی و وحشیانه نمی بایست تحمیل شود.

اصلاحیه ۹- شمارش بعضی حقوق خاص در قانون اساسی، نباید بعنوان رد کردن یا بی اعتباری قوانین دیگری که توسط مردم حفظ می شود، تعبیر شود.

اصلاحیه ۱۰- قوایی که توسط قانون اساسی به ایالات متحده واگذار نشده و برای ایالات نیز ممنوع نشده است، مختص به ایالات یا به مردم است.

چهار آزادی

(چکیده ای از سخنرانی فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، به کنگره آمریکا، ۱۹۴۱)
چیز مرموزی در بنیادهای یک دموکراسی سالم و قوی وجود ندارد. انتظارات اساسی مردم ما از سیستم اقتصادی و سیاسی شان ساده است. آنها عبارتند از:

- برابری موقعیتها برای جوانان و دیگران.
- شغل برای کسانی که قادر به کارکردن هستند.
- امنیت برای کسانی که بدان نیاز دارند.
- پایان امتیازات ویژه برای افرادی محدود.
- حفظ آزادی های فردی برای همگان.
- بهره برداری از میوه ها و باروری پیشرفت های علمی در بالابردن مرتب سطح زندگی.

این چیزهای اساسی و ساده ای هستند که هرگز نباید در شلوغی و پیچیدگی باورنکردنی دنیای مدرن ما از نظر دور شوند. قدرت درونی سیستم های اقتصادی و سیاسی ما به میزان توانایی آنها در انجام این توقعات، بستگی دارد. در روزهای آینده، که ما در تلاش تامین آنها هستیم به پیشواز جهانی می رویم که بر پایه چهار آزادی انسانی بنیادی بنا شده اند.

اول) آزادی بیان و عقیده در هر کجای جهان.

دوم) آزادی هر شخص در پرستش خداوند به طریق خود در هر کجای جهان.

سوم) آزادی از نیاز که، به اصطلاح دنیوی، به معنای مفاهیم اقتصادی است که هر کشوری بتواند یک زندگی زمان صلح سالم را برای اهالی خود در هر کجای جهان مصون سازد.

چهارم) آزادی از ترس است که در معنای دنیوی به معنای کاهش جهانی تسلیحات به حد کاملی که هیچ کشوری این موقعیت را نداشته باشد تا مرتکب تجاوز فیزیکی علیه همسایه خود شود در هر جای جهان.

این رویای هزاره دوردستی نیست. این اساس معینی برای دنیایی است که در زمان و نسل ما قابل دسترسی است. آن نوع جهان همان تضاد و نقطه متقابل نظم به اصلاح جهانی استبدادی است که در آن دیکتاتورها با انفجار یک بمب در صدد خلق آن هستند.

در مقابل آن نظم نوین، ما تصور والاتری نظم اخلاقی قرار می دهیم . یک جامعه خوب قادر است بدون ترس با نقشه های تسلط جهانی و انقلابات خارجی مواجه شود.

از آغاز تاریخ آمریکا ما مرتب در معرض تغییر قرار گرفته ایم در یک انقلاب صلح آمیز پیوسته انقلابی که پیوسته در حال حرکت است، و به آهستگی خود را با تغییر اوضاع وفق می دهد بدون آنکه اردوگاههای اجباری یا آهک زنده در گودال داشته باشد. نظم جهانی که ما بدنبال آن هستیم همانا همکاری کشورهای آزادیست که با یکدیگر در یک جامعه متمدن و دوستانه کار می کنند.